

کتاب ابوالمفاخر بن ابوالعلا اصفهانی در اختیارات نجوم از قرن هفتم

(طرح معرّفی دستنویس‌های نفیس فارسی در کتابخانه

آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی & - (۱)

جواد بشری

مقدمه

نسخه‌های نفیس فارسی بسیاری در کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی & نگهداری می‌شود که از چند دهه قبل به همت استاد دکتر سید محمود مرعشی برای این کتابخانه تهیه شده است. این دستنویس‌ها با اینکه در گزارش خریدهای جناب ایشان و نیز فهرست‌های کتابخانه معرّفی گردیده، بعضاً کمتر مورد

توجه اهل فن بوده است. در طرح حاضر تلاش خواهیم کرد با نگارش مدخل‌هایی مفصل، و حتی در مواردی در حد یک مقاله، نسخه‌های نفیس فارسی کتابخانه را به علاقه‌مندان معرفی کنیم تا به این شکل، نوعی آگاهی جامع‌تر در مورد نفایس منحصر به فرد فارسی این بزرگترین کتابخانه کشور (از حیث دستنویس‌های کهن و یگانه) برای علاقه‌مندان ایجاد شود. در پایان این طرح — که شاید سالیانی به طول انجامد — این امید هست که مدخل‌های نگاشته شده، به صورت کتابی مستقل عرضه شود. بیش از همه چیز، بایسته است از لطف جناب دکتر مرعشی که اجازه استفاده از منابع کتابخانه را دادند تشکر شود.

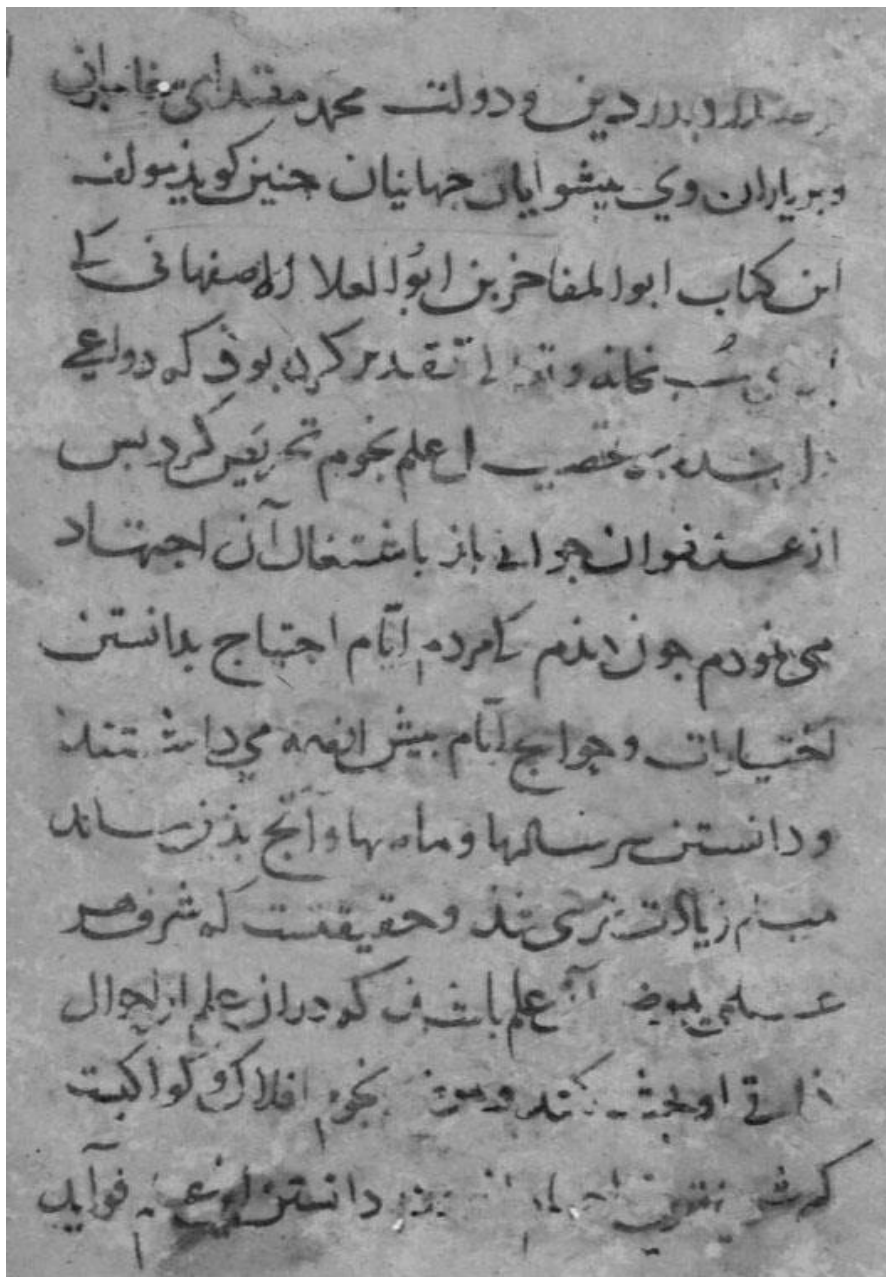
نسخه شماره ۱۱۰۸۰ کتابخانه، در گزارش دکتر سید محمود مرعشی و گروه فهرست‌نگاران که در سال ۱۳۷۹ منتشر شد (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی &، ج ۲۸: ۱۲۰—۱۲۱)، **اختیارات کارها و حوائج ایام** نام گرفته است. این نام، عنوانی وضع شده و تازه است که بر اساس مباحث مطرح شده در کتاب برای آن در نظر گرفته شده است. بنابراین همین جا باید اعلام کنم که نام اصلی کتاب پیش رو، به دلیل افتادگی برگ آغاز نسخه، بر ما پوشیده است.

چنانکه در گزارش پیش‌گفته و فهرست کتابخانه به این مطلب اشاره شده، نسخه یگانه و وحید این اثر در سده هفتم کتابت شده است^۱. بنابراین زمان نگارش آن را باید به پیش از سده هفتم هجری محدود کرد. درباره اینکه ابتدای این محدوده چه تاریخی می‌تواند باشد، فعلاً نمی‌توان نظری داد. زیرا با وجود سرنخ‌های تاریخی خوبی که مؤلف اصفهانی کتاب در دیباچه اثر — که به صورت ناقص الاول در اختیار ماست — به دست می‌دهد، هیچ نکته مفیدی که در این باره به کار بیاید نصیبمان نشد. در ادامه بیشتر راجع به این سرنخ‌ها صحبت خواهیم کرد.

۱. در اینکه زمان دقیق کتابت دستویس <اوایل سده هفتم هجری> باشد، با نظر عرضه شده در فهرست موافق نیستیم. ولی کتابت آن در نیمه دوم سده هفتم، بر اساس قرائن خط و کاغذ، قطعی و مسلم است.

نسخه شناسی دستنویس

نسخه حاضر در قطع بیاضی به اندازه ۱۳*۸ است و ۲۳۵ برگ دارد. برگشمار قدیمی روی اوراق به چشم می‌خورد که در تعیین مقدار افتادگی‌ها، بسیار راهگشا است. البته چنانکه از ظاهر سالم نسخه بر می‌آید، افتادگی‌های برگ‌ها نباید زیاد باشد. زیرا معمولاً نسخه‌هایی که بسیار خوانده می‌شده و به حوادث مکرر مبتلا می‌گشته‌اند از سلامت ظاهری دور می‌شده و افتادگی اوراق گریبانشان را می‌گرفته است. برگشمار قدیم دستنویس که دست کم چند قرنی قدمت دارد، از عدد ۲ آغاز می‌شود و به عدد ۲۳۹ ختم می‌گردد. با این حساب احتمالاً فقط یک برگ



آغاز اختیارات نجوم ابوالمفاخر اصفهانی، نسخه شماره
<۱۱۰۸۰>

کتابخانه آیتالله العظمی مرعشی نجفی

از آغاز دستنویس ساقط شده که لابد نام دقیق کتاب را روی خود داشته است. افتادگی‌های میانی نسخه هم زیاد نیست. یکی از آنها، بر اساس برگ‌شمار قدیم، افتادگی برگ ۱۵۸ قدیم است که بین برگ ۱۵۳ و ۱۵۴ فعلی قرار داشته است. تفاوت چند عددی برگ‌شمار قدیم و برگ‌شمار جدید، بجز دو برگ افتاده مزبور، به آنجا باز می‌گردد که برگ‌شمار جدید چند صفحه‌ای را هم که بعدها به نسخه افزوده شده در بر می‌گیرد.

تعداد سطرهای هر صفحه ۱۳ سطر است که یقیناً با مسطر بدین نظم درآمده است. کاغذ نسخه از جنس ضخیم نخودی مشهور به کاغذ شرقی است که در فهرست <خانبالغ> تشخیص داده شده است. جلد دستنویس نیز تازه و احتمالاً ساخته صحافان کتابخانه است.

نوع خط نسخه، نسخ خوشخوان و کهنی است که در تصویر عرضه شده، نمونه آن را خواهید دید. جای عناوین و سرفصلها اغلب سفید و نانوشته است که احتمالاً بدین علت بوده است که کاتب قصد داشته آنها را با رنگی دیگر (احتمالاً سرخ / شنگرف) کتابت کند؛ که البته موفق نشده و ما را در تشخیص عناوین اصلی و فصلبندی اثر دچار عُسری عظیم کرده است. کاتب ناشناس اثر، مکرراً کلماتی را که در سطر جا نگرفته، شکسته و نیمی از آن را به همان قلم و مرکب در حاشیه نوشته است. علامت سه نقطه (که به صورت سه رأس مثلث در کنار هم قرار می‌گرفته) و نیز علامت شبیه به ه با یک نقطه در میان آن، به ندرت در کتابت این دستنویس به کار رفته است (مثلاً در برگ ۱۴ر هر دو مورد دیده می‌شود). همچنین از چند علامت دیگر در آن استفاده شده است، مانند: </> برای پُر کردن فضای خالی سطر مثلاً در برگهای ۷۲پ، ۱۹۹ر و ۲۰۳ر؛ <،،> سه ویرگول به شکل سه رأس < برای پُر کردن فضای Y مثلث مثلاً در برگ ۸۲پ؛ علامتی شبیه > خالی اطراف سطر مثلاً در برگ ۱۶۱ر؛ <،> (ویرگول تنها) در < بالای موارد جا ۷ همان کاربرد قبلی و در همان برگ؛ > افتاده تا در حاشیه یا جایی دیگر آنها را اضافه کند. در کتابت برخی حروف نیز عادات و علائمی به چشم می‌خورد که می‌توان به این موارد اشاره کرد: کتابت <ی> با دو نقطه داخل آن و یا دو نقطه زیر آن؛ نگارش سه نقطه زیر <س> مثلاً در برگ < کوچک بالای برخی >س>ها مثلاً در برگهای ۱۲۶۷ر؛ قرار دادن > ۱۲۵پ و ۱۲۶ر؛ کتابت <پ> با سه نقطه در برخی موارد و نه همه جا؛ کتابت <ذات> به صورت <ذاة>؛ و آوردن دم الف پایانی به سمت پایین^۲. نسخه جدولکشی ندارد و اصطلاحاً <مُجَدُول> نیست، جز در دو مورد که یکی برگ ۱۳۶ر است با جدولی ساده و ابتدایی به شنگرف و دیگری برگ ۱۶۹ر با جدول ناقص. قلم گرفتن کلمات زاید با رسم دو خط نازک و ریز روی آنها، از عاداتی دیگر این کاتب است که گاهی در نسخه دیده می‌شود.

۱. نمونه‌هایی از این سنت را در <پابریگ ۶> چاپ شده در مجله **آینه**

حاشیه‌های افزوده شده به نسخه در ادوار بعد اندک است. یکی از آنها حاشیه برگه‌های ۱۷۵پ تا ۱۷۹ر است که به نقل از <يعقوب بن علي القرشي المعروف بقصراني>، در سده نهم هجری کتابت شده و شامل مطالبی مرتبط با موضوع آن صفحات، به عربی است. این شخص از منجمان سده سوم هجری است و لابد کسی در قرن نهم، از آثار او نقل مطلب کرده است.^۳

۲. او ابویوسف یعقوب بن علی قرشی قصرانی نام دارد و از منجمان مشهور سده سوم است تقی‌زاده او را از اهالی روستای قصران شمیران در شمال طهران می‌داند و کتابش موسوم به *المسائل* را نگاشته ۲۷۵ق معرفی می‌کند (*گاه‌شماری در ایران قدیم: ۳۱۲*). او به نسخه‌ای از کتاب قصرانی، کتابت شده در سده هفتم هجری که در ایندین آفیس (Indian Of fice) نگهداری می‌شود مراجعه کرده و شرح کامل جلوس انوشیروان و زیجه آن را بر اساس آن و منابع دیگر مورد بررسی قرار داده است (همان: ۳۱۲ و ۳۱۷). مأخذ اطلاع تقی‌زاده درباره زادگاه این دانشمند، کتاب قفطی است.

قفطی ذیل مدخل <قصرانی> راجع به او می‌نویسد (نقل به ترجمه): <نسبت او مشهورتر از اسم او است، و قصران چنانکه گفته‌اند یکی از قرای ری است، و او منجمی فاضل است که در ری اقامت داشت و با ملوک و امرا مصاحبت می‌کرد. او را تجربیات و پیش‌بینی‌هایی در علم احکام نجوم است که از آنها در کتابش موسوم به *المسائل* سخن گفته است؛ و آن کتاب اثر ارزنده‌ای است که من نسخه‌ای از آن را به خط طهرانی رازی در تملک دارم. کتاب مزبور مشتمل بر ظرایفی عجیب از این صنعت است <تاریخ *الحکماء: ۲۶۴—۲۶۵*>. ندیم بغدادی به قصرانی^۴ مدخلی اختصاص داده بوده که گویا موفق به تکمیل و نگارش آن نشده است. زیرا جای آن در نسخه این بخش از کتاب او بیاض و سفید است (*کتاب الفهرست: ۲۶۴*). اثر قصرانی همان است که سزگین آن را به نام <المسائل فی احکام النجوم> و یا <جامع المسائل فی احکام النجوم> نام برده و نسخه‌هایی از آن را نشان داده است (به نقل از *کتاب الفهرست: ۲۶۴*، پاورقی ایمن فؤاد سید). نسخه‌های متعددی از این کتاب در ایران موجود است که در فهرست *دنا* بیست مورد آن نشان داده شده است (*فهرستواره دستنوشته‌های ایران، ج ۹: ۴۷۰—۴۷۱*). همچنین اشکوری سه نسخه از این موارد را در کتاب تازه

کتاب شناسي

در این بخش، علاوه بر عرضه اطلاعات کلی راجع به موضوع کتاب و تقسیم‌بندی آن، اندکی از ارزش‌ها و ویژگی‌های زبانی آن را با عرضه نمونه‌هایی برجسته از نثر کهن فارسی آن به دست خواهیم داد.

واقعیت آن است که کتاب حاضر که موضوع اصلی آن <احکام نجوم> است، یک دوره علم هیأت را برای رساندن خواننده به هدف غایی (تسلط بر احکام نجوم و آگاهی از سعد و نحس ایام) در خود جای داده است، و چنان نیست که نگارنده فاضل آن، از نویسندگان عوام در این فن باشد. او در دیباچه کتاب — که یک برگ از آغاز آن افتاده — درباره تحصیلات علمی خود در نجوم و اینکه نزد یکی از زبده‌ترین و بزرگ‌ترین اساتید فن کسب علم کرده سخن گفته است. متأسفانه نام استاد وی، امام افضل المتأخرین **مهذب‌الدین اعلمی** — که از وی به عنوان <ابومعشر وقت> یاد می‌کند و او را صاحب <زیچ رشید الفخري>، نگاشته شده به نام وزیر عراق ابوالفضل **مسعود بن سلمه** معرفی می‌نماید — در هیچ منبع عامی یافت نشد؛ مگر آن که در کتب ویژه نجوم، این نام و اطلاعات مربوط بدان بعدها به دست آید. انگیزه نگارش نویسنده، که از خود به <ابوالمفاخر بن

خود ذکر کرده است (*التراث العربي المخطوط في مكتبات ايران العامة*، ج ۱۱، ۳۰۲). قره بلوط نیز مدخلی بدان اختصاص داده و نسخه‌هایی را بر شمرده است (*معجم التاريخ التراث الاسلامي في مكتبات العالم*، ج ۵: ۳۹۶۶). طبق مقایسه و بررسی الفونسو نلیئو، نسخه <کتاب بزرجمهر فی مسائل النجوم> محفوظ در کتابخانه لیدن، به اشتباه چنین عنوان گرفته و در واقع نسخه‌ای از همان کتاب قصرانی است (*تاریخ نجوم اسلامی*: ۲۴۲—۲۴۳). ترجمه‌ای فارسی از این اثر، پس از عصر صفوی به دست داود بن مهدی حسینی اصفهانی (۱۲۴۰ق) انجام شده که به صورت نسخه خطی (دارای چندین دستنویس) باقی است (*فهرستواره دستنوشته‌های ایران*، ج ۹: ۴۹۳؛ مدخل بعدی آن نیز دیده شود).

ابوالعلا اصفهانی> نام می‌برد، بالا بردن سطح دانش علاقه‌مندان در شاخه احکام نجوم، علی‌الخصوص اختیارات و حوائج ایام است. زیرا معتقد است بیشتر دانشوران این رشته، به مطالعه کتبی بی‌اصول پرداخته و پراکنده‌گویی و خرافه‌نویسی پیشه کرده‌اند. ابوالمفاخر اصفهانی، پس از اتمام اثر، آن را به نام وزیر جوان و دانا موسوم به <محمد بن مرحوم عبدالمجید> — که متأسفانه با جستجوی بسیار، او را هم نشناختیم — درآورده است. از یکی از لقب‌های به کار رفته برای این وزیر، یعنی <نظام الثانی>، برمی‌آید که او لابد سال‌ها پس از عهد خواجه نظام الملک، وزیر سلجوقیان زیسته است. با این حساب شاید نگارش اثر حاضر، در قرن ششم یا دست کم در قرن هفتم (سده کتابت دستنویس یگانه آن) انجام شده باشد.

یکی دیگر از فواید و سرنخ‌های موجود در دیباچه کتاب، ذکر کتابخانه بزرگ و تخصصی مهدب‌الدین اعلمی، استاد ابوالمفاخر اصفهانی است که در وصف آن نوشته که بیشتر تصانیف مربوط به نجوم از عهد ارسطو تا زمان نگارش اثر، بالغ بر هزار و چهارصد پاره کتاب، اغلب در موضوع نجوم، در فهرست <کُتُب خانة> او ذکر شده است. برخی از این کتاب‌ها که نگارنده از آن‌ها به عنوان برجسته‌ترین‌های این فن نام می‌برد عبارتند از: <مدخل سالار>، <فرهنگ هوش>، <کتاب رامش فیروز>، <کتاب مذاکرات شاذان بحر>^۴ و <کتاب مغنی> از هرمس یونانی. مؤلف

۱. شاذان بحر یا شاذان بن بحر، از شاگردان ابومعشر بلخی (۲۷۲ق) است که سخنان و نظرات استادش را در کتابی موسوم به *اسرار علم النجوم* یا *مذاکرات شاذان بن بحر* گردآورده است (<ابومعشر بلخی>: ۲۷۳). از این اثر دو نسخه خطی باقی است که یکی در دانشگاه کمبریج و دیگری در کتابخانه اسماعیل صائب ترکیه نگهداری می‌شود. از نسخه اخیر، عکسی در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی موجود است که مورد استفاده ابوالحسن دیانت قرار گرفته است. او با مطالعه این نسخه اعلام کرده که در جایی از آن، شاذان با ابومعشر به مناقشه پرداخته و لله در جایی دیگر او را متهم کرده که حکم خود را نه از راه تنجیم، بلکه از روی شواهد عادی صادر کرده و بر این اساس استادش را شیاد خوانده است (همان:

۲۷۲ و ۲۷۴). تقی‌زاده نسخهٔ کمبریج از این اثر را مورد استفاده و بهره‌برداری قرار داده و صاحب اثر را <ابوسعید بن شاذان بن بحر> نامیده است (*گاه‌شماری در ایران قدیم*: ۲۸۸). به نظر می‌رسد <بن> نخست که قبل از <شاذان> توسط تقی‌زاده ثبت شده زاید باشد، زیرا نه تنها این <بن> در نسخه کمبریج که براون آن را توصیف کرده نیامده است، سایر منابع نیز آن را ثبت نکرده‌اند.

بیرونی از نمونه‌ای از معارضات و مباحثات درگرفته بین <ابوسعید شاذان> و ابومعشر که در کتاب *مذاکرته بالاسرار* (یعنی مذاکرهٔ ابومعشر به اسرار نجوم) ثبت شده نقل مطلب کرده است (*الاثار الباقية عن القرون الخالية*: ۹۰-۹۱). جالب است که زاخائو (مصحح چاپ نخست کتاب) و اذکائی، هیچ یک اطلاعی راجع به او و نسخه‌های این کتابش به دست نیآورده‌اند (همان: ۵۲۵). ابن ابی‌اصیبه (۶۶۸ق) از کتاب <المذکرات> (چنین است بدون <الف> پس از <ذ>) اثر شاذان، نقلی از ابومعشر راجع به چهار مترجم برجستهٔ جهان اسلام کرده است (*عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، ج ۲: ۱۷۴). در فهرست مختصر نسخه‌های خطی اسلامی در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج که ادوارد براون آن را نگاشته، در معرفی نسخهٔ کتاب شاذان چنین آمده است (نقل به ترجمه): <مذاکرات فی علم النجوم - از ابومعشر بلخی (۲۷۲ق) و پاسخ‌های او به سؤالات ابوسعید شاذان، با سر آغاز: > اما بعد، فهذه مذاکرات ابومعشر فی اسرار علم النجوم و سؤال ابی‌سعید شاذان بن بحر عن ابی‌معشر و جوابات ابی‌معشر له بما اجابه، قال شاذان سمعت ابامعشر یقول الخ...>. برگ‌های ۱-۹۹ از مجموعه‌ای ۱۴۹ برگه‌ای، در قطع ۲۷*۱۸/۵ سم و ۲۱ سطر، نسخ خوش در بخش نخست که هر چه >به پایان می‌رود بدتر می‌شود. مورخ سه‌شنبه هفتم یا هفدهم جمادی الثانی ۷۶۷ق (?). در برگ ۹۹پ و دقیقاً در برگ بعدی پس از رقم کاتب، یادداشت تملک‌ی مورخ ۹۲۷ق واقع شده است. باقی بخش‌های مجموعه راجدول‌های نجومی و طالع‌بینی، و نیز دو رسالهٔ کوتاه در خسوف (برگ‌های ۱۲۰-۱۲۱پ) و حرکت سیارگان، اثر ابواسحاق بن یحیی النقاش (برگ‌های ۱۴۰-۱۴۵پ) تشکیل می‌دهد.

A Hand – list of the Mohammadan Manuscripts in the Library of University of Cambridge: ۲۰۰-

در ادامه اعلام می‌کند که پنج سال در خدمت مهذب‌الدین اعلمی کسب علم کرده و بعضی از آن کتابها را نزد او قرائت و مباحثه نموده است. اگر چه در نگاه نخست، یافت نشدن نام این مؤلف و استادش در منابع اندکی عجیب به نظر می‌رسد، با بررسی تاریخ نوپای ایران شناسی و نسخه‌شناسی که در آن، منابعی که از آنها بیش از یک دستنویس وجود نداشته و ذکر نیز در کتب تراجم و تاریخی ندارند کم نیست، ماجرا طبیعی‌تر جلوه می‌کند. اینکه عین دیباچه کتاب و اطلاعات موجود در آن:

>... چنین گویند مؤلف این کتاب، ابوالمفاخر بن ابوالعلا الاصفهانی کی باری سبحانه و تعالی تقدیر کرده بود که دوای دل بنده بر تحصیل علم نجوم تحریر کرد. پس از عنفوان جوانی باز، باشغال آن اجتهاد می‌نمودم. چون دینم کی مردم ایام احتیاج بدانستن اختیارات و حوائج ایام بیش از همه می‌داشتند و دانستن سر سالها و ماهها و آنج بذن [= بیدان] ماند، میل زیادتر می‌شد. و حقیقتست که شرف هر علمی بموضع آن علم باشد که در آن علم از احوال ذاتی او بحث کنند و موضع نجوم افلاک و کواکبست که شریفترین... [ساییدگی]. [در] دانستن این علم فواید بسیارست چنانکه...ت [ساییدگی] باری سبحانه و تعالی حاصل می‌شود. دیگر آنک باری سبحانه و تعالی در قرآن مجید ذکر افلاک و کواکب بسیار کرده است چنانکه شرح آن گفته شود و هر آنکسی که این علم بهتر داند آثار قدرت حق تعالی در آسمانها و زمینها بهتر داند. و خواجه امام افضل المتأخرین **مهذب‌الدین** اعلمی نورالله قبره، استاد من بنده که فیلسوف روزگار خویش بود و ابومعشر وقت، تاحدی که **زیچ رشید الفخري** از جمله تصانیف اوست کی بامثله ساخته است از برای آسانی عمل، بنام وزیر عراق ابوالفضل **مسعود بن سلمه**، و از عهد ارسطاطالیس^ه الی یومنا هذا بیشتر تصانیفاتی که در علم نجوم ساخته‌اند در کتبخانه وی جمع کرده بود چون کتاب **مدخل سالار**، **فرهنگ هوش** و **کتاب رامش فیروز** و کتاب **مذاکرات شاذان بحر** و **کتاب مغنی** که هر مس ساخته است، اگر بتمامی آن برشمرم

باطناب انجامد و من فهرست کتبخانه او مطالعه کرده ام هزار و چهارصد باره کتب اغلب در علم نجوم بوذ و غرض آنک پنج سال در خدمتش بودم و بعضی ازین کتبهاه نجومی در خدمتش بحث می‌کردم و اختلافی که در میان علما [ی] اهل تنیج بود می‌دانستم و تحصیل می‌کردم. چون روزگار بران بگذشت^۱ از برای امتحان با جماعتی که بذین علم مذسوب بودند مخالطت می‌کردم. بیشتر ایشانرا چنان دینم که بمطالعه کتبی بی‌اصول قناعت کرده بودند و از بهر کسب بیشتر بر اندک تقویم اختصار نموده و سخنهاه براکنده بیشتر می‌گفتند و جماعتی باشند که بتقلید خیالی بیندیشند... پس خاطر این ضعیف بران ایستاد که در اختیارات و حوائج ایام چنانک از مطالعه کتب استاذان بمن رسیده است در هر باب جمعی سازم از برای مایده [کذا]^۲ و یادکار. توقعست از کاملان این صناعت که بعین رضا ملاحظت کنند و بدعا مدد فرستند باری سبحانه و تعالی سینهاه ما را بنور معرفت خویش منور گرداناد و خیرات دینی و دنیاوی میدسر کناد بمئه و جوده و کرمه. خواستم تا این مختصر را بنام بزرگواری بیارایم و بمقبلی بازبندم تا بجاه و اقبال او این کتاب مبارک و میمون گردد و نیز بعضی از^۳ ایادی و نعم و افضال و کرم که فرموده است حق گزارای کرده شود تا هم کتاب بدو بزرگ گردد و هم شرف مطالعه یابذ. حق سبحانه و تعالی سایه همایون سعادت بخش خداوند الصاحب المعظم دستور الاعظم مخدوم ولي النعم العالم العادل المؤید المظفر المنصور المحسن المنصف مجدالدوله و الدین فخرالاسلام و المسلمین فلک المعالی و المناقب قطب الجلاله و الاقبال محیط الفضایل و الافضال آصف العهد نظام الثانی قوام الممالک ملک ملوک الوزرا دستور ایران **محمد بن** مرحوم الصدر السعید **عبدالمجید** الحاکم بامرالله جوانی الحمید که بتأیید ربّانی و فیض سبحانی در سن عنفوان و فضایل، کهولت و کمال تجارب حاصل کرده است و بفضایل ذاتی

۱. اصل: بگذشت (که شاید نشانگر صورت کهن این فعل، <گذشتن> باشد).

۲. ظ: فایده.

۳. از (مکرر نوشته شده).

و کمال اصلي علوم و اخلاق حميده شده و مورث مجد و بزرگواري و اصالت شرف و کامکاري که اسلاف او را احسن الله اليهم في الدارين هست و بوذست ذات پاکش طراز اعزاز او گشته و از اهل روزگار در همه معاني و معالي گوي نیکونامي ربوده و در همه هنرها يد بيضا نموده. همیشه عقد اقبالش بجواهر سلاله پاک مزين و روي مبارکش بجمال ایشان چشم روشن؛ اين درخت جلال و میوه کمال از عوارض و حوادث روزگار مصون و محروس باد، بمحمد و آله.

فصل بندي کتاب

چنانکه در بخش <نسخه شناسي> گذشت، فصل بندي کتاب به دليل نانوشته ماندن سرفصلها و عناوين - که بنا بوده با قرمز يا رنگي ديگر استنساخ شود، ولي نشده - آن چنان که مطلوب است، روشن نيست. اگر چه بر اساس تصريحهاي مؤلف در سطور پاياني برخي بخشها، ميتوان نمائي کلي از اين دسته بندي به دست آورد. اينکه اين تصريحها و سرنخها، به صورت خام به دست داده مي شود تا در صورت يافته شدن نسخه ديگري از اثر، امکان مقايسه وجود داشته باشد:

— در برگ ۴ر بخشي آغاز مي شود <در ذکر آيتها قرآن کي باري سبحانه و تعالي در قرآن مجيد ذکر کواکب کرده است>.

— از برگ ۸پ بخشي است <در هيأت و بعضي از اجرام بسيطه و صفت آن>. اين بخش احتمالاً تا برگ ۲۷پ ادامه دارد، زيرا در آن جا مي خوانيم: <اين است حال زمين که ياد کرديم بعون الله و حسن توفيقه>.

— از برگ ۲۸ر تا ۳۶پ نيز گويا شامل کلياتي است در هندسه شامل مباحثي در نقطه و دايره و نيز درجه بندي کروي زمين و فلک. در برگ ۳۶پ گويد: <چون اين تقدمها [= مقدمه ها] بيان کرده شد خواستم که از قول علماء اهل تنجم که ایشان در عالم علوي سخن گفته اند و آنچ حقيقت اين علم است باز نمايم تا سخن قريب شود>. در همين قسمت (از اين برگ به

بعد)، هدف از آموختن این مقدمات را آموختن علم احکام نجوم دانسته است.

— در برگ‌های ۳۹ پ تا ۴۸ ر، در شناختن احوال زمینی است که پنج مرتبه دارد: شناختن قانون احکام، شناختن دلایل عالم، شناختن دلایل موالید، شناختن دلایل مسایل، شناختن دلایل اختیارات.

— از برگ ۴۸ ر احتمالاً در شرایط استخراج احکام است.

— از برگ ۵۰ ر، چهار فصل است در باب احکام و جواب و سؤال.

— از برگ ۵۷ پ <در آنک تأثیر بر چه وجه می‌کند>.

— در برگ ۶۸ ر گوید: <چون این مقدمه تقریر شد با سر سخن آییم که علم احکام چیست>.

— از برگ ۶۹ پ در صفت ستارگان سیاره است، یکی صفات مزاج ایشان و دیگر صفات تمزیج ایشان.

— از برگ ۷۲ ر در نسبت کواکب.

— از برگ ۷۷ پ در حرکت ستاره.

— برگ ۸۱ پ عنوان دارد: <جمله پنجم در صفت و نسبت بهری از کواکب سیاره>.

— برگ ۹۹: سه اصلی که بناء احکم نجوم بر آن استوار است: اول، شناختن آن یک مزاج که از تمزیج کواکب حاصل آید؛ دوم: بیان تأثیر آن مزاج مؤثر درین اسباب متأثر؛ سوم (?).

— برگ ۱۱۸ ر: احکام عالم آنست که کاره‌اء عالم سفلی سه نوع است: یکی عظیم قدر و مدید مدت...، و قصیر مدت... و میانه قدر و میانه مدت.

— برگ ۱۲۱ ر: ادوار الوف.

— برگ ۱۲۷: کواکب قرانات.

— برگ ۱۳۸پ: در کسوف و خسوف.

— برگ ۱۴۲ر: در حادثات زمین و آسمان و مزاج کواکب.

— از برگ ۱۵۲ به بعد گویا مقالتي دیگر آغاز می‌شود که آنچه نوشته شده از عنوان آن، چنین است: >... و شناختن روزهاي سعد و نحس در کارها و حوايج ايام<. از آنجا که غرض اصلي از نگارش این کتاب، مطالب مطرح شده در این فصل بوده، ریز عنوان هاي بعد از این برگ را یکجا و در کنار هم نقل می‌کنم. عناويني که خواهد آمد، بعضاً به قلم ریز و متفاوت از قلم اصلي کاتب، در حاشیه و یا محلّ خالي عنوان‌ها نوشته شده است. و اینک عناوين مزبور: در انواع سعادت کواکب (۱۶۴)، در طالع (۱۶۸)، چیزه‌اء کي دلالت بر عاقبت کار دارد (۱۷۰)، در ابتدا کردن کارها (۱۷۰پ)، در شهادت کواکب (۱۷۱پ)؛ [در اختیارات امور] که برخي از عناوينش چنین است: در سفر کردن و اختیار سفر (۱۷۴ر)، در معالجه امراض (۱۷۵پ)، داروي مُسهل خوردن (۱۷۷ر)، دارويي که علة از سر و چشم ببرد (۱۷۸ر)، موي ستردن و سر ترا شیدن (۱۷۹ر)، نوره بکار بردن (۱۷۹ر)، ناخن چیدن (۱۷۹پ)، اختیار آهن به اندام فرو بردن (۱۷۹پ)، اختیار حجامت کردن (۱۸۰پ)، اختیار ختنه کردن (۱۸۰پ)، اختیار حقنه کردن (۱۸۱ر)، اختیار جامه بریدن و پوشیدن (۱۸۲ر)، بنده و کنیز بيع و شرا نمودن (۱۸۲پ)، معامله نمودن (۱۸۳ر)، اختیار شرکت کردن (۱۸۳پ)، حاجت خواستن (۱۸۴پ)، اختیار وام خواستن (۱۸۴پ)، اختیار وام کردن (۱۸۵ر)، دخول بیت و بلد (۱۸۷پ)، حاجت خواستن از ملوک (۱۸۸پ)، اختیار درخت نشانندن (۱۸۹ر)، اختیار تزویج و نکاح کردن (۱۸۹پ)، اختیار کشت و زرع (۱۹۳ر)، اختیار اجاره دادن زمین (۱۹۳ر)، اختیار وقت خوردنیها (۱۹۳پ)، بنا نهادن و بنیاد اوکندن (۱۹۷ر)، بنده خریدن (۱۹۹پ)، طلب گریخته کردن (۲۰۰پ)، آزاد کردن بنده (۲۰۶ر)، اختیار جلوس بر تخت ملک و حکم (۲۰۹پ)، در اصلاح خصمان (۲۱۱ر)، اختیار در طلب صلح کردن (۲۱۳ر)، اختیار گوي باختن (۲۱۳ر)، در صید کردن مرغان آبي در دریا (۲۱۴ر)، به تماشا رفتن بر خشکي (۲۱۴پ)، به تماشاي

آب رفتن (۲۱۵ر)، صید کردن (۲۱۶ر)، صید کردن در دریا (۲۱۷ر)، تعلیم فقه و امور دینی (۲۱۷پ)، رسول فرستادن (۲۱۸ر)، تعلیم سباحت کردن (۲۱۸پ)، وصیتنامه بیمار نوشتن (۲۱۹ر)، ستور خریدن (۲۲۰ر)، تعلیم سگ شکاری (۲۲۰پ)، در اختیار شیر داذن کوزک [و] در اختیار کوزک از شیر بازگرفتن (۲۲۱ر)، اختیار در دعوت و مهمانی کردن (۲۲۱پ)، اختیار در پیش زن شدن (۲۲۱پ)، وقت نهادن شراب (۲۲۳پ)، شراب خوردن (۲۲۴ر)، نرد و شطرنج بازی کردن (۲۲۴پ)، تعلیم علم موسیقی (۲۲۵پ)، در طلب روزی رفتن (۲۲۶ر)، اختیار دعا کردن (۲۳۴ر).^۹

با توجه به قرائن ناچیزی که راجع به دسته‌بندی اصلی کتاب از خلال اشارات مؤلف به دست می‌آید، چنین برداشت می‌شود که او فصول کتابش را با این سرعنوان‌ها تدوین کرده است: <مقدمه = تقدّم>، <مرتبه> (چنانکه در برگ ۳۹ به بعد دیده شد و گویا شاخه‌های ریزتر را <مرتبه> نامیده است)، <فصل> (مثلاً در برگ ۵۰ وجود داشت)، <مقاله> (که گویا دسته‌بندی عمده کتاب بر آن بنا شده بوده، چنانکه جایی در برگ ۶۲ گوید: <آنست که در فصل سیم از مقاله اول بیان کردیم که ارادت خدا قدیمست بی‌تجدد و تبدل، و کاینات و فاسدات متجدد و متبدل‌اند>)، و حتی شاید <کتاب> (برگ ۴۷ر) که این مورد اخیر اندکی مشکوک است.^{۱۰}

نقل مطلب از بزرگان علم نجوم: نگارش کتاب ابوالمفاخر اصفهانی، بر آثار علمی و غیرعامیانه نجوم استوار است. نگاهی

۱. بسیاری از این عناوینی که به خط ریز و با قلمی متفاوت نوشته شده، قدیمی است. البته نمی‌توانم ادعا کنم که قدمت آن‌ها به عصر کتابت متن باز می‌گردد ولی به هر حال کهن‌تر از سده نهم می‌تواند باشد.

۱. در این برگ می‌خوانیم: <و این جواب از قول بطليموس است در دو کلمه از کلمات ثمره... [یک کلمه نانوشته] الي آخرها و ديگر آنک مي‌گویند... [کلمه‌ای دیگر نانوشته] الي آخرها چنانک میان هر یک در کتاب نابع الثمره آورده ایم>. این احتمال نیز هست که عنوان مزبور، نام اثری از وی باشد.

به منطق و دسته‌بندی اثر، و نیز تسلط مؤلف بر موضوع، این مطلب را اثبات می‌کند. وی بعضاً از برخی منابع و صاحب نظران نجوم نقل قول مستقیم هم می‌کند که نشانگر دسترسی وی به آثار ایشان است؛ هر چند اشاره صریح او به استفاده از محضر استادش مهذب‌الدین اعلمی و کتابخانه بی‌نظیر او در مقدمه، حاجتی به ایراد شاهد قوی‌تر باقی نمی‌گذارد.

– از ابومعشر بلخی (یک جا به اشتباه کاتب > ابومحشر، در برگ ۳۷ر) مکرر نقل و ذکر مستقیم هست، مثلاً: > استاد ابومعشر بلخی می‌گوید که حکم هیأت افلاک و حرکات کواکب و کمیت و کیفیت آن، آن را علم اول گویند و علم احکام ثمره علم اول است و آن کس که علم اول داند و علم دوم [= احکام] نداند همچنان باشد که عطاری بوذ که پیش او عقاقیر بسیار بوذ و معجون‌ها، مرکب و داروها مفرده همه را نام داند ولیکن نداند که هر یک بکدام بیماری بکار آید و در کدام علاج شایند... < (۳۷ر). همچنین در جایی دیگر از کتاب **اولوف** او نامی برده شده: > ادوار الوف اصیلست از اصول ملتها قدیم که خداوندان ملتها وضع کردند خاصه هندوان برای شناخت عوام ابتدا و انتها عالم. و بر آن احکام بنا کردند بر طریق علم نجوم چنانکه اوایل در کتاب‌ها قدیم ذکر آن برده‌اند و ابومعشر بلخی ذکرها را در کتاب خود جمع کرده است و نام کتاب **اولوف** نهاده است < (۱۲۱ر). از کتاب **قرانات** او نیز نقلی جالب توجه شده است: > پس بدین دو سبب قران نخستین در سرطان اثری عظیم است چنانکه ما به حس بصر بدینیم در تبدل دُول‌ها، چنانکه در تبدل دولت پارس بوذ به دولت عرب، از قول حکماء اسلام خاصه ابومعشر در کتاب **قرانات** آورده است که پیش از سال هجرت به سه ماه و هفت روز سال عالم نو شد و طالع سال عالم روز یکشنبه سیم ماه رمضان بوذ و در وقت نو شدن سال قران نخستین بوذ در برج سرطان بدین شکل و این قران بسبب برافتادن دولت پارس بوذ و بالا گرفتن دولت عرب < (۱۳۵پ). از او در برگ‌های ۵۰پ و ۲۱۴ر نیز نام برده شده است.

— اشارتي به كتابهاي اهل بابل: < و اين تشبيهات [راجع به تمزيج کواکب] از اسرار اهل بابل است چنانکه در کتب ایشان مسطور است و حکماء بابل به رمز و اشارت و تشبيهات احکام مذکور و مشهور [ند] از براي آنکه علم احکام اهل بابل راست < (۱۰۲پ – ۱۰۳ر). >

— ذکر کتاب بيدپاء، حکيم مشهور هندوستان که به صورت <بيدء> نوشته شده و به گمانم خطاي کاتب با شد: < و معتمد قولها قول هند است در کتاب بيداء هند > (۱۲۱پ). >

— نقلي از <اليس> حکيم که گویا تحريف نامي يوناني باشد: < و اليس حکيم گفت: پرهيز بايد کرد از ابتدا کارها پيش از کسوف بهفت روز و پس از کسوف بهفت روز و همچنين پيش از خسوف بسه روز و پس از خسوف بسه روز > (۱۷۰پ). >

— از محمد ايوب طبري دو نقل به چشم آمد که يکي در برگ ۱۷۹پ و ۱۸۰پ است و ديگري نقل زير: <محمد ايوب طبري گویند بايد که ماه در حمل باشد میان دوازده تا بيست درجه، و بطليموس ميگویند ماه بايد کي برجها آتشي بوذ بشرط آنکه مسعود بوذ به زهره > (۱۷۸ر – ۱۷۸پ). >

— به رساله اسحاق کندي اشاره اي شده است: <اختيار دعا کردن: اسحق کندي و ديگر حکما درين باب بسيار گفته اند و آنچه حاصل است در آن رسالت آورده است ميبياريم، بعد از آنچه حکما گفته اند بگوئيم >. (۲۳۴ر). >

— از يعقوب قصراني نیز — که ذکر او پيش از اين در بحث حواشي نسخه گذشت — مطالبی نقل شده است. جايي گوید: < و يعقوب قصراني از ماشالله روايت ميکند کي درين اختيار و در جمله اختيار در شهر رفتن را بايد کي طالع برج ثابت باشد... > (۲۲۸پ – ۲۲۹ر). >

برخي نمونه هاي کهن از واژگان و ضبطها: در اينکه کتابت <گ> با یک سرکش و <چ> و <پ> اغلب با یک نقطه است، اين نسخه با

نسخه‌های کهن فارسی ویژگی‌های مشترک دارد. <د>هایی که پیش از آنها مصوت آمده است بعضاً به صورت <ذ> کتابت شده‌اند. این‌ها همه ویژگی‌های رعایت شده توسط کاتب است، و نه مؤلف؛ زیرا نسخه به خط اصل (مؤلف) نیست. کاتب چند کلمه‌ای را هم مشکول کتابت کرده که ثبت نمونه‌هایی از آن، می‌تواند به تعیین محدوده جغرافیایی کتابت توسط زبان‌شناسان کمک کند. <سردسیر> یک جا با ضمّ حرف نخست و به صورت <سُردسیر> کتابت شده است (برگ ۱۱۷ر). برکه‌ها نیز جایی به صورت <بُرکها> دیده می‌شود (برگ ۱۵۶ر). نمونه‌های کهن واژگانی و دستوری دیگر را من با تسامح، در شمار خصایص زبان مؤلف می‌آورم که برخی از آنها عبارتند از:

— <دوانزده> اغلب به این صورت (۱۳پ، ۱۴ر، ۱۶ر، ۱۷ر، ۲۲پ، ۲۳ر، ۲۸ر)، و بعضاً به صورت امروزی آن (یعنی <دوازده>) (۷۲پ سطر اول و ۱۲۹پ) نگاشته شده است. سایر اعداد، مثلاً سیزده به همین صورت امروزی دیده می‌شود.

— <بِذان> یک جا به تخفیف و با حذف <الف> و به شکل <بِذَن> نوشته شده است (۱ر).

— <از انجا> نیز نمونه دیگری است که با تخفیف و اسقاط <الف> به چشم می‌خورد: <ازنجا> (۱۷پ سطر آخر).

— <زاستر> (= زان سوتر): <زاستر شوند؛ آن بوذ که ارتفاع و عرض آنجایگاه مقدار هفتاد و سه درج باشد...> (۳۴پ).

— <کاهن> را به <فال گوء> ترجمه کرده است (۴۱ر و ۴۱پ).

— <بادید آمدن> مکرر دیده می‌شود.

— <شاخ> به معنی <شاخه> درخت (۵۸ر).

— <دشخوار> (۱۵۲ر).

— <دشمنانگی> چند بار، با نقطه و بی‌نقطه آمده که نمونه آن نقل خواهد شد (۹۲پ — ۹۳پ).

— <خان و مان>: <و بر پشت این دریا [بحیره بطالع] شهری هست بر پشت کشتیها ساخته که او را بطیحه خوانند و درو خان و مان و سَراها و دکانها و کوشکها و بازارها ساخته و بر پشت این دریا گیاهای سبز رسته است خُرد...> (۲۵ر).

— عبارت <از آنجا دَر است> به معنی از آنجا آغاز می‌شود چند بار به کار رفته است: <اقلیم سیّم از انتها آخر اقلیم دوم دَرست و از آنجا دَرست که...> (۱۷پ)، <و ابتدای این اقلیم از آنجا دَرست که...> (۱۹ر).

نمونه نثر کهن کتاب: در این بخش پایانی، چند فقره از متن کتاب را برای به دست دادن نمونه نثر و اطلاعات آن نقل می‌کنیم.

— <و دانستن آنک زمین شکل گوی دارد و افلاک نیز گوی شکست و گرد زمین درآمده است و فلک اعلی گردیده است بنفس خویش و دیگر فلکها و کواکب را کی در فلکهاست می‌گرداند گرد بر گرد زمین...> (۱۱پ).

— <جملة زمین چهار ربعست، دو زیر در جنوب و دو زبر سوی شمال؛ و ربع بالاین شمال کی ما بر وی ساکنیم او را ربع مسکون خوانند، از برای آنک آبادانی و نبات و حیوان بر اوست. و از آن سه ربع باقی ما را هیچ آگاهی نیست... و در هیچ روزگار کس بدان سه ربع نرسیده‌اند و آگاهی نداده‌اند، از بهر آنک در میان ما و جنوب دریاها عظیم و جوشان و باذها سَموم کُشنده و سوزنده در میانست> (۱۵ر - ۱۵پ).

— <میان این سرما و گرما و خرابی اعتدالست از مغرب بمشرق از روی عمارت و آبادانی، و نبات و حیوان و مردمند، بر سه قسمت: سیاهان‌اند و سبیدان‌اند و مولدان‌اند. از مغرب تا بمشرق هرج بدان دو قسمت گرما نزدیک‌اند سیاهان‌اند و بر شش کشوراند: بربری‌اند و حبشی‌اند و زنگی و سند و هند و کشمیر. و آنک سبیدان‌اند نزدیک بدان جاء سرما صعب. و اقضاء شمال هم بر شش کشوراند: صقلابست و روس است و خزرست و ترکست و یاجوج و مأجوج است. و آنک مولدان‌اند از مشرق تا بمغرب

در میان این سیاهان و سبیدان‌اند و هم بر شش جنسانند: ایرانند و یونانست و تورانست و رومست و چین و ماجین است < (پ۱۶).

— ذکر خلیج پارس (عیناً با سه نقطه <پ>): < اول از دریاهاء بزرگ که او را بحر خوانند نخستین دریاء محیط است که آغاز کند از سوی مشرق و از حدّ چین بگذرد بر اقصاء هندوستان و پارس و کرمان و عمان و صنعا و یمن تا زمین حبشه بکشد. و درازی این دریا از جهت مشرق تا حدّ حبشه هفت هزار میل برآید و پهناش دو هزار و هفتصد میل باشد و از جمله این پهنای هزار و هفتصد میل از آن سوء خط استوار بر رفته است و هزار میل ازین سو آمده است که آبادانیست و بر زمین حبشه دو شاخ از وی برخیزد یکی را خلیج بربری گویند و درازایش پانصد میل و پهناء طریق او سه میل و شاخی دیگر بدیگر رود و او را دریای قلزم خوانند و خلیج حبش و درازاش هزار و چهارصد میل و پهناش در اصل هفتصد میل و طریقتش دویست میل. و شاخی دیگر هم ازین دریای بزرگ برخیزد که او را **خلیج پارس** خوانند یا^{۱۱} خلیج بصره و درازای او هزار و چهارصد میلست و پهناش در طریقت صد و پنجاه میل. و میان این خلیج پارس و خلیج حبش که قلزم است حجاز و یمن و مکه و طایف و شهرهاء عرب و بادیه چون جزیره‌ای^{۱۲} باشد از سه جهت دریا و یک جهت خشکی، هزار و پانصد میلست و او را جزیره العرب گویند... < (پ۲۰ — پ۲۱).

— نمونه‌ای از ترجمه آیات قرآن، به شیوه امانتدارانه: < ما اشهدتم خلق السموات و الارض لأنفسهم. تفسیر آیت اینست که حاضر نکردم منک [= من که] خدام عزّ و جلّ ایشانرا برای آفرینش آسمانها و زمین و نه نیز برای آفرینش تنها ایشان را > (ر۴۱).

— تمثیل شهر کوران و پیل را — که سنایی و دیگران نیز به کار برده‌اند — زمانی می‌آورد که می‌خواهد مثال بزند که

۱. در اصل، این کلمه بدون نقطه است.

۲. اصل: جزیره.

هیچ گاه انسان‌ها به کُنه علمی نمی‌رسند: >... چون به کنه علمی نرسند مثل نابینا آن است بنظرت پیل روند. بدان سبب که کنه هر علم کهست^{۱۳} کس نداند مگر خدای تعالی و چون نابینا آن بنظرت پیل روند نظرت پیل بدست کنند چون دست یکی بخرطوم وی رسد گویند پیل چون مشکبست پُر باذ و چون دست دیگری باشک^{۱۴} وی رسد گویند چون ستون سنگبست و چون دست کسی بگوش وی رسد گویند که باذبیزنست و چون دست چهارم بپشت وی رسد گویند چون کوهبست و چون دست پنجم بدم وی رسد گویند چون ماریبست. هر کس آن گویند که دریابذ و چون گفت هر یک بر خلاف دیگری باشذ مخالفت لازم آید و چون نزد هر یک گفت وی^{۱۵} بحق باشذ خود را مُحقّ شناسذ و مخالف را مُبطل، اگر چه همه بر حق باشذ < (۴۳ پ – ۴۴ ر).

— >صداقت و عداوت دو نوعست یکی اصلی و دیگر عارضی، و در نوع اصلی سه قولست: اول قول هندست بذاب سبب کی هند را در صداقت و عداوت کواکب اعتقادی عظیمست و قوه و ضعف آن را بمنزلت قوت و ضعف بیت و شرف و وبال و هبوط دارند و مذهب ایشان بر آن وجهست که درین جدول نگاشته است؛ و دوم قول رومست چنانک می‌گویند دشمنانگی^{۱۶} زحل با ماه و آفتابست، و

۱. = که هست.

۲. <اشک> که در این متن به کار رفته از واژگان کمیاب فارسی کهن و به معنی دندان نیش یا <ناب> عربی است. طبق تحقیق دکتر مسعود قاسمی، این واژه که به صورت <یشک> نیز مثلاً در دیوان **ناصر خسرو** به کار رفته، از فرهنگنامه‌های فارسی جا افتاده است. او ضمن ثبت این واژه به عنوان یکی از لغات زنده زبان تاجیکی، شواهد آن را در متون قدیم فارسی مانند **ترجمه السواد الاعظم**، **تاریخ گردیزی** و **ترجمه احیاء العلوم** نشان داده است (>پژوهشی برخی از واژه‌ها در زبان تاجیکی و متون کهن<: ۲۴-۲۵). گویا واژه مزبور در متن ما به معنی عاج / دندان نیش فیل به کار رفته است.

۳. یعنی گفت خودش.

۱. این کلمه در این بند اغلب بدون نقطه حرف قبل از <گ> ضبط شده که باتوجه به دو موردی که نقطه داشت، سایر موارد را هم نقطه دادیم.

دشمنانگي مشتري با مريخ و عطارد، و دشمنانگي مريخ با زهره و مشتريست، و دشمنانگي آفتاب با زحل، و دشمنانگي زهره با مريخ، و دشمنانگي عطارد با مشتري و زهره، و دشمنانگي ماه با زحل. و دشمنانگي را مفاكت [ظ: مضادت] خوانند. اما قول هند اينست كي درين جدول است [جدولي در اين موضع نسخه نيست]؛ و سليم قول اهل قياس است... < (۹۲پ - ۹۳پ).

- انجام كتاب: <... خاصه كي دعا براي آخرت باشد و براي كارهاء ديني و اگر ميسر نشود كه مشتري با راس بوذ در وسط السما خداوند طالع بايد كه سيم بوذ از نحوس و ماه متصل بوذ بسعود و آن بوقت همچنين ساعتها سعود. والله اعلم و احكم بالصواب > (۲۳۵پ).

در اين خصوص نسخه هاي كهن ضبطهاي متعددي عرضه کرده اند و مرحوم مجتبي مینوي را مقالتي ویژه در اين باره است در مجله يغماء، سال ۸، شماره ۴: ۱۷۷-۱۸۰؛ نیز رک **کلیله و دمنه** به تصحيح مینوي: ۱۲۷.

و آفتاب در اسد ناقوس بارهزه در ثور باشد و ماه
 در سرطان یا در حوت بود و بطیلموس را این
 نوع را گاه موالحمت می گویند و گاه امار خاصه
 لا کولک در خانه خود باشد و نترسید در خانه
 خود قول با سر است جنابک کورد دستور
 کمال قوت و سرور و عرب محمود است و کمال علاج بی
 سه درجه است و کمال قوت سفلس آخر عمر است
 لا طائفه می گویند دستور
 صاحب طالع در دمامست و بود در صاحب عاشر
 در طالع و در جمله دستوریت دل سعادت
 بر رکت
 صدقت و عداوت د و نوع است یکی اصلی و
 دیگر عارضی و در نوع اصلی سه قولست اول

اختيارات نجوم ابوالمفاخر اصفهاني، برگ ۹۲، نسخه شماره
<۱۱۰۸۰>

کتابخانه آیتالله العظمي مرعشي نجفي

منابع

- الآثار الباقية عن القرون الخالية، ابوريحان محمد بن احمد البيروني، تحقيق و تعليق پرويز اذکائي، تهران، ميراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- <ابومعشر بلخي>، ابوالحسن ديانت، دائرة المعارف بزرگ اسلامي، تهران، ۱۳۷۳، ج ۶: ۲۷۱-۲۷۵.
- <پژوهش برخي از واژه ها در زبان تاجيکي و متون کهن>، مسعود قاسمي، نامه پژوهشگاه، شهر دوشنبه [تاجيکستان]، سال سوم، بهار ۱۳۸۲: ... -
- تاريخ الحكماء، ابن القفطي، لايزيگ، ۱۹۰۳ م.
- تاريخ نجوم اسلامي، ترجمه كتاب علم الفلك تاريخه عند العرب في القرون الوسطي، خلاصه سخنرانيهاي دانشمند خاورشناس کرلو الفونسو نلینو، ترجمه احمد آرام، [تهران]، کانون نشر و پژوهشهاي اسلامي، ۱۳۴۹ (تاريخ مقدمه).
- التراث العربي المخطوط في مكتبات ايران العامة، السيد أحمد الحسيني، قم، دليل ما، الطبعة الاولى، ۱۳۸۸، ج ۱۱.
- عيون الانباء في طبقات الاطباء، موفق الدين ابي العباس احمد بن القاسم بن خليفة بن يونس السعدي الخزرجي المعروف بابن أبي أصيبعة، تحقيق و دراسته د. عامر النجار، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۲۰۰۱ م، ج ۲.
- فهرست نسخه هاي خطي کتابخانه بزرگ حضرت آية الله العظمي مرعشي نجفي، سيد محمود مرعشي نجفي و گروه فهرستنکاران کتابخانه، قم، کتابخانه بزرگ آیتالله العظمي مرعشي نجفي، چاپ اول، ۱۳۷۹، ج ۲۸.

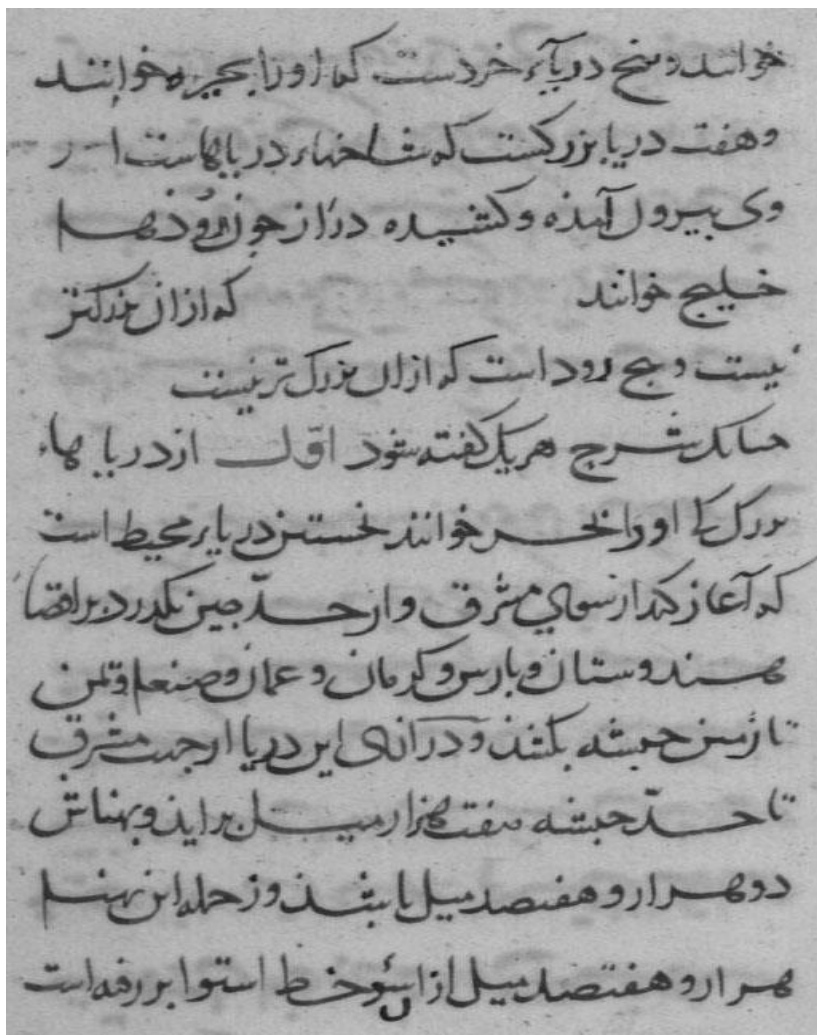
– فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، به کوشش مصطفی درایتی، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹، ج ۹.

– کتاب الفهرست، لابی الفرّج محمّد بن اسحاق النّديم، قابله علی اصوله و علّق علیه و قدّم له الدکتور أيمن فؤاد سیّد، لندن، مؤسسه الفرقان للتراث الاسلامي، ۱۴۳۰ق/۲۰۰۹م، المجلّد الثاني ۱ (۱/۲).

– گاه شماری در ایران قدیم، حسن تقی‌زاده، باهتتمام کتابخانه طهران، ۱۳۱۶.

– معجم التاريخ التراث الاسلامي في مكتبات العالم (المخطوطات و المطبوعات)، علی الرضا قره بلوط – احمد طوران قره بلوط، قیصری – ترکیا، دارالعقبه، بی‌تا، ج ۵.

- A Hand-list of the Muhammadan Manuscripts in the Library of the University of Cambridge, including all those written in the Arabic character, by Edward G. Browne, Cambridge, at the University press, ۱۹۰۹.



اختيارات نجوم ابوالمفاخر اصفهاني، برگ ۲۰ پ، نسخه شماره
<۱۱۰۸۰>

اختیارات نجوم ابوالمفاخر اصفهانی، برگ ۲۱، نسخه شماره <۱۱۰۸۰>

کتابخانه حضرت آیتالله العظمی مرعشی نجفی



اولین مستدرک صحیفه سجادیه

علی صدرايي خويي

www.sadraiy.blogfa.com

مقدمه

صحیفه سجادیه یکی از متون مهم نیایش شیعی است و بعد از قرآن کریم تنها کتابی است که به دست چند امام معصوم ^ع تدوین و استنساخ و به دست ما رسیده است.

این کتاب همواره مورد توجه مسلمانان قرار داشته و بر آن شروح و تکمله‌ها و مستدرک‌هایی نوشته شده است.

یکی از مستدرک نویسان این کتاب دانشمندی گرانمایه و نیایش پژوه دلسوخته سید محمدتقی صوفی قزوینی از شاگردان شیخ بهایی است.

مستدرک وی تاکنون منتشر نشده و دو نسخه از آن شناسایی گردیده که در کتابخانه آیتالله العظمی مرعشی نجفی قرار دارد. این نوشته گزری دارد بر زیست نامه و فهرست آثار و ویژگیهای مستدرکی که وی فراهم آورده است.

صوفی قزوینی

شمس‌الدین محمدتقی بن مظفر قزوینی معروف به صوفی قزوینی از دانشمندان و نیایش پژوهان گمنام شیعی در نیمه اول قرن یازدهم هجری است. در کتابهای شرح حال یادی از وی نشده و اطلاعاتی که در اینجا عرضه می‌شود، همه از نسخ خطی

آثار باقیمانده از وی — که خود در آنها از احوالاتش خبر داده — جمع آوری گردیده است.

پدر

مولی مظفر بن ابراهیم قزوینی پدر صوفی قزوینی از دانشمندان شیعی سده ۱۰ یازدهم هجری است. صوفی در اغلب آثارش نام پدرش را ذکر نموده ولی شرح حالی تاکنون از وی گزارش نشده است. در یادداشتی که در یکی از نسخه های کتاب **کفایة الطلاب** (نسخه کتابخانه ملی تهران) درج شده، ملا مظفر از شاگردان شیخ بهایی ذکر گردیده و یادآوری شده که مظفر لقب یا تخلص حاجی بابا ابراهیم می باشد. ما اطلاع دیگری از مظفر قزوینی که نامش حاجی بابا ابراهیم می باشد به دست نیآوردیم.

نام و لقب

نام وی محمدتقی و لقبش شمس‌الدین و نام پدرش مظفر است. زادگاه او در زیاباد قزوین بوده و او در ترقیمه نسخه **مصباح المتهد** — که آن را برای خود تحریر نموده — نام خود و نیایش را چنین ذکر نموده است:

<محمد المدعو بتقی صوفی ابن مظفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن علی بن هاشم الربآبادی الابهرودی القزوینی>.

محل سکونت

با اینکه مؤلف زادگاهش قزوین بوده، ولی پس از مسافرت‌های گوناگون، در سمنان ساکن شده و آثارش را در این شهر بوجود آورده است. و گویا در این شهر نیز رخت به دیار باقی کشیده است.

تحصیل علوم

از آثار صوفی قزوینی مستفاد می‌شود که او تحصیلاتش را در مشهد مقدس انجام داده و مسافرت‌هایی نیز به عراق، خراسان، حجاز و طبرستان داشته است. او در یادداشتی تصریح نموده که در مشهد مقدس رضوی مشغول تحصیل بوده و کتابهای **قواعد الاحکام** علامه حلی، **شرح نفلیه** شهید ثانی، **تفسیر جوامع الجامع** طبرسی، **مختصر نافع** و **شرائع الاسلام** محقق حلی، **ارشاد الازهان** علامه حلی و **کنزالعرفان** فاضل مقداد سیوری، را نزد استادش شیخ عامر جزائری خوانده و تصریح می‌کند که خواندن تفسیر جوامع الجامع را در روز یکشنبه ۱۲ محرم ۱۰۱۲ق در مشهد به پایان رسانده است.

از اجازه شیخ بهایی به قزوینی معلوم می‌شود که او در اواخر محرم سال ۱۰۱۹ق در قراباغ در نزد شیخ بهایی خواندن کتاب **اثنی عشریه فی الطهارة** را به پایان رسانده است.

از تاریخ‌هایی که او بر آثارش نوشته معلوم می‌گردد که او همه آثار تألیفی و تحریری - که تاکنون از وی شناخته شده - را در سمنان بین سالهای ۱۰۲۳ تا ۱۰۲۸ ق نگاه داشته است.

وفات

از تاریخ وفات وی اطلاعی در دست نیست. آخرین یادداشت شناخته شده از وی تملکی است که بر نسخه‌ای از کتاب **الفهرست** منتجب‌الدین رازی در سال ۱۰۲۸ ق نگاه داشته است. او در اول این نسخه متذکر شده که نسخه یاد شده در تملک شیخ بهایی بوده و از او در سال ۱۰۰۸ ق به هدایه الله سمنانی رسیده و از وی در سال ۱۰۱۸ ق به خواجه نورالدین محمد سمنانی رسیده و پس از آن در سال ۱۰۲۸ ق به وی - که ساکن سمنان بوده - رسیده است. استاد حسینی اشکوری - دام ظلّه العالی - در تراجم الرجال (ج ۳، ص ۱۴۸)، درگذشت وی را سمنان و مدفن او را در بیرون این شهر در مقبره‌ای به نام <علکا> ذکر کرده است.

اساتید

تقی قزوینی در آثارش نام چند تن از اساتیدش را یاد کرده که عبارتند از:

۱. بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی معروف به شیخ بهایی (متوفای ۱۰۳۰ ق)، صوفی قزوینی در موارد متعدد از آثارش به شاگردی خود نزد شیخ بهایی و داشتن اجازه نقل روایت از وی تصریح نموده است. بخشی از اجازه شیخ بهایی به وی که پس از اتمام قرائت **اثنی عشریه فی الطهارة** برایش در سال ۱۰۱۹ ق در قراباغ نوشته چنین است:

<قرأ علیّ الولد الاعز... تقی‌الدین... هذه الرسالة الاثني عشریه من تألیفاتی و أجزت له ان یرویها عتیّی لکل من هو اهل لها و کتب اقل العباد محمد المشتهر ببهاء‌الدین العاملی عفی عنه فی اواخر شهر محرم الحرام الف و تسع عشره فی ولایة قراباغ حامداً مصلياً مسلماً>.

اجازه دیگری از شیخ بهایی به قزوینی، در آغاز نسخه‌ای از **مفتاح الفلاح** - که در تملک دکتر اصغر مهدوی قرار داشته - نیز گزارش شده است. همچنین مجموعه‌ای از پنج رساله **اثنی عشریه** شیخ بهایی در دست است که تقی قزوینی در سال ۱۰۲۴ ق در آن برای شاگردش اجازه نقل روایت نوشته و در آن تصریح نموده که از شیخ بهایی اجازه نقل روایت دارد و شیخ بهایی در حاشیه، آن را به خط خود تایید نموده است.

۲. جدش مولی ابراهیم قزوینی.
۳. سید معزالدین محمد موسوی.
۴. حاجی بابای قزوینی صاحب کتاب **مشکول**.

۵. شیخ نظام‌الدین ابوالفتح عامر بن فیاض جزائری مشهیدی، که تقی قزوینی در باره او چنین نوشته است.

>عامر بن فیاض ابوالفتح الجزائری، نزیل المشهد الرضوي، شیخنا مولانا ثقة
 عین صدوق صدوق فاضل فقیه کثیر الحافظه، اکثر کتب الفقه کمتن الشرائع و الارشاد و القواعد و کنز العرفان فی حفظه و اکثر مسائله فی ذکره، حسن الخاطر دقیق الفطنة حاضر الجواب، قرأه علیه قواعد الاحکام خلا کتاب الوقف والفرائض منه و شرح النفلية للشهيد الثاني وتفسير جوامع الجامع إلا بعض سور المفصل فی مجالس آخرها يوم الاحد الثاني عشر من المحرم عام خمس و عشر و ألف من الهجرة فی مشهد الرضا، وسمعت منه أكثر کتب الفقه **كالنافع** و **الشرائع** و **الارشاد** و **کنز العرفان**، ولد فی عام خمسين وتسعمائة، و توفي قدس الله روحه فی شوال عام احدي و عشرين ألف بالمشهد الرضوي و دفن فی قبة الامير علي شیر. و هو تلميذ شیخنا الاعظم عبدالله بن محمود التستري الشهيد الثالث نزل الله وجهه.<

شاگردان

از شاگردان صوفی قزوینی چند نفر را می‌شناسیم که وی در اجازاتی که برای آنها نوشته تصریح نموده که در نزد او کتابهایی را خوانده‌اند. این دانشمندان عبارتند از:

۱. شیخ شمس‌الدین محمد خلیفه بن دجله جزائری، که صوفی قزوینی اجازه‌ای برای وی نوشته، و در آن تصریح نموده که خود از شیخ عامر بن فیاض جزائری مشهیدی و او از شهید شیخ عبدالله بن محمود شوشتری نقل روایت می‌کند. گویا میرزا عبد الله افندی اصفهانی صاحب **ریاض العلماء** این اجازه را دیده است. صوفی قزوینی این اجازه را در سال ۱۰۲۶ق صادر نموده، و نسخه اصل آن در هشت صفحه در کتابخانه خانقاه نوربخش به شماره ۵۹۰ نگهداری می‌شود. (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه نوربخش: ج ۲، ص ۲۳۶).

۲. محمد مؤمن بن مجبعلی صحاف سمنانی، که در سمنان **صحیفه سجادیه** و **ملحقات صحیفه سجادیه** (تالیف صوفی قزوینی) را نزد وی خوانده و قزوینی برای وی دو اجازه (یکی در آخر صحیفه سجادیه در روز سه شنبه ۱۴ شعبان ۱۰۲۴ق در مسجد جامع سمنان و دیگری در آخر ملحقات صحیفه سجادیه در همان مکان) نگاشته است.

۳. مجدالدین اسماعیل بن محمد سمنانی، که کتاب **کفایة الطلاب** وی را نزدش خوانده و قزوینی در آخر کتاب یاد شده برای وی گواهی قرائت کتاب مذکور و

اجازه نقل روایت در روز سه شنبه ۲۴ رمضان ۱۰۲۶ق در مسجد جامع سمنان نوشته است.

۴. محمد بن حاجي محمد بن قطب‌الدين بن علي بن كمال‌الدين بن شمس‌الدين محمد معلم سمناني، مجموعه‌اي شامل پنج رساله اثنی عشریه (الطهارة، الصلاة، الزکاة، الحج و الصوم) شيخ بهايي در دست است که معلم سمناني آن را در نزد قزويني خوانده و قزويني در دو جاي آن (ص ۱۷۳ و ۲۱۴) براي وي در سال ۱۰۲۴ق گواهي نوشته است.

روز شمار زندگي عملي

روز شماری از تاريخ اجتماعي و علمي وي که از لا به لاي نسخ خطي و آثار وي استخراج گرديده عبارتند از:

- یک شنبه ۱۲ محرم ۱۰۱۵ق، در مشهد مقدس خواندن کتاب **جوامع الجوامع** طبرسي را در نزد استادش شيخ عامر جزائري به اتمام رسانده است.
- شوال ۱۰۲۱ق، او حداکثر تا اين تاريخ در مشهد مقدس بوده و وفات استادش شيخ عامر را در اين تاريخ در مشهد ثبت نموده است.
- چهارشنبه ۲۵ صفر ۱۰۲۳ق پایان تأليف کتابش **ملحقات صحيفه سجادية**.
- سه شنبه ۱۴ شعبان ۱۰۲۴: نوشتن اجازه براي شاگردش محمد مؤمن بن محبعلی صحاف سمناني در مسجد جامع سمنان پس از اتمام تدریس **صحيفه سجادية**.
- شب جمعه ۲۳ رمضان ۱۰۲۷ق: در مسجد جامع سمنان اعتکاف داشته و تحرير کتاب **منية المرید** شهيد ثانی را در اين تاريخ در همان مسجد به پایان رسانده است.

تلاش‌هاي علمي

قزويني اغلب عمر علمي خود را در نيایش پژوهي صرف نموده و تمامی آثار شناخته شده از وي در همین موضوع می‌باشد. آثاری از وي که نگارنده بدانها اطلاع یافته، عبارتند از:

۱. **بقية الكشكول**، که آن را به عنوان تتمه کَشکول استادش شيخ بهايي نگاشته، ولي تاکنون نسخه‌اي از آن شناسايي نشده است.

۲. **تذكرة العلماء**.

۳. **درّ ثمين**.

۴. **شفاء القلوب في التوبة**.

۵. **کفاية الطلاب و نهاية مرام الاحباب**، در دعاء، به عربي، مؤلف در نظر داشته کتاب مفصلي در دعاهاي ايام هفته و ماه و سال مشتمل بر ادعية مأثوره بنگارد

ولي مسافرتهاي وي به عراق، خراسان، حجاز و طبرستان مانع از آن گردید. تا آنکه به سمنان رفته و به در خواست برخي از يارانش كتاب حاضر را، در موضوع ياد شده، تأليف و دعاهاي آن را از كتابهاي معتبر انتخاب نموده است. او اين كتاب را به عنوان متمم براي مفتاح الفلاح استادش شيخ بهايي نگاشته است.

در فهرست كتابخانه ملي تهران، اين كتاب چنين معرفي شده است: <نويسنده مي گويد چون كتاب **مفتاح الفلاح** شيخ بهائي عاملي را خواندم آن را مفيد در فقه صلوٰة يومية يافتم، پس بر آن شدم كه دنباله كار شيخ را بگيرم و به تأليف كتابي در اعمال هفته و ماه و سال پردازم و نيز اكثر ادعيه مأثوره در آن را آوردم كه معاش و معاد را بكار آيد؛ برين مقصود از كتب فقيه و ثواب الاعمال و عيون اخبار الرضا و كافي و تهذيب و مصباحين و امالي و كنوز النجاح و مكارم الاخلاق و منهج الدعوات و مجتبي و امان الاخطار و جمال الاسبوع و تتمات و منهاج الصلاح و عده الداعي و ذكري و دروس و منية المرید استفادات بسيار بردم و اين كتاب را در يك مقدمه و سه مقصد و يك خاتمه فراهم آوردم.>

عنوان بخشهاي كتاب چنين است:

المقدمة: في فضيلة الدعاء و شروطه علي الاجمال؛

المقصد الاول: فيما يعمل في الاسبوع و فيه قطبان؛

المقصد الثاني: فيما يعمل في ايام الشهور و مما لا يختص بشهر دون شهر، فيه بابان؛

المقصد الثالث: في ذكر الايام المتبركة من الشهور الاثني عشر، و فيه مقدمة و ابواب و خاتمه.

الخاتمة: في نواذر الادعية، في اثني عشر باب.

اين كتاب با اين عبارت آغاز مي شود:

<بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتي يا من يملك حوائج السائلين و يعلم ضمير الصاميتن.>

و مؤلف آن را با عبارت <و مستغفرين من الذنوب و آلاثام> به پايان رسانده است.

تاکنون سه نسخه از اين كتاب شناخته شده است:

الف) نسخه كتابخانه حوزة علميه امام صادق \times اردكان، به شماره ۲۷۳، اين نسخه به خط محمدامين بن اسماعيل سمناني بوده و در ظهر روز پنج شنبه ۲۳ ذيقعدة ۱۰۲۵ق تحرير آن به پايان رسيده است. اين نسخه را مجدالدين

اسماعیل بن محمد سمنانی نزد مؤلف خوانده و مؤلف در آخر آن برای وی گواهی قرائت و اجازه نقل روایت در روز سه شنبه ۲۴ رمضان ۱۰۲۶ق در مسجد جامع سمنان نوشته است. این نسخه در ۴۴۴ برگ و هر صفحه ۱۶ سطر است و قطع نسخه به طول ۱۶/۵ و عرض ۹/۵ سانتی‌متر می‌باشد.^{۱۷}

ب) نسخه کتابخانه وزیری یزد به شماره ش ۳۰۶۴، این نسخه را عبدالمطلب ابن غیاث‌الدین محمد در شعبان ۱۱۰۱ تحریر نموده و دارای ۱۴۱ برگ، هر صفحه دارای ۲۰ سطر، و اندازه نسخه به طول ۲۰ و عرض ۱۳ سانتی‌متر است.

ج) نسخه شماره ۱۳۳۷ع کتابخانه ملی تهران، این نسخه را محمدتقی ساری به خط نسخ خوش در سال ۱۰۸۳ق، نگاشته و دارای ۳۳۱ برگ و هر صفحه در ۱۵ سطر در اندازه ۲۱/۵*۱۲ است. او این نسخه را از نسخه مؤلف استنساخ نموده است.^{۱۸}

۶. مستدرک صحیفه سجادیه (که پس از این در باره آن توضیح داده خواهد شد).

۷. معالم الحج و العمرة.

۸. وسیلة السالکین و ذخر الطالبین، به عربی، در دعا. مؤلف در این اثر ادعیه و اعمال ایام و شهور را بدون ذکر ترتیب و فصول، از کتابهای صحیفه سجادیه، کافی، من لایحضره الفقیه، مکارم الاخلاق، مهج الدعوات و جمال الاسبوع گردآورده است. او در مقدمه کتاب چند فصل در فضل و آداب دعا، اسباب الاجابة، صفات داعی، کیفیت دعاء و ذکر اخلاص و مذمت ریا، آورده و کتابش را چنین شروع می‌کند:

>یا من دعاه الم‌ضطرون فاجابهم و رجاه الم‌ستغفرون فانابهم ن‌سئلک ان لا نصرف وجوه سوالنا عن جنابک<.

تنها نسخه شناخته شده از این اثر در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد به ش ۱۱۳۷ه نگهداری می‌شود که در زمان مؤلف تحریر، مقابله و تصحیح گردیده ولی به دلیل افتادگی برگهایی از آخر نسخه، فاقد نام کاتب و تاریخ کتابت می‌باشد. این نسخه در ۱۴۶ برگ و هر صفحه ۱۵ سطر بوده و اندازه آن به طول ۱۸/۳ و عرض ۱۰ سانتی‌متر می‌باشد.

مؤلف در برگ ۶۱ این نسخه چنین نوشته است:

>وینبغی التصدق فی اول القرائة و فی آخرها بقدر الطاعة و ان تصدق بالخبز و الحلوکان حسناً و التوجه التام و لا یقصد احدأ بعینه و الاجازة من

۱. نک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق * اردکان: ۲۰/۲-۲۲.

۲. نک: فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ۳۳۱/۹.

اهلها و قد اجازني هذا الدعاء شيخنا الاعظم وارث المرسلين سلطان العلماء بهاء الملة و الحق و الدين محمد بن حسين العاملي و السيد النجيب الناسك معز الملة و الدين محمد بن الحسن الموسوي القمي امام المسجد الجامع بالمشهد المقدس الرضوي و المولي الفاضل الكامل العارف و والد والد المعظم مولانا ابراهيم و الحاجي بابا القزويني ادام الله ايامهم و الشيخ المبرور الفقيه نظام الدين عامر بن فياض الجزائري قدس الله روحه >.

و در برگ ٤١ در فصل مربوط به دعای عשרات در تعقیبات عصر می نویسد:

>و اختلف العلماء في نقله علي ستّ روايات و الذي اورده هنا هو ما اورده الشيخ رحمه الله في المصباح و قرأته مع دعاء السمات علي شيخي و امامي حجة الاسلام و المسلمين بهاء الملة و الحق و الدين محمد العاملي ادام الله بركته في جمادي الاولي ١٠٢٤ في داره بدار السطنة فرح آباد من ولاية مازندران حماه الله في ظل واليها و اجاز لي روايتهما و تلاوتهما >.

نسخه های نگاشته شده به دست صوفي قزويني

قزويني علاوه بر آثاري كه تأليف نموده، كتابهايي را نيز براي استفاده خود تحرير نموده، كه موارد شناخته شده از نسخه هاي تحرير شده به دست وي عبارتند از:

١. **الاستبصار** شيخ طوسي: نسخه ش ١٣١٠٤ كتابخانه آستان قدس رضوي مشهد، شامل جلد اول تا سوم، به خط نسخ خوش خفي، تاريخ اتمام تحرير روز يك شنبه ٢١ شعبان ١٠٢٢ در كوش مغان، در ٢٧٨ برگ و هر صفحه در ٣٢ سطر، اندازه نسخه به طول ٢٥ و عرض ١٨/٦ سانتيمتر مي باشد. از تملكي كه صوفي قزويني بر اول اين نسخه نوشته معلوم مي شود كه او نسخه را براي استفاده خود، تحرير نموده است.

٢. **منية المرید** شهيد ثاني، اين نسخه در كتابخانه مجلس شوراي اسلامي به شماره ١٦٨٤ نگهداري مي شود. قزويني آن را در شب جمعه ٢٣ رمضان ١٠٢٧ در هنگامي كه در مسجد جامع سمنان در اعتكاف به سر مي برده، به پايان رسانده، و خود را <محمد بن مظفر بن ابراهيم المدعو بالتقي الصوفي القزويني الابهرودي> معرفي نموده است. او بر اين نسخه حواشي فراواني نوشته است. و در حاشيه برگ <١٠ الف> آن، درباره تفسير امام حسن عسكري* چنين نوشته است: <هذا التفسير المنسوب إلى سيدنا أبي محمد الحسن العسكري سلام الله عليه... ليس من تصنيفه * بل إنما سمع منه المحدثان محمد بن زياد و محمد بن سنان وألفاه. روينا التفسير المذكور عن شيخنا الاعظم سلطان المفسرين بهاء الملة والدين

محمد العاملي، أدام الله ظله البهي، إجازة عن والده الامام العارف حسين بن عبد الصمد العاملي قدس الله روحه عن الامام المصنف رحمه الله بإسناده عن الصدوق أبي جعفر محمد بن بابويه القمي، عن محمد بن القاسم الاسترآبادي، عن يوسف بن محمد بن زياد، و علي بن محمد بن سنان، عن أبويهما عن الامام * < .

۳. **مصباح المتهد** شيخ طوسي، اتمام كتابت آن در روز دو شنبه ۲۳ رمضان ۱۰۲۶ق در مسجد جامع سمنان در زماني که در آنجا در اعتكاف به سر مي برده است. شيخ آقا بزرگ تهراني اين نسخه را در نجف اشرف در کتابخانه عارف سالک مولي علي محمد نجف آبادي ملاحظه نموده است.

مستدرک صحيفه سجادية

صوفي قزويني صحيفه را نزد شيخ بهايي خوانده و پس از آن مشغول به تدريس و ترويج اين کتاب گردیده است. مؤمنان پس از آشنايي با اين گنجينه با ارزش، از قزويني تقاضا مي کنند که دعاهاي ديگر امام سجاد * را، که در صحيفه نيآمده براي استفاده آنان، جمع آوري نمايد. قزويني نيز در پاسخ درخواست آنها کتاب حاضر را پرداخته، و در روز چهار شنبه ۲۵ ماه صفر ۱۰۲۳ آن را به اتمام رسانده است.

اين کتاب با اين عبارت شروع مي گردد:

> الحمد لله و سلام علي عباده الذين اصطفى... لما وفقت بقراءة الصحيفة الكاملة لسيد العابدین ابي محمد علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب < .

و با اين عبارت پايان مي پذيرد:

> يا بني اصبر علي الحق و ان كان مرا و حيث اتينا بما وعدنا فلنقطع الكلام بحمد الله علي جزيل نواله و الصلوة علي سيدنا محمد و آله و فرغ جامع الادعية من ترتيبها و ترصيفها الفقير الي رحمة الله الغني محمد بن مظفر المدعو بتقي الصوفي القزويني اذاقه الله حلاوة الفنا في يوم الاربعاء لخمس بقين من صفر سنة ثلث و عشرين من الهجرة ببلدة اقامتنا سمنان حماها الله عن نوايب الزمان بعزة الملك المنان < .

تاکنون دو نسخه از اين کتاب شناسايي شده که عبارتند از:

نسخه اول

نسخه کتابخانه آيت الله مرعشي به شماره ۸۳۷۰

اين نسخه به خط نسخ معرب و عناوين و نشانيهاي شنگرف، به دست محمدتقي بن عنايت الله قاضي شوشتری تحرير و در ربيع الاول ۱۱۲۹ق، به پايان رسیده است. کاتب

این نسخه را به در خواست نیای خود میر محمد هادی مرعشی نواده قاضی نورالله شوشتری تحریر نموده است. تعداد برگهای آن ۱۰۵ برگ و در هر صفحه ۱۴ سطر تحریر گردیده و اندازه کتاب به طول ۲۳ و عرض ۱۶ سانتی متر می باشد. در حواشی نسخه علامت تصحیح و نشانه بلاغ به چشم می خورد ولی نام مقابله کننده و چگونگی تصحیح ذکر نشده است. در تمام حواشی نسخه نیز دعاهای متفرقه و نسخه های پزشکی نوشته شده است. این نسخه را مرحوم محمدتقی دانش پزوه نیز ملاحظه و از آن گزارش داده است.

نسخه دوم

نسخه دیگری که در همین کتابخانه (کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی) به شماره ۹۹۴۴ موجود است. این نسخه مجموعه ای است شامل دو کتاب (صحیفه سجادیه و ملحقات الصحیفه السجادیة) که به خط نسخ معرب با عناوین و نشانیهای شنگرف به خط محمد مؤمن بن محبعلی صحاف سمنانی نگاشته شده است. او کتاب اول را در روز پنج شنبه هفتم ربیع الاول ۱۰۲۳ق و کتاب دوم را در بیستم جمادی الاول ۱۰۲۵ق به پایان رسانده است. صحاف سمنانی (کاتب نسخه) خود از عالمان شیعه و شاگرد صوفی قزوینی بوده، و صحیفه سجادیه را نزد وی خوانده و نسخه اش را نیز تصحیح نموده است. پس از اتمام قرائت صحیفه، قزوینی برای وی در انتهای کتاب اول، اجازه نقل روایت در روز سه شنبه ۱۴ شعبان ۱۰۲۴ق در مسجد جامع سمنان نگاشته است. او کتاب دوم (ملحقات صحیفه) را نیز نزد مؤلف آن (صوفی قزوینی) خوانده و قزوینی در آخر همین کتاب نیز برای وی اجازه نقل روایت نگاشته است. در آغاز نسخه طریق روایت صحیفه سجادیه از شهید ثانی و بعد از آن، طریق روایت صحیفه سجادیه شیخ بهایی در شش صفحه به نقل از خط صوفی قزوینی تحریر شده است.

قزوینی در آن از شیخ بهایی چنین یاد کرده:

>حدثنا شيخنا الاعظم و رئيسنا المعظم محيي السنة و قاصع البدعة، خاتم المجتهدين، وارث علوم الانبياء و المرسلين، هادي الانام، مرشد اهل الاسلام، مفتاح خزائن الجود و العطاء، منهاج مقاصد الشرايع و النهي، كشاف معالم التنزيل، مبين اسرار التاويل، سلطان العلماء، برهان النجباء، ترجمان الرحمان بالحكمة و فصل الخطاب، مبين احكام الشرع بالصدق و الصواب، القطب

المدار عليه في العقل و النقل، الركن المشاراليه في الفرع و الاصل، ركن الشيعة و صدر الشريعة، حجة الاسلام و المسلمين بهاء الملة و الحق و الدين محمد بن الشيخ الامام العالم الكامل الفقيه العارف برهان العارفين حسين بن عبدالصمد بن شمسالدين محمد الجعفي الحارثي الهمداني الجباعي العاملي خلد الله ظله و افاض علي البرية بركته و فيضه.

با اين اوصاف اين نسخه ارزش و اعتبار ويژه اي دارد؛ زيرا نزد مؤلف قرائت و تصحيح شده و دستخط وي مبني بر تاييد تصحيح و قرائت در نزدش در آن به چشم مي خورد.

اين نسخه در ۱۸۹ برگ ۱۶ سطري به طول ۱۸/۵ و عرض ۱۰ سانتيمتر تحرير شده و ملحقات صحيفه در برگهاي < ۷۵ تا ۱۷۹ > آن قرار گرفته است.

گواهي قرائت محمد مومن صحاف سمناني

محمد مؤمن بن محب علي صحاف سمناني صحيفه و ملحقات آن را نزد صوفي قزويني خوانده، و صوفي قزويني براي وي دو گواهي قرائت نوشته كه عبارتند از:

گواهي قرائت اول: اين گواهي را بعد از اتمام تدريس صحيفه سجادية نگاشته كه متن آن چنين است:

<بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين.

بعد الحمد لواجب الوجود و مفيض الخير و الجود و الصلوة علي سيدنا الداعي الي الله ابي القاسم محمد بن عبد الله و عترته امناء الله.

قرأ علي الأخ الأعز الفاضل الصالح الورع المتقن خلاصة الاخيار شمساً للفضيلة مولانا محمد مؤمن بن المرحوم المبرور مولانا محب علي السمناني — وفقه الله لمراضيه — الصحيفة الكاملة المنسوبة الي سيد العابدين و امام المتقين حجة الله علي عباده ابي محمد علي ابن الحسين — قراءه مهذبة جامعة بين تحقيق اللفظ و تبين المعني من المبدء الي المنتهي.

وقد اجزئت له — سلمه الله — أن يرويها عني عن شيخي و معتمدي و امامي، حجة الاسلام و المسلمين، وارث علوم الانبياء و المرسلين، سلطان الفضلاء اجمعين، قبله المجتهدين، رئيس المحدثين، ركن الطائفة المحقة، اكمل الاولين و الآخرين، بهاء الملة و الحق و الدين، محمد بن حسين العاملي — أدام الله ايامه — عن والده عن شيخنا أفضل المتأخرين زين الملة و الحق و الدين العاملي عن الشيخ نورالدين علي بن عبدالعالي الميمني عن الشيخ شمسالدين محمد الجزيني عن الشيخ ضياء الدين علي عن والده الشيخ شمسالدين محمد بن مكي الشهيد عن السيد الزنادة تاج الدين بن معية عن والده ابي جعفر القاسم عن خاله تاج الدين

ابي عبدالله جعفر بن محمد عن والده السيد مجدالدين محمد بن الحسن بن معية عن الشيخ ابي جعفر محمد بن شهر آشوب المازندراني عن السيد ابي الصمصام ذي الفقار بن محمد المروزي عن الشيخ ركن الطائفة محمد بن الحسن الطوسي + عن الشيخ حسين بن عبيدالله الغضائري عن ابي المفضل محمد بن عبيدالله بن المطلب الشيباني باسناده المذكور في اول الصحيفة عن الامام الناطق ابي عبدالله جعفر بن محمد الصادق * عن ابيه عن جدّه - صلوات الله عليهم اجمعين - و كتب الأحرف الفقير الي الله سبحانه محمد بن مظفر المدعو بتقي الصوفي القزويني ثم السمناني - الهمة الله طريق الصواب — في كلّ باب، في صبيحة يوم الثلاثاء لأربع عشر يوماً خلت من شعبان اربع و عشرين و الف من الهجرة في جامع سمنان حرسها الله>.^{١٩}

محتواي ملحقات صحيفه

صوفي قزويني مستدرک خود را بدين عبارت آغاز ميکند:

>بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقّتي. الحمد لله و سلام علي عباده الذين اصطفى.

و بعد فيقول الفقير الي الله الغني محمد بن مظفر المدعو بتقي الصوفي الزيابادي القزويني — اوزعه الله شكر نعمته — لما وقّفت بقراءة الصحيفة الكاملة لسيد العابدين ابي محمد علي بن الحسين بن علي ابي طالب — سلام الله عليه و آبائه و ابنائه المعصومين — علي شيخي و استادي و من اليه في العلوم الشرعية استنادي، شيخ المحققين، وارث علوم الانبياء و المرسلين، حجة الاسلام و المسلمين، بهاء الملة و الحق و الدين، محمد بن حسين بن عبدالصمد الحارثي العاملي — ادام الله بركته علي مسلمين — و اخذت الاجازة منه اطّلت علي بعض الادعية المنسوبة اليه * مما الحق بالصحيفة المذكورة او لم يلحق، فالتمس مني بعض الاحباء من المؤمنين أن أجمعها في مجموع يكون سهل المأخذ.

فاستخرت الله تعالي و اوردت في هذا المجموع من ادعيته * ما تيسر لي ايراده، حسب ضيق الوقت و كثرة الشغل و توزع البال، مما كان اودعه ائمة الدعاء في كتبهم: كالكافي لثقة الاسلام الكليني & و من لا يحضره الفقيه لرئيس المحدثين محمد بن بابويه القمي & و التهذيب و المصباح لشيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي & و مهج الدعوات للسيد الايد رضي الدين علي بن طاوس — رضي الله عنه — و غيرهم. سائلاً من الله المغفرة لي و لجميع المومنين>.

بعد از مقدمه مذکور، قزويني شروع به آوردن دعاها نموده كه فهرست دعاها و آغاز هر دعا، چنين مي باشد:

١. نسخه خطي ش ٩٩٤٤ كتابخانه آيت الله العظمي مرعشي نجفي &، برگ ٧٤ر.

١. مما الحق بالصحيفة المذكورة هذه التسبيحات المرويه عنه * :
سبحانك اللهم وحنانيك، سبحانك اللهم و تعاليت، سبحانك اللهم و العز
ازارك... .
٢. و من الملحقات بها هذه التحميد:
الحمد لله الذي تجلي للقلوب بالعظمة و احتجب عن الابصار بالعزة و اقتدر
علي الاشياء بالقدرة... .
٣. و من ذلك دعائه في ذكر آل محمد ' :
اللهم يا من خصّ محمد و آله بالكرامة و حباهم بالرسالة و خصّصهم
بالوسيلة و جعلهم ورثة الانبياء و ختم بهم الاوصياء و الائمة .
٤. و من ذلك صلواته علي آدم علي نبينا و * :
اللهم و آدم بديع فطرتك و اول معترف من الطين بربوبيتك و بدر حجتك
علي عبادك و بريتك.
٥. و من الملحقات بها دعائه * في طلب الحوايج و دفع المحذورات:
الهي لا تشمت بي عدوي و لا تفجع بي حميمي و صديقي الهي هب لي لحظة من
لحظاتك تكشف بها عني ما ابتليتني به و تعيدني الي احسن عاداتك عندي.
٦. و من ذلك دعائه * مما يحذر و يخاف:
الهي انه ليس يرد غضبك الا حلمك و لاينجي من عقابك الا عفوك و لا يخلص
منك الا رحمتك.
٧. و من ذلك دعائه * في الاستعاذة الي الله سبحانه في التذلل و عرض الحوايج
اليه تعالي:
- مولاي مولاي انت المولي و انا العبد و هل يرحم العبد الا المولي، مولاي
مولاي انت العزيز و انا الذليل و هل يرحم الذليل الا العزيز.
٨. و ممّا الحق بها دعائه * في ايام الاسبوع، الدعاء في يوم الاحد:
بسم الله الذي لا ارجو الا فضله و لا اخشي الا عدله و لا اعتمد الا قوله .
٩. الدعاء في يوم الاثنين: بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله الذي لم يشهد
احداً حين فطر السموات و الارض.
١٠. الدعاء في يوم الثلاثاء: بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله و الحمد
حقّه كما يستحقه حمداً كثيراً و اعوذ به من شرّ نفسي انّ النفس لأماراة
بالسوء الا ما رحم ربي.
١١. الدعاء في يوم الاربعاء: بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله الذي جعل
الليل لباساً و النوم سباتاً و جعل النهار نشوراً .

١٢. الدعاء في يوم الخميس: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذي اذهب الليل مظلماً بقدرته و جاء بالنهار مبصراً برحمته.

١٣. الدعاء في يوم الجمعة: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الاول قبل الانشاء و الاحياء. و سيجيء الدعاء بتمامه انشا الله تعالى.

١٤. الدعاء في يوم السبت: بسم الله الرحمن الرحيم. بسم الله كلمة المعتصمين و مقالة المحترزين.

١٥. و من ذلك ما اورده شيخنا الاعظم حجة الاسلام و المسلمين بهاء الملة و الحق و الدين محمد بن حسين العاملي - ادام الله ظله - في كتاب مفتاح الفلاح في ذكر سجدتي الشكر من صلوة الليل و ذكر انه يحسن ان يدعي به في احديهما و هو هذا:

الهي و عزتك و جلالك و عظمتك لو اني منذ بدعت فطرتي من اول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة في كل طرفة عين سرمد الابد بحمد الخلائق و شكرهم أجمعين لكنك مقصراً في بلوغ اداء شكر خفي نعمة من نعمك علي.

١٦. و من ذلك قنوته x، اورده الصدوق & في كتاب الامالي:

سيدي سيدي هذه يداي قد مددتهما اليك بالذنوب مملوءة و عيناى بالرجاء ممدودة.

١٧. و من ذلك ما اورده صاحب كتاب السعادات عنه x، انه قال اذا لحق احدكم نائبة من النوائب و لا يجد احداً يكشفها الا الله فليتوضأ و ليحسن الوضوء وقت السحر و يصلّي اربع ركعات يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب و آية الكرسي و التوحيد احدي عشر مرة بتسليمة واحدة، فاذا قام قائماً لزم جانبي المكان الذي يستقبله من القبلة و يقول:

يا خير من سئل و يا اكرم من قصد عبيدك العرب اذا استجار باطناب بيوتها اجاروه و انت يا خالق العرب و العجم قد استجرث ببابك.

١٨. و من ذلك ما أورده الشيخ العارف ابوالباس البوني & في شمس المعارف عن مقاتل بن سليمان عنه x و هو دعاء يستجاب، و به كان عيسى x يحيي الموتى، ثم ذكر انه فقد الدعاء فوجده عند رجل من اهل الدين و الصلاح ... و الدعاء هذا:

بسم الله الرحمن الرحيم. الهي كيف ادعوك و انا انا و كيف اقطع رجائي منك و انت انت، الهي اذا لم اسئلك فتعطيني فمن ذا الذي اسئله فيعطيني.

١٩. و من ذلك جمل من المناجات المنثورة و المنظومة المنسوبة اليه -
سلام الله عليه و علي آباءه و ابناؤه المعصومين — منها هذه المناجاة
المعروفة بالانجيلية و هذه مناجاة عظيمة الشأن مشتملة علي جميع
المطالب و محتوية علي جلّ المآرب:

بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم بذكرك استفتح مقالي و بشكرك استنجح
سوالي و عليك توكلني في كلّ احوالي.

٢٠. هذه خمسة عشر مناجات منسوبة الي سيدالعابدين علي بن الحسين -
و قد لحقت بالصحيفة الكاملة المنسوبة اليه *.

٢١. و من الادعية المنسوبة اليه * هذه المناجات:

بسم الله الرحمن الرحيم. الهي اسئلك تعصمني حتي لا اعصيك فائي قد بهت و
تحيرت من كثرة الذنوب مع العصيان و من كثرة كرمك مع الاحسان و قد كلت
لساني كثرة ذنوبي.

٢٢. و من ذلك هذه المناجات:

آه وانفساه كيف لي بمعالجة الاغلال غداً آه وانفساه [مما] حملتني عليه
جوارحي من البلايا.

٢٣. و من ذلك المناجات المنظومة:

اجلك عن تعذيب مثل ذنبي
و لا ناصر لي غير نصرک يا ربّ
انا عبدک المحقور في عظم شانکم
من الماء قد انشأت اصلي و من ترب

٢٤. و من ذلك المناجات المنظومة:

لبست ثوب الرجاء و الناس قد رقدوا
و قمت اشكو الي مولاي ما اجد

٢٥. و من ذلك ما رواه ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن يعقوب الكليني + في
الكافي:

اللهم اني اسئلك حسن المعيشة معيشة اتقوي بها علي جميع حوائجي.

٢٦. و من ذلك ما رواه الكليني ايضاً في الكافي بسنده عن ابن ابي حمزة
قال سمعت علي بن الحسين * يقول لابنه يا بُني من اصابه منكم مصيبة او
نزلت به نازلة فليتوضأ و ليُسبغ الوضوء ثم يصلّي الركعتين أو أربع ثم
يقول في آخرهن:

يا موضع كلّ شكوي و يا سامع كلّ نجوي و شاهد كلّ ملاء.

٢٧. و من ذلك ما رواه الكليني ايضاً في الكتاب المذكور بسنده عن محمد بن ابي حمزة عن أبيه قال رأيت علي بن الحسين * في فناء الكعبة في الليل و هو يصلي فأطال القيام حتى جعل مرة يتوكأ علي رجله اليسري ثم سمعته يقول بصوت كآته باي:

يا سيدي تُعدّ بني و حُبُك في قلبي.

٢٨. و من ذلك ما رواه ايضاً بسنده عن ابي حمزه، قال: اتيثُ باب علي بن الحسين فوافقته حين خرج من الباب، فقال:

بسم الله آمنتُ بالله و توكلتُ علي الله.

٢٩. و من ادعيته * دعائه في سحر كل يوم من شهر رمضان، رواه الشيخ + في التهذيب و المصباح، عن ابي حمزه الثمالي عنه *:

الهي لا تؤدبني بعقوبتك و لاتمكر بي في حيلتك، من اين لي الخير يارب و لا يوجد الا من عندك.

٣٠. و من دعائه * يدعو به ليالي الافراد قائماً و قاعداً و راکعاً و ساجداً و هو هذه:

اللهم اني امسيث لك عبداً داخراً لا املك لنفسي نفعاً و لاضرراً.

٣١. و منه ما كان يدعو به بعد صلوة الفجر يوم الفطر الي يزول ضوء الشمس:

الهي و سيدي انت فطرتني و ابتدات خلقي.

٣٢. و من ذلك ما كان يدعو به عند زوال كل يوم من ايام شعبان في ليلة النصف منه و هو هذه:

اللهم صل علي محمد و آل محمد شجرة النبوة و موضع الرسالة.

٣٣. و من ذلك دعائه * في زيارة امير المؤمنين * بعد وقوفه و بكائه: السلام عليك يا امين الله في ارضه و حجته علي عباده.

٣٤. و من ذلك دعائه * في جوف الليل:

الهي غارت نجوم سمائك و نامت عيون انامك.

٣٥. و من ذلك دعائه * في الاستغفار في السحر:

اللهم ان استغفاري اياك و انا مصر علي ما نهيت عنه.

٣٦. و من ذلك دعائه * في يوم الجمعة:

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الأول قبل الانشاء و الاحياء و الآخر بعد فناء الأشياء.

٣٧. و روي الشيخ & في أماليه عن الصادق * ان سيّد العابدين * كان

يقول: لا ابالي اذا قلت هذه الكلمات و لو اجتمع علي الانس و الجن، و

رواه الكليني ايضاً: بِسْمِ اللَّهِ وَ مِنْ اللَّهِ وَ الي الله وَ فِي سبِيلِ اللَّهِ اللَّهُمَّ اِنِّي اليك اسلمت نفسي.

٣٨. و روي جمال السالكين ابي العباس احمد بن فهد الحلبي - طاب ثراه - في كتاب المذهب في شرح النافع ان سيدالعابدين قال لبعض اصحابه قل في طلب الولد:

رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ انت خير الوارثين وَ اجعل لي من لدنك ولياً يرثني في حياتي.

٣٩. و من ذلك دعائه x لطلب الحوائج:

يا من حار كل شيء ملكوتاً و قهر كل شيء جبروتاً.

٤٠. و من ذلك دعائه x في الاسم الاعظم من كتاب اغاثة الداعي لابن طاووس رحمه الله تعالى:

يا الله يا الله يا الله وحدك لا شريك لك انت المنان بديع السموات.

٤١. و من ذلك دعائه x في الاسم الاعظم ايضاً:

اللهم اني اسئلك باسمك الله الله الله الله لا اله الا هو رب العرش العظيم.

٤٢. و من ذلك دعائه x لدفع الكرب علمه لابن عمه الحسن بن الحسن ابن علي بن ابي طالب x و كان محبوساً في حبس و ضرب في مسجد رسول الله | خمسمائة سوط، فكَرَّرَ الدعاء فاطلق من الحبس:

لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم.

٤٣. و من ذلك دعائه x للزهري عند مرضه فقضي حوائجه:

اللهم ان ابن شهاب قد فزع اليّ بالوسيلة اليك بأبائي فيها بالاخلاص من آبائي و امهاتي.

٤٤. و من ذلك حجابته x:

بسم الله استعنت و بسم الله استجرت و به اعتمدت.

٤٥. و من ذلك دعائه x عند محاكمة محمد بن الحنفية الي الحجر الاسود رواه سعد بن عبدالله القمي:

اللهم اني اسئلك باسمك المكتوب في سرادق المجد و اسئلك باسمك المكتوب في سرادق البهاء.

٤٦. و من ذلك دعائه x في الاستعاذة من الريا اورده الغزالي في كتاب احياء علوم الدين:

اللهم اني اعوذ بك ان يحسن في لامعة العيون علانيي.

٤٧. و من ادعيته x لطب السعادة:

اللهم لا تخيب رجاء هو منوط بك و لا تصفر كفاً هي ممدودة اليك.

٤٨. و ممّا عزي اليه x هذا الدعاء في الشكوي:
اللهم و قد اكدي الطلب و اعيت الحيل الا من عندك و ضاقت المذاهب.
٤٩. و من ذلك الحرز الكامل له x و هو مخرج من كتاب الله سبحانه و
تعالى يقرء في كل صباح و مساء اورده السيد الاجل ابن طاووس في المهج:
بسم الله الرحمن الرحيم. الله اكبر الله اكبر الله اكبر و اعلى و اجل و اعظم مما
اخاف و احذر.
٥٠. و من ذلك حرز آخر له x يقرء في كل صباح و مساء:
بسم الله الرحمن الرحيم. بسم الله و بالله سددت افواه الجن و الانس و الشياطين
و السحرة.
٥١. و من ذلك حرز آخر له x:
بسم الله الرحمن الرحيم. يا اسمع السامعين يا ابصر الناظرين يا اسرع
الحاسبين.
٥٢. و من ذلك قنوته x:
اللهم ان جبلة البشرية و طباع الانسانية و ماجرت عليه تركيبات
النفسية و انعقدت به عقود الذسية تعجز عن حمل و ارداد الاقضية الا ما
وفقت له اهل الاصفياء و اعنت عليه ذوي الاجتباء.
٥٣. و من ذلك دعائه له x في قنوته:
اللهم انت المبين البائن و انت المكين الماكن الممكن اللهم صل علي
آدم بديع فطرتك و ركن حجتك.
٥٤. و من ذلك الاحتراز من الاعداء و التحصن عن الاسواء بعزائم الله تعالى
يقال ذلك بعد طلوع الشمس و عند غروبها لمولانا سيد العابدين x اورده
السيد الاجل ابن طاووس رحمه الله في المهج:
بسم الله الرحمن الرحيم. بسم الله و بالله و لاقوة الا بالله و لاغالب الا الله غالب
كل شيء و به يغلب الغالبون.
٥٥. و من ذلك دعائه x يصلح لجميع المهمات و لشفاء الاسقام رواه
ابوحمزه الثمالي عنه x و قرء ابوحمزه لكسير يد ابنه فصلح و كان كسراً
قبيحاً رواه ابن طاووس في المهج:
يا حيّ قبل كلّ حيّ يا حيّ بعد كلّ حيّ.
٥٦. و من ذلك ما رواه المحدث الكامل الثقة محمّد بن الحسن بن
الوليد... اوّل الدعاء المذكور في الصحيفة الكاملة، من قوله: اللهم
هديتني فلهوئ... فذكرنا تتمّة الدعاء الذي لم يوجد في الصحيفة و هو
هذا:

- الي ارحمني بترك المعاصي ما ابقيتني.
٥٧. و من ذلك ما رواه الشيخ في المصباح عن جابر عن ابي جعفر * عن علي بن الحسين - من عمل يوم الجمعة الدعاء بعد الظهر:
اللهم اشتر متي نفسي الموقوفة عليك المحبوسة لأمرك بالجنة مع معصوم من عترة نبيك ا.
٥٨. و من ذلك دعائه * بعد العصر يوم الجمعة رواه الشيخ في المصباح عن جابر عن ابي جعفر عنه ١ :
اللهم انك انهجت سبيل الدلالة عليك باعلام الهداية منك علي خلقك.
٥٩. و من ذلك ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح عن جابر عن ابي جعفر * قال كان علي بن الحسين عليهما اذا هم بأمر حج او عمرة او بيع او شراء او عتق تطهر ثم صلي ركعتين للاستخارة يقرأ فيهما الحشر و سورة الرحمن ثم يقرأ المعوذتين ثم يقول:
اللهم ان كان كذا و كذا خيراً لي في ديني و دنياي و آخرتي و عاجل أمري و آجله فيسره لي علي أحسن الوجوه.
٦٠. و روي ايضاً فيه انه كان * يصلي امام صلوة الليل ركعتين خفيفتين بقل هو الله احد في الاولي و في الثانية بقل يا ايها الكافرون و يرفع يديه و يقول:
ذو العز الشامخ و السلطان الباذخ و المجد الفاضل انت الملك القاهر.
٦١. و من ذلك ما رواه في كتاب المذكور انه * كان يقول في سجدتي الشكر مائة مرة الحمد لله شكراً و كلما قال عشر مرات قال شكراً للمجيب ثم يقول:
يا ذا المن الدائم الذي لا ينقطع ابدا و لا يحصيه غيرك.
٦٢. و من ذلك دعائه * في سجوده ايضاً رواه الثقة ابو جعفر ابن بابويه القمي & في الفقيه:
اللهم ان كنت قد عصيتك فاني قد اطعتك في أحب الأشياء اليك و هو الايمان بك.
٦٣. و من ذلك ما رواه في الفقيه ايضاً انه * كان يقول:
العفو العفو ثلثمائة مرة في الوتر في السحر و روي ابي حمزة الثمالي انه كان يقول في آخر وتره و هم قائم:
رب اسأ و ظلمت نفسي و بئس ما صنعت...
٦٤. و مما نسب اليه * ما رواه في الفقيه ايضاً انه اذا احزنه امر لبس ثوبين من اغلظ ثيابه و اخشنها ثم ركع في آخر الليل ركعتين حتي

إذا كان في آخر سجدة من سجوده سبَّح الله مائة تسبيحة و حمد الله مائة مرّة و هلّل الله مائة مرّة ثمّ يعترف بذنوبه كلّها...

٦٥. و من ذلك ما رواه في الفقيه أيضاً عن أبي حمزة الثمالي عنه × أنّه كان إذا طعم قال:

الحمد لله الذي اطعمنا و سقانا و كفانا و أيّدنا و آوانا و انعم علينا و أفضل الحمد لله الذي يطعم و لا يطعم.

٦٦. و من ذلك ما كان يقول × عند رؤية الجنازة:

الحمد لله الذي لم يجعلني من السواد المخترم.

٦٧. و من الادعية المنسوبة اليه × ما رواه ثقة الاسلام الكيني باسناده عن ابن محبوب عن جميل أنّ هذا دعاء عليّ بن الحسين ×:

الحمد لله وليّ الحمد و اهله و منتهاه و محله...

٦٨. و من ذلك دعاؤه × في شهر رمضان رواه الصدوق في الفقيه:

اللهم هذا شهر رمضان الذي انزلت فيه القرآن.

٦٩. من ذلك دعائه في يوم عرفه رواه الشيخ في المصباح و هذا غير ما في الصحيفة الكاملة:

اللهم انت الله رب العالمين و انت الله الرحمن الرحيم.

٧٠. و من ذلك دعائه × عند الدخول علي السلطان و استدفاع الشرور رواه ابن طاوس في المهج عن مولانا جعفر بن محمد عنه ×:

اللهم احرسني بعينك التي لاتنام و اكنفني بركنك الذي لايرام.

٧١. و من ذلك دعائه × بعد صلوة الليل اورده ابونصر الطبرسي في مكارم الاخلاق عنه و هو دعاء مشهور عند الاصحاب:

اناجيك يا موجود في كل مكان لعلك تسمع ندائي فقد عظم جرمي و قل حياتي.

٧٢. و من ذلك ما اورده ابونصر ايضاً في مكارم الاخلاق عنه × انه اذا حزنه امر لبس انظف ثيابه و اسبغ الوضوء و سعد اعلي سطوحه و صلّى اربع ركعات... ثم يرفع يديه الي السماء و يقول:

اللهم اني اسئلك باسمائك التي اذا دعيت به علي مغلق ابواب السماء للفتح بالرحمة انفتحت.

٧٣. خاتمه في نوادر الدعوات المروية عنه ×:

— من كتاب المحاسن كان علي بن الحسن ؓ اذا بشر بولد لم يسئل ذكر ام انثي حتي يقول: أسويُّ فاذا كان سويّاً قال: الحمد لله الذي لم يخلق شيئاً مشوّهاً.

— و عنه ×: لو أنّ رجلاً ماش فقراء انا انزلنا ما وجد الم المشي.
 — وقال: ما يقرء احد انا انزلنا حين يركب دابة الانزل منها سالماً
 مغفوراً.

— وقال ×: من قال الحمد لله فقد أدي شكر كلّ نعمة لله عزّ و جلّ.
 — و عن ابي جعفر محمّد بن علي الباقر × قال كان ابي × اذا كانت له الي
 الله عزّ و جلّ حاجة طلبها في هذه الساعة يعني زوال الشمس.

— و عن ابي حمزة الثمالي، قال: سمعت علي بن الحسين ؑ يقول من كبر الله
 عند المساء مائة تكبيرة كان كمن اعتق مائة نسمة.

— و روي الصدوق & في كتاب ثواب الاعمال باسناده عن ابي حمزة الثمالي
 عن علي بن الحسين ؑ قال: من قرء سورة الممتحنة في فرائضه و نوافله
 امتحن الله قلبه للايمان و نور له بصره و لا يصيبه فقر ابدأ و لا جنون في
 بدنه و لا في ولده.

— و روي ابو حامد الغزالي في الاحياء عن الحسن ابن ابي الحسن البصري
 قال دخلت الكعبة فرأيت شاباً كأنه القمر ليلة البدر يبكي و يتضرع و
 ينشد هذه الابيات:

الا يا ايّها المأمول في كلّ حاجتي

رجوتك فاكشف ضرّ ما بي و فاقتي...

— و لنختم الكلام علي حديثٍ مرويّ عنه تبركاً به. فنقول روينا مشايخنا
 عن شيخي و امامي و حجة الاسلام و المسلمين وارث علوم المرسلين سلطان
 المحققين خاتم المجتهدين بهاء الملة و الحق والدين محمد بن الحسين
 العاملي — ادام الله بركته علي المسلمين — باسناده المتصل عن ثقة
 الاسلام ابي جعفر محمد بن يعقوب الكليني باسناده المذكور في الكافي
 عن ابي حمزة قال: قال: ابو جعفر × لما حضرت ابي علي الحسين × الوفاة
 ضمّني الي صدره، ثمّ قال: يا بني اوصيك بما اوصاني به ابي حين حضرته
 الوفاة و بما ذكر ذكر انّ اباه اوصاه به: يا بني اصبر علي الحق و
 ان كان مرّاً .

ترقيمه مؤلف

مؤلف كتابش را با اين عبارت به پايان رسانده است:

> و حيث آتينا بما وعدناه فلنقطع الكلام بحمد الله علي جزيل نواله و الصلوة
 علي سيدنا محمد و آله. و فرغ جامع الادعية من ترتيبها و ترصيفها الفقير الي
 رحمة الله الغني محمد بن مظفر المدعو بتقي الصوفي القزويني — اذاقه الله حلاوة

الغفران — في يوم الاربعاء لخمسٍ بقين من صفر سنة ثلث و عشرين و الف من الهجرة ببلدة اقامتنا سمنان حماها الله عن نوائب الزمان بعزة الملك المنان.

ترقيمه كاتب

كاتب نسخه ش ٨٣٧٠ استنساخ كتاب را بدين عبارت به پايان رسانده است:

> و كتبها للسيد الاجل شيخ الاسلام و المسلمين الامير النحرير الفاضل الامير محمد هادي المرعشي و انا اقل الخليفة بل لاشيء في الحقيقة العبد الضعيف ابن عنايت الله القاضي الشوستري محمدتقي عفي عنهما في ربيع الاول سنة ١١٢٩.<

در حاشيه ترقيمه كاتب، حضرت آيت الله العظمي مرعشي نجفي چنين مرقوم فرموده اند:

> المراد به العلامة المير محمد هادي بن محمد بن عيسي بن صدرالدين ابن العلامة القاضي نورالله الشهيد المرعشي و كان المير محمد هادي من اعلام العلم و الزهد. توفي كما في اجازة السيد عبدالله الجزائري سنة ١١٣٨ق. شهاب الدين الحسيني النجفي المرعشي ١٣٦٩.<

همچنين در اول نسخه دربارہ کتاب و مؤلف و كاتب نسخه چنين نوشتہ اند:

> كتاب ملحقات الصحفية الكاملة للعلامة المحدث المفسر المورخ الفقيه الملا محمد التقي ابن الملا مظفر القزويني الزيابادي نزيل بلدة سمنان من اجلة تلاميذ شيخنا البهائي قده . و له تأليفات حسنة . منها هذا الكتاب وقد رزقنيه الله بكداً اكيد و جد و افي .

و هذه النسخة بخط المولي محمد تقي التستري استكتبها بأمر العلامة المحدث الزاهد الأمير محمد هادي بن محمد بن عيسى بن صدرالدين ابن العلامة القاضي نورالله الشهيد الحسيني المرعشي صاحب المجالس و توفي المير محمد هادي ١١٣٨ كما في الاجازة الكبير للسيد عبدالله الجزائري .+ اسم الكتاب ارسل الي الذريعة . شهاب الدين الحسيني النجفي المرعشي ١٣٦٩.<

كاتب نسخه ش ٩٩٤٤ در ترقيه خود چنين نوشتہ است:

> كتبه العبد الاقل الجاني محمد مؤمن بن محب علي الصحاف السمناني في ٢٠ جمادي الاولى من شهور سنة ١٠٢٥.<

در حاشيه آن نيز گواهي قرائت نسخه بر مؤلف و اجازة روايت كتاب از مؤلف به كاتب، به خط مؤلف تحرير شده است.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين



انجام مستدرک صحیفه سجادیه همراه با اجازه مؤلف به صحاف سمنانی، نسخه شماره <٩٩٤٤> کتابخانه آیتالله مرعشی

منابع

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی، زیر نظر سید محمود مرعشی، نگارش سید احمد حسینی:
 ج ۲۱ (قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۳۷۲ش).
 ج ۲۵ (قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۳۷۵ش).
۲. نسخه‌های خطی، شروح و ترجمه‌های صحیفه سجادیه، سید محمدحسین حکیم، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۳۸۲۱ش.
۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق * اردکان، سید جعفر حسینی اشکوری، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۴ش، ج ۲.
۴. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزیری یزد، محمد شیروانی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ش.
۵. فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ج ۱۴، براتعلی غلامی مقدم، مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶ش.
 ج ۱۵، محمد وفادار مرادی، مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶ش.
۶. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیت‌الله گلپایگانی، نگارش: علی صدرايي خویی و ابوالفضل حافظیان بابلی، به کوشش و ویرایش مصطفی درایتی، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و مشهد، الجواد، ۱۳۸۸ش.
۷. طبقات اعلام الشيعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی، جلد پنجم (الروضة النضرة في علماء المائة الحادية عشرة)، قم، مطبعة اسماعیلیان، بدون تاریخ.
۸. فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، ج ۹، سید عبدالله انوار، تهران کتابخانه ملی، ۱۳۵۷ش.
۹. نسخه‌های خطی، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، زیر نظر محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، دفتر ششم، تهران، ۱۳۴۸ش.
۱۰. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه خانقاه نوربخش (نعمت‌الهی)، سید ابراهیم دیباجی، تهران، بدون نام ناشر، ۱۳۵۰-۱۳۵۲ش.
 بانک اطلاعات نسخ خطی. <http://www.aghabozorg.ir>. ۱۱. سایت:
۱۲. تراجم الرجال، السيد احمد الحسيني، ج ۳، ص ۱۴۸، قم، دلیل ما، ۱۳۸۰ش.
۱۳. فهرست دست‌نویس‌های ایران (دنا)، مصطفی درایتی، ج ۱۲، تهران، کتابخانه مجلس. ج ۸، ص ۶۹۹؛ ج ۹، ص ۱۲۴۹؛ ج ۱۰، ص ۱۰۴۹.
۱۴. مقاله <سیر نگارش‌های صحیفه پژوهی و بایسته‌های جدید> از ابوالفضل حافظیان در فصلنامه <سفینه> ۸ش، پاییز ۱۳۸۴، ص ۱۴۰-۱۶۳.

آغاز مستدرک صحیفه سجادیه نسخه شماره <۹۹۴۴> کتابخانه آیتالله مرعشی



پیر تعلیم

صد و ده استقبال از قصیده شینیه خاقانی

سید رضا باقریان موحد

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش
دم تسلیم سر عشر
وسر زانو دبستانش

چکیده

قصیده مرآت الصفا مشهور به قصیده شینیه یکی از مهمترین قصاید خاقانی است که بارها مورد توجه و استقبال شاعران واقع شده است. این قصیده حاوی نکات اخلاقی و حکمی و عرفانی است که جنبه تعلیمی و آموزشی بسیاری دارد.

در طول تاریخ ادبیات فارسی، شاعران بسیاری بر این چکامه نظیره سروده اند. به گفته امري شیرازی (قرن دهم)، نظامی گنجوی اولین شاعری است که بر این قصیده، نظیره ساخته بوده که متأسفانه به دست ما نرسیده است.

در تحقیق حاضر، پس از جستجو و تتبع در دوستان دیوان چاپی و خطی فارسی، فهرست بیش از ۱۱۰ استقبال از این قصیده در سبک‌های مختلف (خراسانی، آذربایجانی، عراقی، هندی و بازگشت) آمده است.

کلید واژه: سبک‌شناسی شعر فارسی، خاقانی، قصیده شینیه، استقبال.



مقدمه

قصیده مرات الصفاي خاقانی که با نام <قصیده شینیه> شهرت یافته است از همان آغاز سرایش تاکنون مورد توجه بیشتر شاعران به ویژه شاعران عارف مسلک قرار گرفته است و استقبال‌های بسیاری از آن صورت گرفته که در طول تاریخ ادبیات فارسی کم نظیر است.

از آنجا که در طول تاریخ ادبیات فارسی از آغاز تا امروز، استقبال‌های بسیاری از قصیده شینیه خاقانی صورت گرفته بنابراین ضرورت دارد که در قالب یک پایان نامه دانشگاهی، اولاً فهرستی از تمامی استقبال‌های انجام شده و ثانیاً گزارشی از بررسی و تحلیل تطبیقی آنها ارائه شود تا هم بخشی از تاریخ ادبیات ما حفظ شود و هم این که بر احیای

برخی از سنت‌های شعری مانند استقبال از اشعار تأثیر گذار و مهم و نقش سازنده آن در جریان‌های ادبی تأکید شود.

پیشینه تحقیق

مقاله عالمانه استاد سید ضیاء‌الدین سجادی با عنوان <سیریک قصیده در نه قرن> چاپ شده در **نامه مینوی**، نخستین تحقیقی است که درباره معرفی استقبال کنندگان از این قصیده نوشته شده است. بعدها دکتر حسن ذوالفقاری در مقاله‌ای با عنوان <پیر تعلیم> چاپ شده در فصلنامه فرهنگ (شماره ۵۷-۵۸، بهار و تابستان ۱۳۸۵) به معرفی ۲۳ تن از استقبال کنندگان این قصیده پرداخته است.

مفهوم شناسی استقبال

<استقبال در لغت به معنای پیشباز رفتن، روی آوردن، روی کردن، به پذیره شدن و پیش رفتن است.>

(دهخدا، ۲۱۷۴، ۱۳۷۱)

در اصطلاح ادبی به معنای آن است که <شاعر به وزن و قافیه شعری از شاعری دیگر، نظمی پردازد.>

(میر صادقی، ۲۶، ۱۳۸۵)

به تعبیر دیگر: آن است که <شاعری، شعر شاعر دیگری را سرمشق قرار دهد و با تقلید وزن و قافیه آن شعری بگوید.> (مصاحب، ۱۳۸۰، ۱۲۹:۲)

یا آن است که <گوینده، شعری را از شاعری دیگر سرمشق خود قرار دهد و قافیه و وزن سروده وی را در سروده خود به کار گیرد و ممکن است در موضوع نیز از وی پیروی کند.>

(همای، ۱۳۷۵، ۴۰۳)

یا آن است که شاعری در جواب سروده شاعر دیگر شعری بر وزن و قافیه آن بسراید.

(اسفندیار پور، ۱۳۸۴، ۲۴۶)

استقبال را گاه با تعبیری همچون استعانت، تضمین،

تقلید، نظیره، درج، تتبع، اقتدا و اقتفا هم معنا دانسته‌اند.

استقبال در ادب فارسی سابقه‌ای دیرینه و رواج بسیار دارد و یکی از تفنن‌های مورد علاقه شاعران محسوب می‌شده است. به عنوان مثال این شعر رودکی از همان آغاز تاکنون مورد توجه شاعران بوده است:

رودکی

بوی جوی مولیان آید همی یار مهربان
آید همی

معزی

رستم از مازندران آید همی زین ملک از
اصفهان آید همی

مولوی

بوی باغ و گلستان آید همی بوی یار
مهربان آید همی

حیرت

چون که باد جاجرود آید همی اشک از چشم چو رود
آید همی

(معین، ۱۳۷۳، ۱۰۳)

اشعار خاقانی به ویژه قصاید فنی و پر نکته او از دیرباز تاکنون مورد توجه شاعران بزرگ بوده است و استقبال‌های بسیاری از آنها شده است که در نوع خود در ادبیات فارسی بی‌نظیر است. قصاید <ایوان مداین> و <مرآت‌الصفای خاقانی از نظر تعداد استقبال‌ها و تاثیر بر خوانندگان و شاعران بی‌مانند هستند.

همچنین بسیاری از غزلیات حافظ در استقبال از اشعار سعدی

و خواجوي کرمانی سروده شده است:

غزلیات حافظ که در استقبال از شاعران پیشین سروده شده از نمونه‌های موفق استقبال محسوب می‌شود.

(میر صادقی، ۲۶، ۱۳۸۵)

قصیده جغد جنگ اثر ملک الشعرا محمدتقی بهار، استقبال هنرمندانه‌ای از یک قصیده منوچهری است که آن قصیده نیز به استقبال قصیده‌ای از یکی از شاعران عرب به نام <عتب بن ورقاء شیبانی> (م ۷۷ق) سروده است.

(میر صادقی، ۲۶، ۱۳۸۵)

منوچهری

فغان از این غراب بین و وای او
که در نوا
فکندهمان نواي او

بهار

فغان ز جغد جنگ و مرغواي او
که تا ابد بریده باد
نای او

اهمیت قصیده شینیه خاقانی

قصیده مرآت الصفا مشهور به قصیده شینیه از مهمترین قصاید خاقانی است که همیشه مورد توجه و استقبال شاعران واقع می‌شده است. این قصیده حاوی نکات اخلاقی و حکمی و عرفانی است که جنبه تعلیمی و آموزشی بسیاری دارد.

دکتر زرین کوب درباره اهمیت این شعر می‌گوید: قصیده‌ای است در حکمت و سیر نفس و این قصیده را مرآت الصفا خوانند. قصیده به طور رمزی به بیان بسیار لطیف شاعرانه مراتب تکامل نفس انسان را شرح می‌کند.

(زرین کوب، ۱۳۷۸، ۱۲۸)

محقق برجسته ادبیات آذری، سلطانیف درباره زندگی و شعر خاقانی تحقیقات بسویاری انجام داده می‌نویسد: یکی از چکامه‌های مشهورش قصیده شینیه‌ای است که به مراتب صفا نامبردار شده است. این چکامه که همیشه در سرآغاز نسخه‌های خطی دیوانش نوشته شده صد و ده بیت دارد.

ابوالقاسم امیری شیرازی (قرن دهم) از دیگر شاعرانی است که خاقانی را استاد خود دانسته است و بر این چکامه نظیره سروده است. به گفته امیری شیرازی پیش از شاعر نظامی گنجوی بر این قصیده نظیره ساخته بود. ما اکنون سروده نظامی را در دست نداریم. (سلطانیف، ۱۳۴۵، ۴۴)

شینیه‌های قبل از خاقانی

خاقانی، آغازکننده سرودن قصیده بر این وزن و قافیه نبود. ناصر خسرو اولین شاعری است که قصیده‌ای نغز و پر نکته بر این وزن و قافیه سرود اما قصیده‌ای که خاقانی سرود باعث نشر بسیار زیاد و استقبال کم نظیر شاعران از آن شد و این مطلبی است که بیشتر شاعران استقبال کننده به آن اشاره نموده‌اند.

ناصر خسرو (۳۹۴-۴۸۱ق)

چه بود این چرخ گردان را که دیگر گشت سامانش
به بستان جامه زربفت بدریدند خوبانش
(ناصر خسرو، ۱۳۸۱، ۲۶۲)

امیر معزی (۵۲۰-ق)

همی جویم نگاری راکه دارم چون دل و جانمش
همی خواهم که يك ساعت توانم دیدن آسانش
(امیر معزی، ۱۳۶۲، ۹۶)

ادیب صابر ترمذی (۵۴۲-ق)

دلم عاشق شدن فرمود و من بر حسب فرمانش
در افتادم
بدان دردی که پیدا نیست درمانش

(ادیب صابر، ۱۳۷۴، ۷۷)

عثمان مختاری (۴۵۸-۴۴۴ق)

مسلمان کشتن آیین کرد چشم نامسلمانش
به ترک ناوک مژگان که پر زهر است
پیکانش

(عثمان مختاری، ۱۳۸۷، ۲۳۷)

سید حسن غزنوی (۵۵۶ق)

گهر بر زر همی بارم ز یاقوت در افشانش
شدم چون ذره سایه زخورشید درخشانش
(سید حسن غزنوی، ۱۳۶۰، ۷۷)

یوسف غزنوی (قرن ۶)

ز ماه آن دو رخ لعلی است در سبب زنخدانش
ز جام آن دو لب مستی است در زلف
پریشانش

(هدایت، ۱۳۸۱، ۲۲۶)

شینیه‌های پس از خاقانی

شمس طبسی (۶۲۴ق)

طراز کسوت روز است گیسوی زره سانش
زالال مشرب
روح است لفظ گوهر افشانش
(شمس طبسی، ۴۷، ۱۳۷۱)

سیف‌الدین اسفرنگی (۶۶۶-۵۸۱ق)

چه تیر است آن ز بیجاده که هست از لعل پیکانش
چه روح است آن زر اندوده سنان از
شاخ مرجانش

خرد خطی است نورانی و لوح ارواح انسانش
نوشته در زبور و
هم عشر آیات برهانش
(سیف اسفرنگی، ۱۳۷۵، ۲۹۴)

فرید اصفهانی (قرن ۷)

چو برزد سر زمرد رنگ خطی از دور مرجانش

فدا کردند عشاق از
دلو دیده دو مرجانش
(فرید اصفهانی، ۱۰۱، ۱۳۸۲)

امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ق)

دلم طفل است و پیر عشق، استاد زبان دانش
سواد الوجه سبق و مسکنت کنج دبستانش
(امیر خسرو دهلوی، نسخه خطی)

خواجوی کرمانی (۶۸۹-۷۵۳ق)

چه کاخ است این که کیوان است جفت طاق ایوانش
قمر خشتی ز دیوارش فلک رکنی ز ارکانش
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴، ۶۱)

خواجه عصمت بخارایی (۸۴۰-ق)

دلآرامی که بیمارم ز چشم نامسلمانش
اگر تیرم زند سازم چو جان در سینه
پنهانش
(عصمت بخارایی، ۱۳۶۶، ۱۴۵)

عبد الرحمن جامی (۸۹۸-ق)

معلم کیست عشق و کنج خاموشی دبستانش
سبق نادانی و دانا دلم طفل سبق خوانش
(جامی، ۱۳۷۸، ۵۶)

امیر علیشیر نوایی (۹۰۶-ق)

معلم عشق و پیر عقل شد طفل دبستانش
فلک دادن بهر تأدیب وی اینک چرخ گردانش
(نوایی، نسخه خطی)

امیر سلطان حسن ختمی (قرن نهم)

مرا پیر خرد، عشق است و دل، طفل سبق خوانش
فلک چون
تخته تعلیم طفلان دبستانش
(ختمی، نسخه خطی)

غواصی هروی (قرن نهم)

دلم بحری است پر گوهر که پیدا نیست پایانش
منم غواص این دریاببین درهای
غلطانش
(غواصی، نسخه خطی)

شهیدي قمي (قرن ۹)

چو قمری هر که عاشق گشته بر سرو خرامانش
 نمی‌آید فراهم تا ابد چاک
 گریبانش
 (مجاهدی، ۱۳۸۷، ۱۹۸،)

مولانا نور (قرن ۹)

تو را نیلوفری پیراهن و من مانده حیرانش
 که سر بر
 می‌زند خورشید تابان از گریبانش
 (نوایی، ۱۳۷۷، ۱۰۰)

یوسف بدیعی (قرن ۹)

دُر مقصود جویان مجمع البحرین شد صوفی
 که بحری پر دُر
 است از چشمه هر چشم گریانش
 (نوایی، ۱۳۷۷، ۲۲۲)

میر محمد صالح (قرن ۹)

نیم آشفته گر پوشیده کاکل ماه تابانش
 چه
 غم از تیرگی چو باشد صبح پایانش
 (نوایی، ۱۳۷۷، ۲۸۳)

شاه اسماعیل صفوی

چنان خوب است ماه عارض و چاه زنخدانش
 که یوسف
 مبتلا گشته است و اسماعیل قربانش
 (صفوی، ۱۳۸۷، ۶۴۸)

غضنفر گلجاری قمي (قرن ۱۰)

کشیدم تیرش از دل تا برآید جان به قربانش
 ولی چون
 عمر باقی بود در دل ماند پیکانش
 (مجاهدی، ۱۳۸۷، ۲۵۰)

هاشمی کرمانی میر جهانگیر (۹۴۶ق)

معلم عشق و عارف طوطی و مرآت عرفانش

سبق

معني و صورت ابجد لوح دبستانش
(صفا، ۱۳۸۶، ۵ : ۶۶۱)

مثالي كاشاني (قرن ۱۰)

معلم عشق و بيتالله من كنج دبستانش

خط تقدير

نقش لوح طفلان سبق خوانش
(مثالي كاشاني، نسخه خطي)

نور الله دهخوارقاني (۱۰)

معلم شاهد معني و جان طفل سبق خوانش

سبق

طومار و اندر من بود كنج دبستانش

(نور الله دهخوارقاني، نسخه خطي)

امير سهيلي (قرن ۱۰)

معلم گر نه عشق و پير عقل آمد سبق خوانش

سر اندیشه جنبان

چيست چون طفل دبستانش

(امير سهيلي، نسخه خطي)

نظام استر آبادي (۹۲۱-)

معلم كيست پير عشق و دل طفل سبق خوانش

سبق

وارستگي ويرانه عزلت دبستانش

(نظام استرآبادي، نسخه خطي)

مولانا رموزي كاشاني (۹۷۲ق-)

مرا دل تخته تعليم و روح آمد سبق خوانش

معلم عشق و

وحدت درس و تن كنج دبستانش

(تقي الدين كاشي، ۱۳۸۷، ۷۰۳)

ضميري اصفهاني (۹۷۳ق-)

معلم، پير عشق و خلوت وحدت، دبستانش

سبق، اسرار

توحيد، عقل كل، طفل سبق خوانش

(تقي الدين كاشي، ۱۳۸۷، ۱۴۹)

فضولي بغدادی (۹۱۲-۹۷۶ق)

دلم ڈرجي است اسرار سخن ڈرھاي غلطاناش

فضاي علم

دریاء، فیض حق باران نیساناش

(فضولي بغدادی، ۱۳۷۴، ۱۷)

میرزا محمد حسابی (قرن ۱۰)

به خلوت پیر را حاصل چو نبود نور عرفاناش

چه باشد

زنده در گور گو آنجا برآ جاناش

دلم از درد، بحري شد که پیدا نیست پایانش

عجب دردی که

جان دادن بُود مضمون درماناش

(حسابی، ۱۳۵۴، ۸۶)

غزالی مشهدی (۹۳۶-۹۸۰ق)

معلم، عشق دانش سوز و عقل کل، زبان دانش

رقوم آفرینش، ابجد

لوح دبستاناش

(غزالی مشهدی، ۱۳۸۷، ۳۴)

عرفی شیرازی (۹۹۹ق)

دل من باغبان عشق و حیرانی گلستاناش

ازل دروازه باغ و ابد حد

خیاباناش

(عرفی شیرازی، ۱۳۶۹، ۶۵)

فوجی نیشابوری (قرن دهم)

دل من خضر راه عشق و محرومی بیاباناش

قدم چشم تر و خوناب حسرت آب حیواناش

(رستاخیز، ۱۳۸۲، ۲:۲۵۴)

مولانا میر شادی (قرن ۱۰)

به لفظ خوب معنی درج کن ورنی چه حاصل زان

که یوسف برکشی از چاه و اندازی به

زندانش

(نثاري، ۱۳۷۷، ۸۳)

مولانا فروغي (قرن ۱۰)

فکنده غبغبی چون قرص مه خورشید تابانش
هلال عید را بنموده از طوق
گریباناش

(نثاري، ۱۳۷۷، ۲۸۸)

خواجه شعیب جوشقانی (قرن ۱۰)

ادیب عشق کآمد خلوت وحدت دبستانش
یکی گوی و
یکی دانند طفلان سبق خوانش
(شعیب جوشقانی، نسخه خطی)

صرفی کشمیری (۹۲۸-۱۰۰۳ق)

معلم خم بود یا دل قدح طفل سبق خوانش
سبق تاراج عقل
و کنج میخانه دبستانش
معلم کیست استاد ازل آدم سبق خوانش
سبق تعلیم اسماء لنگر عزت
دبستانش
(قند پارسی، ۱۳۷۹، ۳۵۲)

ملک قمی (- ۱۰۲۵ق)

دل استاد رموز و خامشی آیات برهانش
لآلی پیکران وحی اطفال دبستانش
(ملک قمی، نسخه خطی)

ظهوری ترشیزی (- ۱۰۲۶ق)

معلم منشا توفیق و قصر دل دبستانش
مسائل اتحاد حسن و عشق و وصل برهانش
(ظهوری ترشیزی، نسخه خطی)

شفائی اصفهانی (- ۱۰۳۷ق)

معلم، فطرت عالی است من طفل زبان دانش
سبق، آیات عرفان، گوشه خاطر دبستانش
(شفائی اصفهانی، ۱۳۶۲، ۷۲)

مسیح کاشانی (- ۱۰۶۶ق)

ببین دریای چشمم را و رود سیل مژگانش

میاور بر

زبان دیگر حدیث نوح و طوفانش

(مسیح کاشانی، نسخه خطی)

میرزا جلال اسیر (۱۰۲۹-۱۰۶۹ق)

کشد مو بر تن نخجیر تیر از شوق پیکانش

رود چون

خون در اعضا لذت بیداد مژگانش

نم هر قطره در آشوب طوفان بسته پیمانش

دل هر ذره

در تسخیر عالم بند فرمانش

وفا دشتی است گلزار بقا خار مگیلانش

هوس باغی است کام اژدها گلہای خندان

(اسیر لاهیجی، نسخه خطی)

فیض کاشانی (۱۰۰۶-۱۰۹۱ق)

مرا جان سیر شد از دنیی و وضع پریشانش

دلم بگرفت ازین گردون پا بر جای

گردانش

(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ۳۲۰)

مخفی هندوستانی (۱۰۴۸-۱۱۱۳ق)

دلم دیوانه عشق است و حیرانی بیابانش

معلم جذبه عشق است و خاموشی زبان دانش

دلم مرغ سحر خیز است و داغ سینه بستانش

شرار شعله آه و جگر سرو

گلستانش

دل من بلبل عشق است باغ غم گلستانش

فنا دیوار آن باغ و بقا حد

خیابانش

(مخفی، ۱۳۸۱، ۳۴۲)

مولانا بیدل دهلوی (۱۰۵۴-۱۱۳۳ق)

به این شوری که در سر دارم از سودای پنهانش

سر مویی اگر بالم جهان دزد
گریباناش

سپهر بی سر و پا بس که مجهول است دوراناش
ز هم دشوار گردیدست فرق گوی و چوگاناش

امید اینجا به غارتگاه حسرت رفته ساماناش
به هر

دستی که دیدم پاره ای دارد ز داماناش
مشیت منحصر فهمید در ابداع عنواناش
فروغ جوهر آل نبی بر مهر
تاباناش

فلك عمري است مینازد به دور شوکت و شاناش
بیاتا وانمایم اقتدار خان
دوراناش
(بیدل، ۱۳۴۲، ۱۴۰)

وحید قزوینی (۱۲۰-ق)

دلم دریای عرفان است و اشکم در غلطاناش
نفسها جزر و مدش آه خونین شاخ مرجاناش
(وحید قزوینی، نسخه خطی)

وصال شیرازی (۱۱۹۷-۱۲۶۲ق)

جدایی شد چو ابری پرده خورشید رخشاناش
خروشم رعد
و آهم برق و اشک دید باراناش
مرا پیری جوان بخت است و من طفل زبان دانش
شکسته زان
سخن گویم که نغز آید ز طفلاناش
(وصال شیرازی، بی تا، ۲۰۵)

میرزا علاءالدین محمد (قرن ۱۱)

به قلم بس که آید گرم تیغ برق جولاناش
ز سر تا پا دود چون شعله یک زخم
نمایاناش
(نصرآبادی، ۱۳۸۶، ۱۴)

مرتضي قليخان (قرن ۱۱)

ز بس خاموش بود از حرف قتل لعل خندان
تکلم سبز شد از پشت لبهاي
سخندان
(نصرآبادي، ۱۳۸۶، ۱۴)

ملا علي قلي خلخالي (قرن ۱۱)

دل من طور معني عشق او موسي عمران
تجلي جنون باشد عصا و
عقل ثعبان
(نصرآبادي، ۱۳۸۶، ۱۴)

محمد امين وقاري (قرن ۱۱)

يکايک هرچه آن چشم سخنگو داشت پنهانش
به سرگوشي به حاجب گفت برگردیده مژگان
(نصرآبادي، ۱۳۸۶، ۱۴)

مجيدا (قرن ۱۱)

تن من کوه طور و دل درو موسي عمان
بود نفس دني فرعون و من آيات
بطلانش
(نصرآبادي، ۱۳۸۶، ۱۴)

قآني (۱۲۲۳-۱۲۷۰ق)

ز چشم خون فرو ريزد به ياد چشم فتانش
پريشان خاطر از عشق گيسوي
پريشان
فلك دوش از عروس خور تهی چون گشت دامانش
چو عمان چهره شد پر دُر ز سيمين اشك
غلطانش
(قآني، ۱۳۸۰، ۳۹۷)

سروش اصفهاني (۱۲۲۸-۱۲۸۵ق)

نگار من که مه تيره است پيش روي رخشان
ستاند
سرخي از لب عاريت لعل بدخشان

(سروش اصفهانی، ۱۳۳۶، ۳۷۹)

ساقی خراسانی (۱۲۸۶ق)

تعالی داستانی را که <ماووحی> است دستانش

تعالی الله

شأنی را که قرآن است در شأنش

چه حاجت آن قلندر را که کیوان است ایوانش

چه آفت آن

سمندر را که نیران است بستانش

(ساقی خراسانی، نسخه خطی)

مدهوش تهرانی (۱۲۲۷-۱۲۸۸ق)

هلال عید کاو باشد ز بینش چشم پنهانش

به پیش

چشم اگر باشد کسی ابروی جانانش

(مدهوش تهرانی، ۱۳۶۸، ۲۵۶)

ریاض همدانی (قرن ۱۳ق)

جهان، زالی است دستان ساز و حیرت زای دستانش

که در خصم افکنی یکسان نماید

زال و دستانش

(ریاض همدانی، ۱۳۳۶، ۹۷)

همای شیرازی (۱۲۱۲-۱۲۹۰ق)

جهان زالی است پر دستان مشو ایمن ز دستانش

که گر رویینه تن باشی نباشی مرد

میدانش

(همای شیرازی، ۱۳۶۷، ۳۱۹)

وقار شیرازی (۱۲۳۲-۱۲۹۸ق)

مرا سخت از نهیب نوبه تن بگسست و ارکانش

چه درد است این نمی دانم که پیدا

نیست درمانش

فلک بینی که چون هر روزه بر طوری است دورانش

تو پنداری که بر اندازه ننهاند

بنیانش

تفو بر دانش و آن کس که رونق داد دگانش

که اقلیمی است در بی‌مایگی معروف سگانش

دلا بهراس از نیرنگ نفس و مکر و دستانش
 که کردم آزمون صد ره فزون دیدم ز شیطاناش
 (وقار، ۱۳۸۳، ۴۵۶)

فخر الادباء (قرن ۱۳ق)

شباهنگام شاه اختران چون شد به ایوانش

فروهشتند شادروان ایوان پیشکارانش
 (فخر الادباء، نسخه خطی)

نشاطی مازندرانی (قرن ۱۳ق)

سر سردار باز از آسمان بگذشت کیوانش
 که شه فرمان عنایت کرد در
 تایید خصمانش
 (نشاطی، نسخه خطی)

شکوه شیرازی

جهان بنگاه دیوان است و بر کژی است دیوانش

الا ای
 راهرو بهراس ازین بنگاه و دیوانش
 (هدایت، ۱۳۸۱، ۷۷۷)

عندلیب کاشانی

چه افسونی است اندر بابلی چاه زنخدانش
 که دل هاروت سان
 با صد فسون مایل به زندانش
 (هدایت، ۱۳۸۱، ۱۱۰۹)

هدایت طبرستانی

تو گویی سهمگین دیوی به دامن قیر و قطراناش
 به گردون بر شد و
 از کف رها شد طرف طوفانش
 (هدایت، ۱۳۸۱، ۱۸۷۴)

جیحون یزدی (۱۲۵۰-۱۳۰۱ق)

خرد، طبل تحیر زن شبی خواندم به میداناش
 که واجب چیست
 مقصد زین تغیر زای امکاناش

جهان، فهرست ایجاد و سطور امصار ایوانش

شهنشه نام

یزدان، مدح مجد الملك عنوانش

(جیحون یزدي، ۱۳۶۳، ۱۳۵)

ارسطوي قمي (قرن ۱۳ق)

جهان ماننده گنج است بر سر خفته ثعبانش

هلا گر

عاقلي بهراس ازین گنج و نگهبانش

(مجاهدي، ۱۳۸۷، ۲۶)

اختر طوسي (قرن ۱۳ق)

زهي شاهي که یزدان برگزید آن سان ز انسانش

که انسان

آمد از جان بنده فرمان برین سانش

(اختر طوسي، ۱۳۵۵، ۴۵)

تقي علي آبادي (قرن ۱۳ق)

قضا بس تيز چنگال است و سندان خاي دندانش

ندانم غير تسليم و رضا کس مرد ميدانش

(علي آبادي، نسخه خطي)

عبرت نائيني (۱۲۴۵-۱۳۲۱ق)

رخ او يوسف و چاه و رسن زلف و زرخدانش

دل محزون

من يعقوب و سينه بيت الاحزان

(عبرت، ۱۳۷۶، ۵۶۵)

محمد كاظم صبوري (۱۲۵۹-۱۳۲۲ق)

زهي خلعت که آمد چرخ اطلس عطف دامانش

زهي

خلعت که تابد نور اقدس از گريبان

زهي عيدي همایون فر که پیروز است عنوانش

خهي روزي

روان پرور که بهروز است هر آنش

بتي دارم که در فردوس پرورده است رضوانش

اسیر طره
مشکین، دل حور است و غلمانش
(صبوری، ۱۳۴۴، ۲۹۹)

صامت بروجردی (۱۲۶۳-۱۳۳۱ق)

جهان را دایه‌ای دان و خلیق جمله طفلانش

که جای
شیر باشد دائما پر زهر پستانش
(صامت، ۱۳۸۳، ۲۷)

شیخ الرئیس قاجار (۱۲۶۴-۱۳۳۶ق)

مرا میخانه میدان دل و من مرد میدانش

که از
خمخانه میجوید حریف آبدندان
(شیخ الرئیس، نسخه خطی)

حیدری یزدی (قرن ۱۳ق)

جهان کاخی است بس دلکش ولی سست است بنیانش

فنا و رخنه
و نقص و خرابی چار ارکانش
(یزدی، نسخه خطی)

داوری شیرازی (۱۲۳۸-۱۲۸۳ق)

مرا این نفس دشمن بود بگرفتم گریبانش

به
زنجیر خرد بربستم و کردم به زندانش
یکی بیداست این دنیا که پیدا نیست پایانش

هزاران
قافله هر سو روان اندر بیابانش
زمستان است و هر کس هست یاری در شبستانش

به از
فصل بهاران می‌رود دور زمستانش
تعالی بخت میر پر هنر پور سخن دانش

که ایزد
برتری‌ها داد بر امثال و اقرانش
(داوری، ۱۳۷۰، ۲۳)

غافل مازندرانی (-۱۳۱۰ق)

دلم سرگشته عشق است حیرانی بیابانش

طلب در

پیش و مرگ اندر قفا امید پایانش

بنایی را که نبود عشق در بنیاد بنیانش

مباش

اندر پی آبادیش بگذار ویرانش

(غافل مازندرانی، ۱۳۳۷، ۷۶)

صفای اصفهانی (۱۲۶۹-۱۳۱۴ق)

مرا دل عرش یزدان است و من اجری خور خوانش

خوشا اجری خوری

کآرند خوان از عرش یزدانش

(صفای اصفهانی، ۱۳۷۲، ۵۵)

ناصری کاشانی (۱۲۲۲-۱۳۱۶ق)

عروس خور شبان بنهفت چون رخسار تابانش

سپهر از سوگ

هجرانش، ز غیرت گشت گریانش

(ناصری، ۱۳۸۰، ۷۳)

شباب شوشتری (۱۲۵۰-۱۳۲۴ق)

بتي دارم که عهدي بسته با جان عقد مرجانش

که تا نام از

جهان باقی است باشد جای در جانش

(شباب، ۱۳۸۵، ۴۴۸)

نیر تبریزی (۱۲۴۷-۱۳۱۷ق)

تعالی الله از این کاخ فلک فرسا و بُنیانش

که سر بر

اوج < او ادنی > زند قوسین ایوانش

(نیر، ۱۳۸۶، ۲۰۸)

طرزی (۱۲۴۵-۱۳۱۸ق)

ز بس شور ملاحظت ریزد از لبهای خندان

نمک

بار آورد ترسم نبات شکرستانش

(طرزی، ۱۳۸۱، ۷۲۳)

آذری دامغانی (۱۳۲۷ق)

دلم دریا و غمهای پیاپی موج طوفانش

فضاي

سینه ام صحرا حوادث مار و ثعبانش

(آذري، نسخه خطي)

ميرزاده عشقي (۱۳۱۲-۱۳۴۲ق)

خوشا اطراف تهران و خوشا باغات شمرانش

خوشا

شبهاي شمران و خوشا بزم مقیماناش

(ميرزاده، ۱۳۵۵، ۳۵۴)

رفعت سمناني (- ۱۳۵۰ق)

مرا باغي است اندر جان که يك برگ است رضوانش

مرا داغي است اندر

دل که يك جزيي است نيرانش

(رفعت، ۱۳۶۳، ۲۰۲)

الهي قمشهاي (۱۲۸۰-۱۳۵۲ش)

خرد مرغ خوش الحان است و گيتي نغز بستانش

جهان را کرده شیرین کام

شورانگيز دستانش

(الهي، ۱۳۷۸، ۴۲۱)

غمگين اصفهاني (۱۲۸۰-۱۳۵۵ق)

گذر کن در مداین اي دل و بنگر در ايوانش

ببین کاین

چرخ بی پروا چسان بنموده ویرانش

(غمگین اصفهانی، بی تا، ۶۱)

شکيب اصفهاني (۱۲۸۴-)

به چشم عقل و دانايي جهان اجرام و ارکانش

به نيروي دل آرايي بنا گردیده بنيانش

بتي دارم که باشد نسبتي با حور و غلمانش

بُود سرچشمه تسنيم در چاه زنخدانش

بنايي گر بُود از آهن و فولاد بنيانش

نماید چرخ سرگردان به دست جور ویرانش

(شکيب اصفهانی، ۱۳۶۶، ۱۰۶)

بلبل کابلي (۱۲۹۴-۱۳۲۳ش)

دل من يوسف مصر است من يعقوب کنعانش

زبان و چشم و گوش و بيني و اعضاست إخوانش

دل ديوانه اي دارم که مجنون است حيرانش

سر شوریده اي دارم که گم گردیده سامانش

(بلبل، ۱۳۸۶، ۱۴۰)

محمد ابراهيم ذكاء كابلې (۱۲۹۰-)

سر شوریده سوداي جنون در جوف شریانش
 به نوع هرزه گردی عرصه صحرا خیابانش
 تفقد ساقیا در ده لبالب جام عرفانش
 از آن عرفان که در ساغر نماید عکس جانانش
 نگاه معرفت بگشا به درك صنع یزدانش
 که کی مبدای وحدت بود کی اخرای پایانش
 (ذکاء، بی تا، ۴۱۶)

طائي شمیراني (۱۲۹۸- ش)

دلا وارسته شو از دور دهر و کید کیوانش
 نخواهی خویش را چون گوی گر غلطان به چوگانش
 (طائي، ۱۳۶۹، ۲۶۵)

خليل الله خليلي (۱۲۸۶-۱۳۶۶ش)

جهان باشد چو دریایی که پیدا نیست پایانش
 حوادث موج غلطانش، مصایب جوش طوفانش
 (خليلی، ۱۳۸۵، ۱۴۹)

نفعي (?)

دلم سرمست جام عشق و عقل کل زبانداش
 نگوید نشنود هر در جز از توحید یزدانش
 (عرفی، ۱۳۸۷، ۱۸۵)

قابل

دلی کز مکتب عشق و وفا یابی سبق خوانش
 بود حرف فنا درس نخستین دبستانش
 (ناشناس، نسخه خطی)

مايل بلخي (معاصر)

دلآرامی که من گشتم اسیر تیر مژگانش
 دو عالم زنده می‌گردد ز لعل شکر افشانش
 (مایل، نسخه خطی)

محمد اکبر كابلې (معاصر)

کمان ابرو بتی دارم که از نیرنگ چشمانش
 هزاران دل شده آماجگاه تیر مژگانش
 (کابلې، نسخه خطی)

مسرور بلخي (معاصر)

به دوران هر که را بینی جفا و جور دورانش

به هر دوری ز دَوّاری زند دوری به دورانِش
(بلخی، نسخه خطی)

گوهری هروی

دلم گنجینه درد است و اشک چشم درمانش

(گوهری، نسخه خطی)

فرخ (؟)

دل من نوح دریای غم است و گریه طوفانش

(گوهری، نسخه خطی)



منابع

الف: کتابهای چاپی

۱. اسفندیار پور، هوشمند (۱۳۸۴)، *عروسان سخن*، تهران، فردوس، چاپ دوم.
۲. افشار، ایرج (۱۳۶۱)، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک*، مشهد، آستان قدس رضوی.
۳. الهی قمشه‌ای (۱۳۷۸)، *دیوان*، به کوشش حسین الهی قمشه‌ای، تهران روزنه، چاپ سوم.
۴. امیر معزی (۱۳۶۲)، *دیوان امیر معزی*، به کوشش ناصر هیری، تهران، مرزبان.
۵. بلبل کابلی (۱۳۸۶)، *دیوان اشعار حضرت علامه سید کاظم بلبل کابلی*، به کوشش عبد الواحد مسعودی، قم، مولف.
۶. بیدل دهلوی (۱۳۴۲)، *کلیات ابو المعالی میرزا عبد القادر بیدل*، کابل.
۷. تقی‌الدین کاشی، محمد بن علی (۱۳۸۷)، *خلاصه اشعار و زیادة الافکار: بخش اصفهان*، تصحیح عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین نصیری، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب.
۸. تقی‌الدین کاشی، محمد بن علی (۱۳۸۷)، *خلاصه اشعار و زیادة الافکار: بخش کاشان*، تصحیح عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین نصیری، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب.
۹. جامی، عبد الرحمن (۱۳۷۸)، *دیوان جامی*، تصحیح اعلا خان افصح‌زاده، تهران، میراث مکتوب.
۱۰. جیحون یزدی (۱۳۶۳)، *دیوان جیحون یزدی*، تصحیح احمد کرمی، تهران، ما.
۱۱. حسابی، محمد میرزا (۱۳۵۴)، *دیوان حسابی*، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، تهران، دانشگاه تهران.
۱۲. خاقانی شروانی (۱۳۳۸)، *دیوان*، تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوار.
۱۳. خاقانی شروانی (۱۳۷۹)، *دیوان خاقانی*، به کوشش جهانگیر منصور، تهران، نشر گل آرا.
۱۴. خسرو دهلوی (۱۳۸۰)، *دیوان امیر خسرو دهلوی*، تصحیح

- اقبال صلاح الدين، مقدمه محمد روشن، نگاه .
۱۵. خلیلی، خلیل‌الله (۱۳۸۵)، *دیوان*، به کوشش محمد کاظم کاظمی، تهران عرفان.
۱۶. خواجه کرمانی (۱۳۷۴)، *دیوان*، به کوشش سعید قانع، بهزاد.
۱۷. داوری شیرازی، محمد (۱۳۷۰)، *دیوان*، تصحیح دکتر نورانی وصال، وصال.
۱۸. رستاخیز، سید عباس (۱۳۸۲)، *منتخب الاشعار في مناقب الابرار*، تهران، محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی.
۱۹. رفعت سمنانی (۱۳۶۳)، تصحیح نصرت‌الله نوح، بامداد.
۲۰. رودکی سمرقندی (۱۳۷۶)، بر اساس نسخه سعید نفیسی، ی. براگینسکی، نگاه، چاپ دوم.
۲۱. ریاض همدانی (۱۳۳۶)، *دیوان ریاض همدانی*، به کوشش سید حسین مشکان طبسی، تهران کتابفروشی فروغی.
۲۲. زرین کوب، عبد الحسین (۱۳۷۸)، *دیدار با کعبه جان* (درباره زندگی آثار و اندیشه خاقانی)، تهران، سخن.
۲۳. زیب النساء (۱۳۸۱)، *دیوان زیب النساء*، تحقیق مهین دخت صدیقیان و ابوطالب میر عابدینی، تهران، امیر کبیر.
۲۴. سروش اصفهانی (۱۳۳۶)، *دیوان سروش اصفهانی*، به کوشش محمد جعفر محجوب، مقدمه جلال الدین همایی، تهران، امیر کبیر.
۲۵. سیفال‌الدین اسفرنگی (۱۳۵۷)، *دیوان سیفال‌الدین اسفرنگی*، تصحیح زیبده صدیقی، مولتان پاکستان، وزیر اعوان قومی ثقافتی مرکز بهبود.
۲۶. شباب شوشتری (۱۳۸۵)، *کلیات*، به کوشش مرتضی بدخشان و عبدي محمد عقیف، دزفول، دار المومنین.
۲۷. شفائی اصفهانی (۱۳۶۲)، *دیوان حکیم شفائی اصفهانی*، به کوشش لطفعلی بنان، تبریز، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی.
۲۸. شکیب اصفهانی (۱۳۶۶)، *دیوان*، مقدمه جلال الدین همایی، اصفهان، مشعل.

۲۹. صفاء، ذبیح الله (۱۳۸۶)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، فردوس، چاپ هفتم.
۳۰. صفای اصفهانی (۱۳۷۲)، *دیوان حکیم صفای اصفهانی*، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران، اقبال، چاپ سوم.
۳۱. طائی شمیرانی (۱۳۶۹)، *کلیات دیوان طائی شمیرانی*، تهران، مولف.
۳۲. طرزی (۱۳۸۱)، *کلیات دیوان طرزی*، به کوشش ننگیالی طرزی، تهران، برگ زیتون، ۱۳۸۱.
۳۳. عبرت نائینی (۱۳۷۶)، *دیوان*، تصحیح مجتبی برزآبادی فراهانی، سنایی.
۳۴. عثمان مختاری (۱۳۸۷)، *دیوان* به کوشش جلال‌الدین همایی، تهران، علمی و فرهنگی.
۳۵. عرفی شیرازی (۱۳۶۹)، *دیوان عرفی شیرازی*، به کوشش جواهری، تهران، سنایی، چاپ سوم.
۳۶. عصمت بخارایی (۱۳۶۶)، *دیوان*، به کوشش احمد کرمی، ما.
۳۷. غافل مازندرانی (۱۳۳۷)، *دیوان*، تهران، کتابفروشی بوذرجمهری مصطفوی.
۳۸. غزالی مشهدی (۱۳۸۷)، *دیوان غزالی مشهدی* (آثار الشباب)، تصحیح حسین قربانپور آرانی، تهران، علمی و فرهنگی.
۳۹. غزنوی، سید حسن (۱۳۶۰)، *دیوان سید حسن غزنوی*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، اساطیر.
۴۰. غمگین اصفهانی (بی‌تا)، *دیوان*، کوشش مجید اوحدی یکتا، مقدمه جلال‌الدین همایی، بی‌جا، چاپخانه سپهر.
۴۱. فضولی بغدادی (۱۳۷۴)، *دیوان فارسی حکیم محمد فضولی*، به کوشش حسیبه مازی اوغلو، تهران، دبیرخانه کنگره بزرگداشت فضولی.
۴۲. فیض کاشانی (۱۳۸۱)، *کلیات علامه ملا محمد محسن فیض کاشانی*، تصحیح مصطفی فیض کاشانی، قم، اسوه.
۴۳. قآنی (۱۳۸۰)، *دیوان حکیم قآنی*، به کوشش امیر حسین صانعی خوانساری، تهران، نگاه.

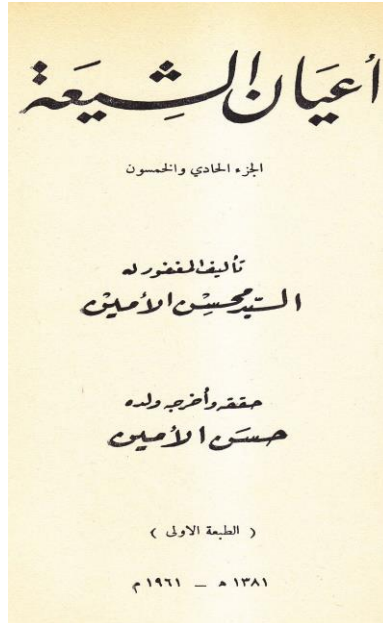
۴۴. م. سلطانف (۱۳۴۵)، *افضل‌الدين خاقاني شرواني*، به كوشش ترجمه ح. صديق، تهران، آذر.
۴۵. محمد معين (۱۳۸۵)، *حواشي دكتور معين بر اشعار خاقاني شرواني*، به كوشش سيد ضياء الدين سجادي، تهران، پاژنگ.
۴۶. مدهوش تهراني (۱۳۶۸)، *ديوان*، به كوشش احمد كرمي، تهران ما.
۴۷. مسيح كاشاني (۱۳۷۸)، *شرح احوال و بررسي آثار و گزيده اشعار مسيح كاشاني*، به كوشش امير علي آذر طلعت، تهران، سروش.
۴۸. مصاحب (۱۳۸۰)، *دائرة المعارف فارسي*، تهران، كتابهاي جيبی.
۴۹. معدن كن، معصومه (۱۳۸۸)، *بزم ديرينه عروس (شرح پانزده قصيده از ديوان خاقاني)*، تهران، مركز نشر دانشگاهي، چ پنجم.
۵۰. مير صادقي، ميمنت (۱۳۸۵)، *واژه نامه هنر شاعري*، تهران، كتاب مهناز، چاپ سوم.
۵۱. ناصر خسرو (۱۳۸۱)، *ديوان ناصر خسرو*، مقدمه سيدحسن تقيزاده، تهران، نشر آزاد مهر و نگاه.
۵۲. نا صري كاشاني (۱۳۸۰)، *ديوان حسن نا صري كاشاني*، تصحيح سيد علي اصغر صائم كاشاني، تهران، تالار كتاب.
۵۳. نثاري بخاري (۱۳۷۷)، *مذكر احباب*، تصحيح نجيب مايل هروي، تهران، نشر مركز.
۵۴. نواب شيرازي، علي اكبر (۱۳۷۱)، *تذكرة دلگشا*، تصحيح منصور رستگار فسايي، شيراز، نويد شيراز.
۵۵. نوايي، امير علي شير (۱۳۷۷)، *مجالس النفائس*، تصحيح علي اصغر حكمت، تهران، منوچهري.
۵۶. نوايي، امير علي شير (۱۹۹۳)، *ديوان فارسي امير عيشير نوايي*، به كوشش علي محمدي، تاجيكستان، دوشنبه، عرفان.
۵۷. نير تبريزي (۱۳۸۶)، *ديوان*، به كوشش بهروز ثروتيان، تهران نشر بين الملل.
۵۸. هدايت (۱۳۸۱)، *مجمع الفصحاء*، تهران، امير كبير.

۵۹. همای شیرازی (۱۳۶۷)، *دیوان همای شیرازی (شکرستان)*، به کوشش احمد کرمی، تهران، ما.
۶۰. همایی (۱۳۷۵)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران، هما.
۶۱. وصال شیرازی (بی تا)، *کلیات وصال شیرازی*، به کوشش محمد عباسی، تهران، کتابفروشی فخر رازی.
۶۲. وقار شیرازی (۱۳۸۳)، *دیوان وقار شیرازی*، تصحیح داریوش کاظمی، کرمان، دانشگاه آزاد اسلامی.

ب: نسخ خطی

۱. جنگ اشعار به شماره ۵۲۲۰ کتابخانه ملی ملک تهران.
۲. جنگ اشعار به شماره ۵۳۶۷ کتابخانه ملی ملک تهران.
۳. جنگ اشعار به شماره ۶۴۴۳ کتابخانه ملی ملک تهران.
۴. جنگ اشعار به شماره ۶۴۴۸ کتابخانه ملی ملک تهران.
۵. جنگ اشعار به شماره ۹۹۰ کتابخانه مجلس تهران.
۶. جنگ اشعار کتابخانه شخصی سید احمد بهشتی تهران.
۷. جنگ اشعار کتابخانه شخصی سید عباس رستاخیز قم.
۸. جنگ قصاید به شماره ۸۱۳۶۰۸ کتابخانه ملی تهران.
۹. خزاین القصیده به شماره ۴۹۹۲ کتابخانه مجلس تهران.
۱۰. دیوان ظهوری، کتابخانه شخصی سید عباس رستاخیز قم.
۱۱. دیوان فوجی نیشابوری، کتابخانه شخصی سید احمد بهشتی تهران.
۱۲. دیوان میرزا جلال، کتابخانه شخصی سید عباس رستاخیز قم.
۱۳. دیوان نظام استرآبادی به شماره ۹۲۶۴ کتابخانه مجلس تهران.
۱۴. هزار قصیده، گوهری هروی، کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی قم.





تعليقات

آيت الله العظمي مرعشي

نجفي &

بر اعيان الشيعة مرحوم آيت الله امين
عاملي

سيد محمود مرعشي نجفي

مقدمه

پدر بزرگوار، پیر و مرادم، مرجع فقید حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی & از معدود مراجعی بودند که بیشتر اوقات زندگانی خود را صرف مطالعه، تدریس و تألیف می کردند. اینجانب که از نزدیک ناظر بر امور زندگانی ایشان بودم، در شبانه روز، افزون بر چهار ساعت استراحت نمی کردند، و از کوچکترین فرصت، در هر شرایطی، دست از مطالعه و نگارش بر نمی داشتند. آن بزرگوار نه تنها در فقه و اصول، بلکه در علوم رجال، انساب و تبارشناسی، تفسیر، کلام، ادبیات، منطق و اخلاق نیز صاحب نظر بودند. بر این اساس بر بسیاری از کتابها که در موضوعات گوناگون نوشته شده، مقدمه، تقریظ و حاشیه نگاشته، یا رساله ها، کتابهایی را تألیف کرده اند که نمونه بارز آن کتاب **ملحقات احقاق الحق** در ۳۶ جلد، و **موسوعة الامامة في نصوص اهل**

السنة می‌باشد که افزون بر چهل جلد خواهد شد، و تاکنون بیست جلد آن چاپ و منتشر گردیده است؛ و بهترین کتاب سال کشور در حوزه دین، و نیز بهترین اثر در کتاب ولایت، همچنین برگزیده کتاب فصل شناخته شد. از دیگر سو نسبت به آثار دیگران نیز عنایت داشتند، و چنانچه نقد یا تأییدی بر مطالب آنان به نظرشان می‌رسید، کتباً آنها را به نویسنده اثر اعلام می‌فرمودند.

علامه آقا بزرگ تهرانی، زمانی که به نگارش کتاب **الذریعة** اشتغال داشت؛ از پدرم خواسته بود، چنانچه نسخه‌های خطی نایابی به نظرشان می‌رسید، به وی اطلاع دهد، لذا در جای‌جای **الذریعة** از مرحوم والد یاد شده است.

همچنین تعلیقات و نقدهایی بر **شرح حال شیخ بهاء الدین عاملی**، اثر استاد سعید نفیسی، نگاشته‌اند که در فصلنامه میراث شهاب به چاپ رسیده است. و نیز تعلیقات و نقدهایی بر کتاب **اعیان الشيعة**، چاپ نخست (۵۶ جلدی) داشتند که برای مؤلف بزرگوار آن، مرحوم آیت‌الله سید محسن امین عاملی - از مشایخ اجازه روایتی معظم‌له - ارسال فرموده، و در جلد‌های ۱، ۷، ۹، ۱۱ و ۵۴ آن موسوعه عظیم، چاپ و منتشر گردیده است. نظر به اهمیت موضوع، اینجانب با همکاری دوستان، آنها را گردآوری نموده، و بدین صورت، جهت استفاده پژوهشگران منتشر می‌نمایم.

اعيان الشيعة ج ١، قسم ٢، ص ٤٩٣ و
٤٩٤ :

نقد الكتاب

أرسل إلينا الفاضل المنتجب النسابة السيد شهاب الدين الحسيني
التبريزي النجفي نزيل قم ما صورته :

رأيتكم ممسكين عن توصيف بعض الأعلام أقلابكلمة تشعرون
بتبجيله وتكريمه وأراكم مع الروضات في طرفي الإفراط والتفريط !

(الجواب) : أما عدم توصيفنا للأعلام بكلمات التعظيم مثل العلامة
وحجة الإسلام وأمثال ذلك مما اعتاده أهل هذا الزمان فلأننا رأينا مثل
هذه الكلمات قد ابتذلت وامتهنت واستعملها أهل البصر لكل أحد
حتى استعمل بعضهم في كتاب مطبوع كلمة العلامة لمن هم
من عوام الناس وليسوا من أهل العلم لذلك أمسكت عن وصف
أحد بهذه الألفاظ المتعارفة ، واقتصرت على وصف العظماء بما يذكر
في تراجمهم مما تحريت فيه الحقيقة بحسب الإمكان وإن كان تحريماً
من جميع الوجوه خارجاً عن مقدور البشر ؛ أما صاحب الروضات
فلم أفهم جيداً ما أراد المنقذ لأنني إلى الآن لم أترجمه ، وله
يريد أننا قد ننقذ كتابه وكلامه وقد نقل عنه ونشأ عليه .
والجواب عن هذا الكلام يظهر من نفس هذا الكلام لأننا نعطي
كل مقام حقه والله الهادي .

أرسل إلينا الفاضل المتتبع
النسابة السيد شهاب الدين
الحسيني التبريزي النجفي نزيل
قم ما صورته :

رأيتكم ممسكين من توصيف
بعض الأعلام أقلابكلمة تشعرون
بتبجيله و تكريمه و أراكم مع
الروضات في طرفي الإفراط و
التفريط :

(الجواب) : أما عدم توصيفنا
للأعلام بكلمات التعظيم مثل
<العلامة> و <حجة الاسلام> و أمثال
ذلك مما اعتاده أهل هذا الزمان ،
فلأننا رأينا مثل هذه الكلمات قد
ابتذلت و امتهنت و استعملها

أهل البصر لكل أحد حتى استعمل بعضهم في كتاب له مطبوع
كلمة <العلامة> لمن هم من عوام الناس و ليسوا من أهل العلم ؛
لذلك أمسكت من وصف أحد بهذه الألفاظ المتعارفة و اقتصرت
على وصف العظماء بما يذكر في تراجمهم مما تحريت فيه الحقيقة
بحسب الامكان و انكان تحريها من جميع الوجوه خارجاً عن مقدور
البشر. أما صاحب الروضات، فلم يزد علي سواه من أهل هذا
الزمان في المبالغات علي أن الذين ترجمهم كلهم أو جلهم من
أعظم العلماء و الله الهادي .

اعيان الشيعة ج٧، ص٤٩٦-٤٩٨:

نقد الجزء الخامس من هذا الكتاب

جاءنا من السيّد الفاضل النيقد النسابة السيّد شهابالدين الحسيني المرعشي التبريزي المعروف بآقا نجفي نزيل قم المباركة ما يلي:

(١)

في صفحة ١٨٦ من الجزء الخامس: الميرزا ابراهيم خان الهمداني، هذا الرجل جدّ الشيخ أحمد الشرواني صاحب **نقحة اليمن** المعروفة المطبوعة فيلزم التنبيه عليه.

(٢)

في ص٣٧٢ في ترجمة ابراهيم علي خان لفظة (اوزبك) غلط و الصحيح (اورنك) كما هو واضح لدي المراجعة لتواريخ الهند و اورنك بمعنى سرير السلطنة.

(٣)

في ص٣٧٨ في ترجمة السيد إبراهيم القزويني، احتمال كونه غير السيد ابراهيم والد السيد حسين شيخ بحرالعلوم كما أشـرتم إليه في آخر الترجمة، ممّا لا وجه له؛ بل الحقّ اتحادهما و أحد التاريخين غلط جزماً، كما يظهر من كليات الشيخ الحزين.

(٤)

في ص٣٩٦ السيد إبراهيم بن محمّدباقر الرضوي قبره ببلدة همدان مزار معروف.

(٥)

في ص٣٩٧ في ترجمة صاحب **الضوابط** (خومين) غلط و الصحيح (خوئين) و هي قرية معروفة الي الآن. و في ص٣٩٨ في ترجمته أيضاً ذكرتم في عداد تلاميذه الميرزا صالح و أنّه كان من العرب، و ليس كذلك بل هو الميرزا صالح من أقرباء السيّد

هبة الدين الشهرستاني و كان مشهوراً بعرب في بلدة طهران. ثمّ قد فات أسماء كثير من تلامذة صاحب **الضوابط** منهم: جدّي والد والدي السيد علي سيد الأطباء الحسيني التبريزي المتوفي سنة ١٣١٦ و الميرزا محمّد التنكابني صاحب **قصص العلماء** المتوفي سنة ١٣٠٢.

(٦)

في ص٤٧٦ و كذلك الذي تقلد أمرة اليمن الخ، لا وجه لهذه الاحتمالات فالحق أنّ الذي ظهر باليمن هو إبراهيم الأكبر و أمّا الأصغر فهو الملقب بالمرتضي و هو المعقب بغير خلاف. نصّ عليه كثير من علماء النسب كالشريف أبي الفضيل في كتابه **النفحة العنبرية في سلالة خير البرية** و السيد عميد الدين النجفي في **بحر الأنساب** و ابن شدم المدني في **الزلال** فراجعوا.

(٧)

في ص٤٩٢ الكشي. الظاهر أنّ نسبته إلي كش بلدة قريبة من سمرقند لا جرجان؛ كما يظهر من موارد منها **الرواشح السماوية** للسيد الداماد فراجعوا اه .

أقول: الذي ذكره ياقوت في **معجم البلدان** أنّ كش بالكاف و الشين المعجمة قرية علي ثلاثة فراسخ من جرجان و أنّ التي قرب سمرقند بالسّين المهملة ثم نقل عن ابن ماكولا أنّه قال ربما صحّفه بعضهم فقاله بالشين المعجمة و هو خطأ اه .



اعيان الشيعة ج٩، ص٥٢٢ - ٥٢٩:

نقد الجزء السادس - المجلد السابع - من أعيان الشيعة

<للسيد شهابالدين الحسيني المقدم ذكره>

(١)

ص٣ (الآذر بايجاني) لقب أحمد بن محمد الأردبيلي قال: المطلق لا ينصرف الي أحد من أصحابنا قطعاً و الشاهد موجود.

أقول: الأردبيلي هو ممن يوصف به و هو الفرد الأكمل اه .

(الآملي) فاتكم جماعة يطلق عليهم الآملي أيضاً، منهم: صاحب كتاب **نفائس الفنون** المولي محمد المعروف، و منهم: السـيـد علي الآملي أحد العلماء و الملوك المرعشـيـة الذين حكموا ببلاد طبرسـتـان و من المتأخرين: المولي محمد الآملي نزيل طهران صاحب الحواشي الرشيقـة علي شرح الشمسية، و المطالع كان من علماء عصرنا صرالدين شاه القاجاري، و ابنه الشيخ محمدتقي من أفاضل طهران.

أقول: استقصاء كل من ينسب الي آمل إن لم يكن معتذراً فهو متعسر.

(٢)

ص٤ (آزاد) هذا الرجل ليس من الخاصّة بل من العامة من الأسرة الواسطية المعروفين الذين نبغ فيهم جماعة من أرباب العلم، منهم: صاحب كتاب **التثبت المصان في نسب سلالة عدنان**.

أقول: ليس لدينا الآن ما نستطيع به إثبات ذلك أو نفيه و لا نعلم من أين نقلناه و لا علي أي شيء استندنا، و الظاهر أنه من الذريعة.

(٣)

ص٩ الظاهر أنّ الشريف أباجعفر إبراهيم ليس من أصحابنا كما في بعض الموارد فلا وجه لذكره هنا.

أقول: نحن ذكرناه بناء علي إصالة التشييع في العلوية و ليس لدينا ما يدلّ علي تشييعه سوي ذلك.

(٤)

ص١٩ الشريف الأعرابي، الظاهر أنّه ليس من أصحابنا. أقول: حاله كالذي قبله.

(٥)

ص٢٠ الشريف إبراهيم بن محمد بن عبدالله — قد عدّه الزيدية من علمائهم كما في الطبقات فليراجع.

أقول: لا يخرج ذلك إذا صحّ عن موضوع كتابنا؛ لأنّه وإن وضع للامامية فلا ينافي ذكر غيرهم فيه أحياناً كما بيّناه في المقدمات.

(٦)

ص٧٨ لا وجه لضبط الصفدي <شهراسوب> بالسین بل الثاني شين معجمة أيضاً و وجه اشتهاره معروف مشهور.

أقول: كان يلزم أن تذكروا هذا المعروف المشهور.

(٧)

ص٨٧ الجلدكي صاحب **المفتاح** و **المصباح** ليس من أصحابنا.

أقول: نحن ذكرناه بناء علي عد بعض المعاصرين إياه في مؤلفي أصحابنا.

(٨)

ص٩٢ ابن الفوطي كمال الدين عبدالرزاق من أهل السنة.

أقول: الذي رجّحه الفاضل الشيخ محمدرضا الشيببي وزير المعارف العراقية أنّه من أصحابنا و يدلّ عليه تأليفه.

(٩)

صفحة ١٤٥ ليس الطلسم المرقوم كما ذكرتم بل لابد أن كما هو واضح لمن راجع كتب **☆** يكتب بدل الرابع أي هكذا الطلاسم و الأدعية و كذا اللازم كتابة هذا الشكل الذي ذكرناه بعد الطلسم المرقوم في صفة ١٤٧.

اقول: نحن نلقناه من رياض العلماء كما وجدناه في الموضوعين و لم يوجد فيه شكل الخاتم المسدس و أهل كتب الطلاسم ربما زادوه عليه لأنهم يكتبونه في كل طلسم و عوذة كما يكتبون معه الخاتم الخمس.

(١٠)

صفحة ١٥٩ أبوبكر بن شهاب، لم يكن من الإمامية قطعاً بل من أهل السنة ولكن كان موالياً لأهل البيت^١، و قد سألت السيد محمد بن عقيل عنه فأجاب بأنه لم يكن إمامياً، >وعند جهيئة الخبر اليقين<.

أقول: كان من الشيعة قطعاً؛ أما من الإمامية فلا أعلم و ربما كان شافعيّاً في الفروع؛ و محمد بن عقيل لم يأخذ التشيع إلا عنه، و هو أيضاً لم يعلم أنه من الإمامية.

(١١)

صفحة ٢٥٣ الداعي من أئمة الزيدية لا وجه لذكره في هذا الكتاب إن كان مخصوصاً بالشيعة الإمامية و إن كان عاماً فكم له من مستدركات.

اقول: هو خاصّ لكّنه لا مانع من ذكر غيرهم أحياناً كما نبّهنا عليه في المقدمات.

(١٢)

صفحة ٣٠٨ — رسمتم شرقة بالقاف و الذي رأيته في بعض المشجرات الصحيحة التي بأيدي هؤلاء شرفه بالفاء. و هذه الكلمة عنوان و اسم لقبيلة من السادات النازلين بشيراز و طهران.

أقول: رسمناها كما وجدناها و أنتم رأيتموها مرسومة بالفاء و هذا لا يكفي لجواز الغلط في النقط و لو في الكتابة الصحيحة.

(١٣)

صفحة ٣٤٣ الزيارى - صوابه الزبارى بالموحدة .

(١٤)

صفحة ٣٤٤ فى ترجمة أبى الحسين المرعى (اجهال) صوابه (أصفهان) .

(١٥)

صفحة ٤٤٩ (الأريجانى) صوابه (اللاريجانى) نسبة الى لاريجان من أعمال مازندران .

(١٦)

صفحة ٤٥٢ الميرزا أبوطالب الأصفهانى - قد سبقت ترجمته فى صفحة ٤٤١ و هو متحد مع المذكور سابقاً و لا مغايرة .

أقول: الأمر كذلك و فى الترجمة السابقة ابن محمدعلى و هنا ابن مهر على فقد صحف أحدهما بالآخر .

(١٧)

صفحة ٤٥٤ فى ترجمة السيد أبى طالب القاينى ذكرتم أنّ وفاته سنة ١٢٩٠ و قيل ١٢٠٠ و الصحيح أنّه توفى يوم الخميس ٦ شوال سنة ١٢٩٣ كما نصّ عليه شيخنا البيرجندى فى **بغية الطالب** ثمّ أنّ السيد أباطالب القاينى هو بعينه السيد ابوطالب بن أبوتراب الذى ذكرتموه فى صفحة ٤٣٧ فالترجمة مكررة اه . و ذكرنا هناك أنه توفى سنة ١٢٩٥ .



اعيان الشيعة ج٩، ص٥٢٩ - ٥٣٠ :

نقد الجزء السابع - المجلد الثامن - من اعيان الشيعة

للسيد شهابالدين الحسيني الآنف الذكر

(١)

ص ٧٥ و ٧٧ السيد ابوالفتح شرقة رسم بالقاف. و قد سبق أن الموجود في النسخ المعتمدة و المتداول علي الألسن شرفة بالفاء و هم سادة أجلاء أشرف ببلاد العجم.

(٢)

ص ٨٩ الظاهر أن أباالفضل المورخ من أهل السنة لكته ليس من متعصبيهم فليراجع.
أقول: ظهر لنا أنه من الشيعة ممّا نقلناه في ترجمته والله أعلم بحاله.

(٣)

ص ٩٧ الشيخ أبوالفضل الكازروني من علماء أهل السنة قطعاً ان كان المراد به ابن عمّ الشيخ ضياء الدين يحيى الكازروني الصديقي نسباً و يتصل نسبهم مع المحقق الدواني. و بالجملة هؤلاء من أعظم علماء السنة و لشيخ أبيالفضل تفسير كبير ناصّ علي أنه سنيّ و أمّا **دانشوران**، فلا تسأل عنه كم لهم فيه من زلات في التراجم و المعصوم من عصمه الله.

أقول: لسنا نعلم أنه ابن عمّ المذكور أو غيره و الأصل في أقوال المسلمين و أفعالهم الصحة.

(٤)

ص ٩٩ الشيخ أبوالفيض أيضاً من أهل السنة.

أقول: قد ذكرنا في ترجمته ما يدلّ علي تشييعه.

(٥)

ص ١١٥ الميرزا ابوالقاسم الحسيني الشيرازي، الظاهر
اتحاده مع الميرزا أبيالقاسم الشيرازي الآتي في صفحة ١٦٢.

(٦)

ص ١٣٥ كان يفضل الخ، لم يكن أحد يرجحه و كان في الدرجة
الثالثة لدي أهل الفضل و ليس له مؤلف و الظاهر أن أحداً
أرسل إليكم هذه الترجمة.

(٧)

ص ١٣٩ قولكم جابلق من توابع قم، ليس كذلك؛ بل هي قري كثيرة
كانت تابعة لبروجرد و مدة لعراق سلطان آباد و مدة مستقلة.

(٨)

ص ١٨١ الأطروش، الظاهر أنه زيدي لا إمامي، فلا وجه لذكره
هنا إلا أن يكون المقصود أعم و عليه فالمستدرک كثير.
أقول: قد نذكر غير الإمامية أحياناً كما بيّناه في
المقدمات.

(٩)

ص ١٩٧ س ١ قولكم: الظاهر سقوط لفظ محمد - لاشبهة في سقوطه.
ثم إن جدّه عبدالله كان يلقب بالكاموج كما في **تذكرة العبيدلي**
و **أنساب عميدالدين النجفي** و كان من أشرف عصره و مقدماً
علي الشرفاء في الجلالة و النبالة و الشهامة اه .

(١٠)

ص ٢٦٣ كون أبي هلال العسكري من الشيعة غير مسلم، بل عكسه معلوم ان كان المراد به صاحب كتاب **الصناعتين** الكتابة و الشعر و ان كان غيره فالله أعلم.

(١١)

ص ٢٧٢ س ٨ و ص ٢٧٣ س ٣ <الانجولي> صوابه: الانجوي بالهمزة و ذرية الأول يعرفون بسادات أنجو و هم بشيراز بيت علم و فضل و شرافة.

(١٢)

ص ٢٨٢ الذاكاني رسم بالذال المعجمة و المعروف انه بالزاي.
أقول: لعله من قلب الذال زايماً.

(١٣)

ص ٣٣٦ هؤلاء الشرفاء المذكورون في هذه الصفحة الظاهر أنهم من الزيدية فلا وجه لذكرهم هنا.
أقول: قد عرفت الوجه فيه مكرراً.

(١٤)

ص ٣٣٨ إبراهيم بن اليسع الشيعي — المراد أنه من شيعة المنصور لا شيعة علي* و الخطيب يعبر كثيراً في تاريخه بالشيعي و مراده ما ذكرنا، أمّا الإمامي فيطلق عليه المعتزلي أو الرافضي أو أنه يغالي في ولاء آل النبي و أمثال ذلك و الشيعي المطلق يراد به شيعة المنصور، بخلاف باقي أهل السنة، فالشيعي في كلامهم ينصرف إلي الامامي و غيره من فرق الشيعة.

(١٥)

صفحة ٤٠٦ في سرد نسب الشريف أحمد الإسحاقى خطأ و الصواب زيد بن زيد بن جعفر بن أبي ابراهيم محمّد الممدوح، فسقطت

الواسطة بين زيد و جعفر و هي زيد الثاني، و سقطت لفظة أبي قبل إبراهيم و زيد ابن قبل محمّد و ابو إبراهيم كنية محمّد الممدوح و عقبه من ولدين ابوعبدالله جعفر جدّ صاحب الترجمة و محمّد أبوسالم جدّ بني زهرة و يوجد في بعض كتب الأنساب كـ **ب ح ر الأناساب** لعميدالدين النجفي واسطة بين أحمد والد أبي المجد محمّد و بين علي و هي زينالدين ابوالعباس.

(١٦)

ص ٤٦٠ ميرزا أحمد التبريزي الخطاط، وجد بخطه كتاب الأدعية تاريخ كتابته ١١٥١ - الميرزا أحمد الخطاط اسم رجلين أحدهما تبريزي بالتاء و الباء و الآخر نيريزي بالنون و الياء نسبة الي بلدة نيريز من بلاد فارس و كلاهما مشهوران بالفضل لا سيما الخط و النيريزي الشيرازي من أعيان المائة الثانية عشرة و التبريزي من المتأخرين المعاصرين لمحمد شاه القاجاري فإذا كلمة التبريزي التي ذكرت في هذه الترجمة غلط، صوابها النيريزي كما لا يخفي نظراً الي التاريخ المذكور.

(١٧)

ص ٤٦٦ في صورة نسب آل زوين، الظاهر سقوط بعض الوسائط كما في المشجرات التي عندي و الصحيح هكذا: رجب بن علي ابن محمّد بن طالب بن عمار ثم الظاهر أن والد عمار اسمه مفضل لا فضل ثم أن عبدالله قد رسم في الكتاب مكبراً و الصحيح عبيدالله كما هو معلوم عند علماء النسب اه .



اعيان الشيعة ج ١١، ص ٥٧٠ - ٥٧٣ :

نقد الجزء التاسع = المجلد العاشر

جاءتنا النقود الأربعة الآتية من الفاضل السيد شهابالدين الحسيني نزيل قم:

(١)

في ص ١٤٩ في ترجمة صاحب **العمدة**، كونه من الإمامية ممّا لم يثبت مع كلماته في ص ١٧١ من **العمدة** في ترجمة مولانا سـيد الساجدين و غيرها و كونه تلميذ السيّد الجليل تاج الدين بن معية و كونه صهراً له لا يستلزمان تشيّعهُ، فكم له نظير و رأيت في كلمات بعض أنّه من الزيدية و بالجملة لا يظهر من كلماته ما ينبئ عن تشيعه .

أقول: في **عمدة الطالب** بعد ما ذكر الخلاف في أنّ أمّ زين العابدين* من ولد يزدجرد بن شهريار أو من ولد غيره قال: و قد أغني الله تعالى علي بن الحسين بما حصل له من ولادة رسول الله| عن ولادة يزدجرد المجوسي المولود من غير عقد علي ما جاءت به التواريخ. و لو اعتدوا بالملك فضيلة لوجب أن يفضلوا العجم علي العرب و قحطان علي عدنان و لكن ليس ذلك عندهم شيئاً يعتد به و قد لهج بعض العوام و كثير من بني الحسين بذكر هذه النسبة و قالوا جمع علي بن الحسين بين النبوة و الملك و ليس ذلك بشيء و لو ثبت علي ما عرفته ثمّ أنّ فاطمة بنت الحسين أمّ أولاد الحسن المثنى ابن الحسن بن علي بن أبي طالب فإن كانت ولادة كسري فضيلة فقد حصلت لأولاد الحسن أيضاً علي أن الحسن كان إماماً علي أخيه الحسين يجب عليه طاعته و لم يكن الحسين إماماً للحسن قط وهي الفضيلة التي يلتجئ إليها بنو حسن ان عرضوا بتلك الولادة أو بغيرها مما يقوله الإمامية اه. .

و لا يخفي أنّه ليس في هذا ما ينافي تشيّعهُ فهو ينكر أن تكون ولادة كسري تكسب زين العابدين* شرفاً و يقول أنّ الله قد أغناه عن ذلك بولادة رسول الله| و أمّا احتجاجه علي أفضلية الحسن بآته كان إماماً علي الحسين فظاهره أنّه نقل عن الغير بدليل قوله و هي الفضيلة التي يلتجئ إليها بنو حسن و قد

قال بعد ذلك و فضائل علي بن الحسين أكثر من أن تحصى أو يحيط بها الوصف و كلامه في كتابه في حقّ أئمة أهل البيت ^ يستدل منه علي تشييعه .

قال ثمّ أنّه يروي عن صاحب العمدة جماعة منهم: الشيخ الجليل أبو محمد الحسن الآذري صاحب كتاب في مشجرة النبي | و رسالة في نسب السيد محمد شاه البخاري صرّح فيهما بروايته عن صاحب العمدة و أنّه أخذ النسب عنه اه .

(٢)

في ص ١٤٩ في ترجمة المرعشي، قد ذكرتم عبدالله بن الحسن ابن الحسين الأصغر و الصحيح المعتمد عليه عبیدالله مصغراً و كان يقال لعبیدالله أميرالعارفين أمه دليره بنت مروان بن عيشة بن سعيد ابن العاص ثمّ قد سقط من قلمكم الشريف بين عبیدالله و الحسن واسطه وهو أبو الكرام محمد بن الحسن و الحسن كان يقال له الدكة قال العبیدلي في حقّه أبو محمد الحكيم المدني الفاضل المحدث مات بأرض الروم .

(٣)

في ص ١٧٨ لاوجه للتردد بين عبدالله مكبراً و عبیدالله مصغراً و الصحيح هو الثاني و هو عبیدالله الأعرج المشهور الذي وفد علي السفاح فأقطعه ضيعة بالمدائن نقدها كل سنة ثمانون ألف دينار .

و قال العبیدلي في حقّه: ذوالسيرة العظيمة و الأقدار الجليلة و العلم التام و الفضل العام اه .

أقول: و ينتهي إليه نسب جماعة من الأشراف و يقال لهم العبیدليون منهم أمراء المدينة المشرفة سابقاً و بيوت في العراق و إيران اه .

(٤)

ص ١٩٩ أحمد المحدث لم يتول النقابة بل ابنه الحسين هو
 أوّل من تقلّد النقابة زمن المسـتـعين، نصّ عليه في العمدة و
شرف الأسباط و بحر الأنساب لعميدالدين النجفي و **المجدي و لب
 اللباب و النفحة العنبرية** و غيرها اه .

أقول: ما ذكرناه هو الذي وجدناه في مسودة الكتاب و لا شك
 أنّه قد وقع فيه اشتباه ممن نقلنا عنه فقد وجدنا في **عمدة
 الطالب** ما لفظه: أما أحمد المحدث بن عمر بن يحيى ابن
 الحسين ذي العبرة فأعقب من الحسين النسابة النقيب وحده و
 كان أول نقيب ولي علي سائر الطالبين كافة ورد العراق من
 الحجاز سنة ٢٥١ هـ. فقد نسب إليه ما هو لابنه.



اعيان الشيعة ج ٥٤، ص ٦١ :

السيد احمد بن عبدالكريم الشيرازي

مرّ في محلّه و أرسل إلينا السيّد شهابالدين الحسيني
 الذّسابة نزيل قم: أنّه كان من تلامذة السيد مهدي بحرالعلوم
 و الراوين عنه، له تآليف و تصانيف كثيرة منها غير ما
 ذكرناه: تفسير القرآن الشريف، و شرح علي الشرائع، و شرح
 علي القواعد، و تعليقة علي خلاصة الحساب.

اعيان الشيعة ج ٥٤، ص ٦٢ :

المولي احمد بن عبدالله الخوانساري

مرّ في محلّه و أرسل إلينا السيد شهابالدين: أنّه كان من
 مشاهير أهل الفضل، له رسائل في علم الحروف، و كتاب الرحلة
 الي خراسان، و شرح علي ارشاد العلامة. ثمّ أنّ ملايو في ترجمته
 غلط و الصواب ملاير بالراء بلدة مشهورة بين همذان و عراق
 العجم.

اعيان الشيعة ج ٥٤ ، ص ٧٤ :

الآقا احمد ابن الآقا علي اشرف

مرّ في محلّه و كتب إلينا السيّد شهابالدين: أنّه كان من نوابع عصره في الأدب و الشعر و التاريخ و التفسير و الحديث، له تفسير لم يتم و كتاب الرحلة الي الحجاز و ديوان شعر و حاشية علي تفسير البيضاوي، قال: رأيت أكثرها بخطه عند أحفاده بطسوج وجدّه المولي عبدالنبي من نوابغ العلماء في الدولة الزندية و هو استاذ صاحب **رياض الجنة** الذي يروي عنه.

اعيان الشيعة ج ٥٤ ، ص ٨٦ :

الشريف احمد بن عيسي المهاجر

مرّ في محلّه و كتب إلينا السيد شهابالدين بما يأتي و ذكر أنّه اعتمد في أكثره علي ما كتبه إليه السيد محمّد بن عقيل العلوي نزيل سنغافورا المتوفي سنة ١٣٥٠ و هو أخذه من خط جدّه السيد عبدالله صاحب البقرة المتوفي سنة ١٢٦٥ و هو من خط جده محمّد مولي الدويلة قال: خرج احمد المهاجر من البصرة و معه ابنا عمه و أولاده فدخل مكة و صادف دخوله بها دخول القرامطة ثمّ يمّم احمد في سنة ٣١٨ بلاد اليمن فنزل بلدة الهجرين ثمّ جعل ينتقل و يتقلب في بلادها الي أن توفي بالحديدة و كانت ذريّته بها فلما خربت خرجوا منها الي بلدة سمل ثمّ إلي محل آخر و منه إلي بلدة تريم و استقروا بها من سنة ٥٢١ و أول من سكن بها منهم هو الشريف علي بن علوي خالع قسم و اخوه سالم ثمّ إنّ الشريفين الذين خرجا مع احمد المهاجر أحدهما هو محمّد بن سليمان بن عبيد الموسوي جد السادة آل الأهدل النازلين باليمن و حضرموت فنزل محمّد بن سليمان قرية مراوعة و بها أعقب و انتشر عقبه و الآخر منهما هو الشريف جدّ آل القديمي و بني البحر النازلين باليمن و نزل جدهم قرية سردود و كان احمد المهاجر مع هذين من علماء

السادة و رواية الحديث. قال: و قد ذكرت شرطاً من تراجمهم في كتاب مشجرات آل رسول الله | <انتهى>.

اعيان الشيعة ج ٥٤ ، ص ٩٦ :

السيد احمد ابن الآقا محسن الحسيني الأفطسي

مرّ في محلّه و كتب إلينا السيّد شهابالدين: أنّه ينتهي نسبه إلي الحسن الأفطس توفي في طهران و نقل إلي قم و دفن في رواق السيدة فاطمة له كتاب كبير في الفقه.

اعيان الشيعة ج ٥٤ ، ص ٩٧ :

السيد احمد بن محمّدباقر بن عنايةالله بن محمّد بن زينالعابدين الموسوي

مرّ في محلّه و كتب إلينا السيّد شهابالدين: أنّه هو السيّد احمد بن محمّدباقر الموسوي البهبهاني الحائري المذكور في الجزء التاسع ذف بصره في أواخر عمره و له تواليف كثيرة غير ما ذكرناه — لكنّه لم يذكرها — يروي عن جماعة منهم المولي لطفالله المازندراني و الميرزا محمدحسن الآشتياني و الشيخ زينالعابدين المازندراني و غيرهم.

اعيان الشيعة ج ٥٤ ، ص ٩٨-٩٩ :

المولي احمد بن محمّد التوني

مرّ في محلّه و كتب إلينا السيّد شهابالدين: أنّه يروي عنه أيضاً غير محمّد معصوم المولي غلام رضا الطبسي و المولي محمود الطبسي و المولي حسن الهروي و السيد محمّد مؤمن الخراساني و غيرهم. قال: و رأيت اجازاته لهم علي ظهر كتاب الكافي ببلدة سبزوار <انتهى>.

الآقا احمد بن محمّدجعفر بن محمّدعلي بن محمّدباقر البهبهاني

مرّت ترجمته في محلّها و كتب إلينا السيّد شهابالدين بما صورته: كان هذا الرجل من نوابج عصره في الفقه و الاصولين و الرياضيات و الفلسفة و العرفان و العلوم الغريبة و الشعر و الكتابة تلمّذ لدي العلامة بحر العلوم و صاحب **الرياض** و المقدّس البغدادي صاحب **المحصول** و الشيخ جعفر صاحب **كشف الغطاء** و غيرهم و يروي عنهم و رأيت اجازة سيدنا المحسن الكاظمي له و تاريخها ١٢١٧ و اجازة صاحب الرياض له كانت في تلك السنة و يروي عن صاحب **القوانين** أيضاً و عن المولي حمزة القايني نزيل طبس الذي كان من تلامذة العلامة السيد ميرزا مهدي الشهيد الخراساني، ولد الآقا احمد ببلدة كرمانشاهان في شهر محرم الحرام ١١٩١ و دخل الهند سنة ١٢١٩ و جعل يجول في بلدانها إلي أن دخل بلدة مرشدآباد سنة ١٢٢٤ ثمّ خرج منها إلي عظيمآباد و أقام بها و هو الذي أسس اقامة صلاة الجمعة علي طريقة الإمامية بها و لم تكن تقام بها قبل. و قد أرخ ذلك العلامة الفاضل السيد مهدي علي خان ابن المحسن ابن السيد غلام حسين مؤلف **سيرة المتأخرين في تاريخ السلاطين** بقوله من قصيدة:

از بس بوجد آمده تاريخ اين نماز
گفتند انس و جان يك قد قامت الصلاة

(١٢٢٤)

و ألف أكثر كتبه زمن اقامته بالهند و تأليفه كثيرة نفيسة منها: الكتاب الوحيد الذي سمّاه **مرآة الأحوال** و هو كتاب ألفه في الهند و أهداه إلي محمّدعلي ميرزا ابن السلطان فتحعلي شاه القاجاري و رتبه علي جزئين فرغ من تأليف الجزء الأول سنة ١٢٢٣ و ذكر فيه تراجم ذريّة المولي المجلسي و الوحيد البهبهاني و أقربائهما السببيين و النسبيين. قال فيه: اتّي أول من ابتكر جدولاً لذكر أقسام الشكوك الواقعة في الصلاة و أحكامها. و من تأليفه كتاب **قوت من لا يموت** في الفقه فرغ منه في لكهنؤ، و كتاب **الدرّة الغروية** في أصول الفقه

صنّفه في النجف الأشرف، و **شرح علي النافع** كتبه زمن اقامته ببلدة قم المشرفة، و **المحمودية** و هي تعليقة علي **الصمدية** لشيخنا البهائي، و **تنبيه الغافلين في الذب عن بعض علمائنا المتهمين بالتصوف** و اثبات براءتهم من ذلك كالفيض، و **شرح علي خلاصة البهائي**، و **تعليقة علي تفسير القاضي البيضاوي**، و **تفسير كبير** و غيرها. و عندي بعضها بخطه الشريف و علي ظهره تواريخ ولادة اولاده الكرام كالآقا محمّد ابراهيم العلامة المشهور و الآقا محمود العلامة العارف و الآقا محمّد و غيرهم و قد رُتبت مشجرة لذرية المولي الوحيد البهبهاني و ذكرت تراجمهم فيها علي سبيل الاجمال <انتهي>.

اعيان الشيعة ج ٥٤، ص ١٠٢:

المير السيد احمد بن محمّد حسين التنكابني

مرّ في محلّه و كتب إلينا السيّد شهاب الدين: أنّه ينتهي نسبه إلي السلطان علي كيا من الملوك الكيائية الشرفاء الزيدية ملوك جيلان و كان السيد احمد من أفاضل زمانه في العلم و الأدب. قال: و له ديوان شعر رأيت به بخطه عند بعض أحفاده الكرام <انتهي>.

السيد ناصر الدين احمد بن محمّد الحسيني السبزواري

مرّ في محلّه و كتب إلينا السيد شهاب الدين: أنّه كان من أفاضل علماء الدولة الصفوية له تواليف شريفة منها: **شرح لطيف علي احتجاج الطبرسي**، **شرح نهج البلاغة** لم يتم، **تفسير كبير**، **ديوان شعر**، و هو من بني المختار اسرة قديمة جليّة من العلويين ينتهي نسبهم الي عمر المختار ابي الفضائل بن مسلم الأحول أمير الحاج الفارس الأكبر ابن محمّد أمير الحاج ابن محمّد النقيب ابن عبيدالله الثالث ابن ابي الحسن علي الكوفي ابن عبيدالله الثاني ابن علي الصالح ابن عبيدالله الأعرج و أكثرهم بالعراق و منهم بنو ابي سبزوار و من أجلهم المير محمّدقا سم

السبزواري أخذ ناصرالدين و اخواه محمّد و عبدالله العلم عن جماعة منهم والدهم و قبورهم بتخت فولاذ و قيل في نائين و المعتمد الأول.

اعيان الشيعة ج ٥٤، ص ١٠٣:

احمد بن محمد الخفري

مرّ في محلّه و كتب إلينا السيّد شهابالدين: أنّه منسوب إلي خفر بلدة بفارس خرج منها جماعة. قال: و الحقّ أنّه كان عامياً ثمّ تشيّع، له تواليف كثيرة منها: **شرح زبدة الهيئة** للمحقق الطوسي و **شرح نهاية الادراك** للعلامة و غيرها **ما >انتهى<**.

اعيان الشيعة ج ٥٤، ص ١٠٥-١٠٦:

الميرزا احمد الوقار ابن الميرزا محمّدشفيح المعروف أبوه بوصال الشيرازي

مرّ في محلّه و كتب إلينا السيّد شهاب الحسيني: أنّه هو الميرزا احمد ابن الميرزا محمّدشفيح ابن محمّداسماعيل بن محمّدشفيح بن محمّداسماعيل و اسماعيل جدّه الأعلى كان من امراء الدولة الصفوية علي دشتستان من أعمال فارس و ابنه محمّدشفيح كان من امراء نادرشاه و والد صاحب الترجمة و هو الميرزا محمّدشفيح كان من نوابغ عصره في الأدب و الشعر و قصائده في رثاء سيّدنا الحسين × معروفة مشهورة توفي سنة ١٢٦٢ و أمّا الميرزا احمد فكان يتخلص في شعره بالوقار لا الوقاري كما ذكر في الكتاب. له ديوان شعر يتضمن عشرين ألف بيت، و كتاب **أنجمن دانش** بالفارسية علي نمط گدستان للشيخ سعدي، و كتاب **خسرو و شيرين**، و **كتاب في نظم قصة موسي** × و فرعون ستون ألف بيت، و **رسالة في ترجمة وصايا اميرالمؤمنين** × **إلي مالك الأشتر النخعي**، و **رسالة في ترجمة مائة كلمة من كلمات الأمير** ×، و **كتاب تاريخ المعصومين الاربعة عشر** لكته علي طرز عجيب ككتاب **عنوان الشرف** للمقري فائه رتبّه علي

ثمانية علوم فان قريء علي المعتاد فهو تاريخهم ^ و ان قرئ
 أوائل السطور فتخرج الهيئة و بغيره فالصرف و النحو و هكذا،
 و كتاب العشرة الكاملة في مقتل الحسين* رتبته علي عشرة
 مجالس، و ترجمة المنظومة للسبزواري في الحكمة بالفارسية
 نظماً، و شرح رباعيات الأديب المحتشم الكاشاني، و الرحلة من
 شيراز إلي أبي شهر، و أهبة الأديب عربي علي نمط ريحانة الأدب
 ألفه باسم طهماسب ميرزا القاجاري، و مجالس الألسنة و محافل
 الأزمنة علي طرز كشكول البهائي، و الرحلة إلي الهند. و جاء
 في ترجمته من ج ٩ بعد ذكر المثنوي و ألف كتباً غيره لا وجه
 لهذا التعبير؛ لأنّ المثنوي ليس من تأليفه <انتهى>.

اعيان الشيعة ج ٥٤، ص ١٠٧:

الميرزا احمد العطار

مرّ في محلّه و كتب إلينا السيّد الشهاب الدين ما صورته: هو
 العالم الفاضل الرياضي له: كتاب في التشريح، و شرح علي
 الصمدية، و ديوان شعر و رأيت بعض كتاباته و فوائده بخطه
 الشريف في طهران <انتهى>.



کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی
 مرعشی نجفی & منتشر کرده است:

نامه های ناموران

گنیده ای از نامه های رجال دینی و علمی
 به حضرت آیت الله العظمی علامه سید شهاب الدین مرعشی نجفی

در بردارنده
تصویر دستنویس
بیش از هزار
نامه که رجال
دینی و علمی از
مراجع تقلید، شخصیت‌های بزرگ حوزوی و دانشگاهی، محققان و نویسندگان شهیر
از ایران و کشورهای دیگر به مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی & نگاشته‌اند.

سفرنامه حجاز و عتبات حسام الشعراء مشتری

به کوشش میرمحمود موسوی

مقدمه مصحح

بدون تردید یکی از منابع مهم در شناسایی حوادث تاریخی و سرگذشت سرزمینهای مختلف، سفرنامه‌ها هستند و چه بسا فرهنگهای خرد و کلانی که به وسیله سفرنامه‌ها، به اقصی نقاط جهان گسترش یافته‌اند.

سفرنامه حاضر، گزارش روزانه سفر حسام الشعراء مشتری است که در دهه آخر شعبان ۱۲۹۷ از طهران آغاز و در دهه اول محرم ۱۲۹۸، به پایان رسیده است.^{۲۰} وی با طی منازل متعدد، به مکه مکرمه و سپس به عتبات عالیات رسیده و در برگشت، از طریق شمال عراق و کرمانشاه، به طهران مراجعت نموده است. مشتری در حین گزارش سفر خود، فراخور اماکنی که از آنجا عبور کرده و یا وقایعی که بر وی رخ می‌داده، اشعاری از سروده‌های خود یا دیگران را ضمیمه نموده و در انجام سفرنامه، این گزارش را به طور خلاصه و به صورت نظم، برای فرزند خود عبدالوهاب، در مشهد ارسال نموده است.

زندگینامه مشتری:

۱. اسامی منازل طی شده بدین ترتیب است:

حرم حضرت عبدالعظیم حسنی ×، کناره‌کرد، حوض سلطان، قم، لنگرود، سنسن، کاشان، قهرود، سو، مورچه‌خوار، اصفهان، مرغ، معیار، قمشه، مقصود بیدک، ده‌کرد، امامزاده اسماعیل، زرقان، شیراز، خوان‌زینان، میان‌کتل، کت‌مارج، کنارتخته، نهردالکی، اسفندونی، احمدی، بوشهر، بندرعباس، جدّه، بهیره، سعیدیّه، مکه، مدینه، رجبه، نجف، خوان‌شور، کربلا، مسیّب، کاظمین، بغداد، یعقوبیه، جزانیه، سامرا، شهبان، قزلرباط، خانقی، قصرشیرین، کربلا، هارون‌آباد، ماهی‌دشت، کرمانشاه، بیستون، صحنه، فرسفج، نهنج، دیزآباد، سیاوشان، جهرود، قم، حوض سلطان، کناره‌کرد و حضرت عبدالعظیم.

محمدابراهیم طوسی خراسانی، معروف به حسام الشعراء و متخلص به مشتري (م ۱۳۰۵ق) است؛ پدرش شیرازی بوده و از طرف مادر با چهار واسطه، به میرزا طاهروحید، که وقایع نگار شاه طهماسب صفوی بوده، می‌رسد؛ او به سال ۱۲۷۰ق، به طهران آمد و از شعرای دربار گردید. طبعش در انشاء قصائد ماهر و زبانش به هجو و هزل آلوده بوده و به همین سبب، رونق وی در دربار زیاد گشته و ناصرالدین‌شاه او را به هجو حضوری وامی‌داشته و گاهی هم برای تفنّن و تفریح، این شاعر و چند شاعر دیگر را به مهاجرات حضوری وادار می‌کرده و گویند که در اثر امر به این که مشتري با عباس فروغی و سرورخوانساری، بایستی به دربار آیند و یکدیگر را هجو نمایند، فروغی بیمار گشته و پس از ده روز، چشم از جهان فرو بسته و سرور هم به خوانسار گریخت و خود مشتري فوت عباس فروغی را از ترس زبان وی، در یکی از اشعار خود آورده است.

وی دارای تألیفاتی است که از جمله آنها می‌توان به *فضائل العشق*، *هجو معلم خانه*، *هجو بغداد*، *مرآت العشق* و *مصباح الحسن*، مثنوی *انیس المشتاقین* و *دیوان شعر* اشاره کرد که نسخه‌ای از دو مورد اخیر در کتابخانه ملی ملک و چندین نسخه از دیوان وی در کتابخانه‌های مجلس شورایی اسلامی^{۲۱}، دانشگاه طهران^{۲۲}، آستان قدس رضوی^{۲۳} و ملی ملک^{۲۴}، نگهداری می‌شود.

سفرنامه حاضر، به خط مؤلف و به شماره ۱۳۱۰۲ در کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی & نگهداری می‌شود و در فهرست کتابخانه مذکور جلد ۳۳ ص ۲۰۳-۲۰۴ معرفی شده و به نظر می‌رسد

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳، ص ۴۱۵.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه طهران، ج ۱۲، ص ۲۷۸۸ و ج ۱۵، ص ۴۱۸.

۳. فهرست نسخه‌های آستان قدس رضوی، ج ۷، ص ۵۱۱.

۴. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۳، ص ۴۶۶.

تنها نسخه‌ای است که در دست می‌باشد. گرچه گزیده‌ای از بخش‌های منظوم آن همراه دیوان وی آمده و بخشی نیز در ضمن *شمس المناقب*، که سروده‌های استاد وی، میرزا محمدعلی خان سروش (شمس‌الشعرا اصفهانی) است، به وسیله خود مشتری به سال ۱۳۰۱ق، چاپ سنگی شده است.

همچنین گفتنی سفرنامه حج مشتری که به نظم فارسی است اخیراً نیز در مجموعه «پنجاه سفرنامه حج قا جاری» ج ۴ صص ۴۱۵-۴۳۵ به کوشش رسول جعفریان به چاپ رسیده است.

نسخه حاضر شامل ۱۳۵ برگ جیبی است که در میان برگ‌های ۶۱ و ۶۲ نزدیک به ۳۰ برگ سفید مانده که باید گزارش مراسم حج و زیارت‌های مدینه در آن می‌آمده که متأسفانه نانوشته مانده ولی در آخر نسخه گزارش مختصر و منظوم کلی سفر خطاب به فرزند مؤلف درج شده که آنهم ناقص است و تا گزارش روز عید قربان را در بر دارد.

بدینوسیله از تولیت محترم کتابخانه بزرگ حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی &، که تصویر این نسخه را در اختیار این جانب قرار دادند، تشکر و قدردانی می‌نمایم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین.



هوالتشان

دسپاچہ کتاب

روزنامہ سرکاری زیر اہم و نذر قید لکھنؤ عہدہ انجمن التعلیم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

محمد کی برسی فیصلہ قریب : توقع کرشیدہ لکھنؤ

محمد کی خود قدم زدن بر سر پریم : وزارت مع عدوہ لکھنؤ

محمد کی عہدہ زہرا دارا : ذرات کونیا در لکھنؤ

سیاسی و سماجی فوج و دہانج بر بیان فوج لکھنؤ

فتح و فتحیان و جنتہ الغم و زین لکھنؤ

محمد و نیشی کہ لولوح انوار لطف و کرم از طواع بیع

با عزمش در آسمان محمد ہم در خشدین بزرگش بر کواہ

کک الملو کہ است توانا کہ دست قدرتش صریح و بیع

در بیع افلاک را پی و در خطا الت و در بطولات و بیع

کو و السماء و ما بديها و غمہ و درش صغیرین

بقصدہ بولون و دروغ ریفہ شتہ فانظر و انقاد

و حمد اللہ کہ فی عجی لارض بعد و نعمها لکبر

ہر نور را در دست خستہ و در غم صوبی کہ فکونش در

و الشمس تجرعی لسنقیر لھا فالك تقدیر العین

آغاز سفرنامه حجاز و عتبات حسام الشعراء مشتري، نسخه
شماره <۱۳۱۰۲>، كتابخانه آيتالله العظمي مرعشي نجفي &

هو المستعان

ديباچه كتاب

روزنامه سفر حجازيه اين عبد ذليل قليل البضاعه ابراهيم المتخلص بمشتري

بسم الله الرحمن الرحيم

حمدي که بر صحايف اطباق توقيع برکشیده که
نه فلک الکبرياء لك
حمدي که خود رقم زده بر و آن را زهيچ حادثه ممکن
صفحه قدیم نگشته حک
حمدي که عاجزند ز بهر ذرات و کاینات در آن حمد
اداي او يك به يك

سپاس و ستایش که فوايح و روايح ريحان بلاغتش در گلشن
{فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّاتٌ نَّعِيمٌ} ^{۲۵} وزیدن کرد؛ حمد و نیایشی که
لوامع انوار لطف و کرم، از طوالع روح با عروجش، در آسمان
جود و همم، درخشیدن پذیرد، نثار بارگاه ملك الملوكي است
توانا، که دست قدرتش، قصرمنيع و سطح رفيع افلاك را بي واسطه
آلت و رابطه ملالت، برافراشته که {وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنِيهَا} ^{۲۶}
و خامه قدرتش، صفحه زمین را به نقشهای ملون و موشح

۱. واقعه، ۸۹. ۲. شمس، ۵. ۳. روم، ۵۰.

برنگاشسته {فَانظُرُوا أَلِي آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا} ٢٧ و گوی زَرین مهر منور را مدور ساخته و در خم صولجان کن فیکونش انداخته {و الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ} ٢٨ و خیاط ارادتش، جرم سیمین بدرمنیر را تکمه دار بر کرده سپهر فیروزه فام، به رشته ارتباط بدوخته {وَ الْقَمَرَ قَدْرُنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ} ٢٩، و راق حکمتش، صحایف اوراق افلاک را به کواکب رخشنده، تزیین داده {إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ} ٣٠ و مشاطه قدرتش، طلعت شاهدان بساتین را به رنگهای الوان، آئین بخشیده {إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا} ٣١ و نگاران {لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ} ٣٢ را از وراي تتق آب و گل، بنظاره عالم جان، اشارت نموده که {إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً} ٣٣.

مقدري که زآثار صنع کرد	سپهر و مهر و مه سال و ماه
اظهار	لیل و نهار
بر آسمان وزمین آنچه در	بود تمام طفیل وجود هشت
وجود آورد	و چهار

١ .یس، ٣٨ . ٢ .یس، ٣٩ . ٣ .صافات، ٦ . ٤ .کهف، ٧ . ٥ . تین، ٤ . ٦ .بقره . ٧ .در منابع یافت نشد .

نخست ابوالبشر را جواهرِ زواهرِ معارف، در گنجینه سینه،
 ودیعت نهاد؛ آن‌گاه نوبتیان عنایتش، نوبت پنجگانه، بر بام
 عبودیت، نواخته؛ هر يك از عباد را به کلام {اِيَّهَا الْمُؤْمِنُونَ
 احَبَّ الي من يسبِّح المقرَّبون} ^{۳۴}، سرافراز ساخته، قلب هر يك را
 به نور عشق خود، روشنی بخشیده و چاشنی محبت، به کامشان
 رسانیده.

نور عشق است که بر	پس از آن بر همه کون و
عالم جان تافته است	مکان تافته است
عشق آن طرفه همایی است	سایه دولت او بر دو
که از اوج شرف	جهان تافته است
عکس معشوق بهر دیده	همچو خورشید که بر آب
گریبان شب و روز	روان تافته است

از آنجاست که دانایان عالم محبت در این معنی فرموده‌اند:
 مولوی:

عاشقی گر زین سر و گر زان	عاقبت ما را به آن شه
سر است	رهبر است

در انجمن ملک و بزم ملک، نه از عشق خبری بود، نه از
 محبت اثری؛ آن دم که آدم، قدم بر تخت شهود نهاد، هیهوی
 عشق بلند کردند؛

خواجه:

جلوه‌ای کرد رُخس دید ملک عشق	عین آتش شد از این غیرت و بر
نداشت	آدم زد
مدعی خواست که آید به	دست غیب آمد و بر سینه نا
تماشاگه راز	محرم زد

ملائکه به سجودش مأمور شده، تقرّب یافتند؛

مثنوي مولوي:

عشق در دلشان بیامد در	چونکه بنمودند آدم را
وجود	سجود
تا ابد در خدمتش	ره بحق زان جان جانان
بشتافتند	یافتند
ره نشد کس را بقرب	جان آدم تا نگرید
کردگار	آشکار
زو کلید هر دو عالم شد	ره پدید آمد چو آدم شد
پدید	پدید

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
 ثنا و نیایش بی‌نهایت نثار بارگاه پادشاهی جلت عظمته، که
 بحار عظمتش، چنان نامتناهی [است]، که سفاین عقول بشری را
 به کرانه اش راه نه {و لایحیطونَ بهِ علماً} ۳۰ و صحرائی جلالتش،
 بدان مرتبه بی‌پایان، که ساکنان عرصه ملکوت را طی آن،
 ممکن نه؛ قطعه:

خاک ره را کیمیا	ای گل آدم به
از مهرانور ساخته	خمرجان مخمر
	ساخته
تا مشام یک تن از	صدهزاران جان بر آتش
بویش معطر ساخته	سوخته عشقت چو عود
گنج وصلت بی‌زر و گوهر	مفلسان عشق را در
توانگر ساخته	وادی فقر و فنا

جواهر زواهر صلواتِ زاکیات، نثار روضه پر نور خواجه
 کاینات؛

کوس پیغمبریش بر زبر هفت	کار فرمای نه افلاک محمد
اورنگ	که زدند
این یکی نیشکر و آن دگری گشت	منکر و معترف فضلش آمد دو
شرنگ	نبات

و منقبت بي‌پايان بر ابن‌عمّ و دامادش اميرمؤمنان علي ابن
ابي‌طالب؛

اميرالمؤمنين حيدر كه هستند آفرينش قطره اي و بر
سپه‌سالار پيغمبر از بحر احسانش اولاد
غلام هندي و رومي بدین‌سان بنده خرمان كه فردوس امجدادش،
نباشد خواجه خود را است ويرانش صلوات‌الله
عليهم
اجمعين؛

جهان به دريا ماند چهارسو علي و آتش بر وي سفينه‌هاي
زده موج نجات
زمانه چون ظلمات است کس بدر مگر به مشعلۀ نورشان از اين
نرود ظلمات

اما بعد چون اين نوآموز دبستان سخن و بنده استادان کهن،
محمد ابراهيم المتخلص بمشتری الطوسي، از عنایت و تفضلات
الهي و جايزه و صلات پادشاهي و ساير خداوندان نعمت، خود را
مستغني و مستطيع دید، به فحواي {وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ
مَنْ اسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا} ^{۳۶}، دامن همت بر کمر زده، به جهت
زيارت و طواف بيت الله و بيت الرسول | مصمم گرديد؛ اطمینان
خاطر را از ديوان افصح الشعرا خواجه عليه الرحمه، تفأل
زدم؛ چنين فرمود:

خوش‌خبر باش اي نسيم که به ما مي‌رسد زمان
شمال وصال
سايه افکند حاليًا شب تا چه بازند شب روان
هجر خيال
يا برید الحمي مرحبا مرحبا
حماک الله تعال تعال

خرسند گشته با رأي زرّين و عزمي متين، در عشر آخر شهر
شعبان ۱۲۹۷، از دولت سراي قبله السادات، كهف الحاج، حاجي

میرزا جواد آقا، که منزل بود، مصمم راه شدم، با جمعی از آقایان که حضور داشتند، وداع نمودم، جناب حاجی آقا دعای سفر قرائت فرمودند.

خجسته حال و فرخ فال و کسی را کانچنان مولا
 خورش راهبر باشد دعا خوان سفر باشد
 به امید خدا در اگر دور سپهرم یار
 کعبه خواهد شد و بختم راهبر باشد
 ثناخوانش

پنجشنبه بیست و هفتم شهر، با قلبی شاکر و جسمی صابر و لسانی ذاکر، به حضرت شاهزاده واجب التعظیم، امامزاده عبد العظیم، نقل تحویل کردم.

[شاهزاده عبد العظیم]

منزل اول: شاهزاده عبد العظیم، يك فرسخ.

کردم هزار شکر به درگاه کز ملک ری به کعبه بسته گشت
 کردگار بار
 منتپذیر بخت شدم کاندین با عز و باسعادت آمد
 سفر معین و یار
 توفیق آسمانی و تأیید اینک مرا رفیق ره استند و
 ایزدی غمگسار

ولی نعمت حقیقی، آقای میرزا محمد سین آقا و میرزا محمد و میرزا غلامعلی و آقای میرزا کاظم و میرزا ابوالحسن معلم و میرزا علی ناظر، به مشایعت آمده بودند؛ مجدداً وداع کرده، در چهار ساعتی شب جمعه، بعد از زیارت حضرت عبد العظیم*، با مادر میرزا محمد خدابندلو، که نمی دانم سوهان روح خواهد بود یا مایه فتوح، در کجاوه نشسته، پسرش و حاجی بابای عرب تعزیه خوان هم، رفیق راه و سرنشین هستند، به طرف کناره کرد رانیدیم؛ پنج فرسخ راه است؛ يك ساعت از روز گذشته به منزل رسیدیم.

در آن طرفه منزل چو
کارآگهان
دراز اوفتادیم با همرهان
جز اندیشه طی راه
نبودم خیال آشکار و نهان
صواب

[کناره کرد]

منزل دوم: کناره کرد، پنج فرسخ.

جمعه بیست و هشتم شعبان، تا شب در کناره کرد بودیم. در صحرا بعضی چادر زده بودند. گویا از صبیّه‌های مرحوم فخر الدوله، عمّه شاه بود، که ایشان هم با دستگاہی به مکه معظّمه مشرف می‌شوند با عمله جات زیاد.

منعم به کوه و دشت و
بیابان غریب نیست
هر جا رسید خیمه زد و
بارگاه ساخت

دو ساعت از شب گذشته، روانه راه شدیم؛ مالهایی که کرایه کرده ایم، از حاجی کریم صراف شیرازی است؛ ده قاطر هم از وجوهات جدید الضرب دارالخلافة، که به امین سلطانی معروف است، بار دارند، مگاری^{۳۷} به شیراز می‌برد، صبح آفتاب طلوع کرد، به حوض سلطان رسیدیم. انصافاً مالهای رهواری است. زود آمدیم، چند نفر خرسوار، بار افکنده بودند، گفتند: در سعد آباد خرابه، جوانی را دیدیم که کشته بودند؛ (مصراع: چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد).

[حوض سلطان]

منزل سیّم: حوض سلطان، چهار فرسخ.

شنبه بیست و نهم، منزل حوض بود؛ هوا گرم، برکه بی‌آب، قافله زیاد که به قم و کاشان و اصفهان و شیراز و عتبات و مکه می‌رفتند، اجتماع داشتند. هندوانه و خربزه بی‌مزه

۱. کرایه دهنده چار پایان.

فراوان، همان ساعت آوردند، گلوهاي خشك، تر شد؛ همراهان
بعد از خوردن، پشيمان شدند، چرا خریدند.

خوش باد دل كسي كه بي بوك با كفّ گشاده روي آرد به
و مكر سفر

بر خوان نوال خود بيگانه و خویش را به هر
صلایي بزند راهگذر

ماه سلخ^{۳۸} ندارد و شب غزّه^{۳۹} رمضان المبارک است. باید
سر راست به قم برویم. يك ساعت و نیم به غروب مانده، از
حوض بار کردیم، با وجودي که در كجاوه بودم و مال خوب مي
رفت، خستگی دست داد؛ طلوع آفتاب به حضرت معصومه سلام الله علیها
رسیدیم؛ در کاروانسرای بیگدلی فرود آمدیم. چون غزّه ماه
مبارک است، دكانها را باز نکرده اند هنوز؛ بعد از ظهر به حرم
مشرف شده، به همه دوستان دعا کردم. قطعه:

خوشا هوای خرم شادی فزای گویی سرشته مشک ختن با
قم هوای قم

یکره به چشم دل نظر کن که عرش خدای در حرم
بنگري کبریای قم

در باغ خلد فخر کند از خوبی و طراوت و لطف
آدم صفي وصفای قم

در مشهد مقدس و قم نور جانم فدای مشهد باد و
واحدند فدای قم

ای مشتري حیات ابد گر هر روز و شب بگوي مدیح و
طلب کنی ثنای قم

[قم]

۲. ماه سي روزه نيست.

۳. اول ماه.

منزل چهارم: قم، نه فرسخ.

یکشنبه غره رمضان المبارک را در حضرت معصومه، به زیارت شام کردم. امانت آقای میرزا محمدحسین را دادم [به] پسر سلیم بیک، به صاحبش برساند. در قم عنان اختیار مخارج سفر را به میرزا محمد، پسر پیرزال هم کجاوه واگذار کردم؛ (مصرع: تا چه کند همت والای او)؛ نماز مغرب [و] عشا را در حرم محترم خوانده، به منزل مراجعت شد؛ سحر وقت اذان، بار کرده، از شهر قم بیرون آمدیم، دو فرسخ و نیم آمده، مگاری بار انداخت.

[لنگرود]

منزل پنجم: از قم تا لنگرود دو فرسخ و نیم بود.

هنوز چیزی از روز دوشنبه، دوم ماه روزه، نگذشته بود، که با همراهان، قطعه:

لنگر افکندیم اندر لنگه	بیغم و آسیب و رنج
رود	روزگار

برلب جویی پر از آب زلال	زیر شاخ بید و بادام و
	انار

طعنه میزد آب جو بر سلسبیل	داشت خاکش نکهت مشک تثار
از پی آسودگی اهل دل	خوب جایی بود خاصه این
	دیار

نیم شب ناگاه میر	زد صلا ای قوم بربندید
قافله	بار

الحق منزل با صفایی بود لنگرود؛ شب را هم تا دو بهره گذشته، خوابیدیم؛ آنگاه بار کرده، نزدیک ظهر به منزل رسیدیم؛ لنگرود تا سن سن منزل هفت فرسخ بود.

[سن سن]

منزل ششم: از لنگرود تا سنسن هفت فرسخ بود.

سه شنبه سیم ماه رمضان در سن سن بودیم؛ اینجا در جمع کاشان است؛ مخروطه است. گویا سن از زراعاتش بهره نبرده، به عمارات و بناهایش ضرر رسانیده، که به این اسم مشهور شده؛ غیر از این، وجه تسمیه گویا نداشته باشد. سه ساعت از شب گذشته قافله راه افتاد. از سن [سن تا] کاشان، منزل هفتم، پنج فرسخ بود.

[کاشان]

منزل هفتم: از سن سن تا کاشان پنج فرسخ بود.

چهارشنبه چهارم ماه مبارک، وقت طلوع آفتاب، وارد کاشان شدیم. لراقمه:

اي خوشا کاشان و کاندر اینجا درد
جان پرور هواش من باشد دواش

حسب حال مشتري در خوب فرموده است
مثنوي الحق مولوي

مولوي:

گفت معشوقی به عاشق کی فتا
تو به غربت دیده ای بس شهرها

پس کدامین شهر از آنها خوشتر است
گفت آن شهری که در وی دلبر است

لراقمه:

عشق دیدار مہی سوي کاشانم
نامهربان کشید آخر عنان

مولوي:

غیر تسلیم و رضا در کف شیر زر
کو چاره ای خونخواره ای

عقل رفت آنجا که عشق هم تحدّیت باد بر
 فرموده بود وي هم درود
 رشته‌اي بر گردنم مي‌کشد هر جا که
 افکنده دوست خاطر خواه اوست

حدیث گرفتاري من، نگفتني است و حکایتش نشنفتني^{۴۱}. منظوري در کاشان داشتم، به مناسبت ماه مبارك رمضان؛ از قرار تفصیل يك جلد کلام الله مجید مترجم، يك جلد زاد المعاد^{۴۱}، يك جلد دیوان خطي خواجه، يك جلد توحید مفضّل^{۴۲}، يك جلد اندرز قابوس^{۴۳}، يك جلد زاد المسافرین^{۴۴}؛ مصرع: از آن خود يکي زرد چهره لاغر به؛ نیازی یادگار داده با هزار درد و داغ و دیده اشکبار، وداع نموده، غروب آفتاب از کاشان، پریشان حال، همراه رفقا بیرون آمدم.

بر مرکب آرزو گر با غم عشق
 سوار آید دل سازگار آید دل
 گردل نبود کجا وطن ور عشق نباشد به
 سازد عشق چه کار آید دل

فرخی:

عاشقي چیست کار هیچکس را بلای
 بی بنیاد عشق مباد

-
۱. گویش عامیانه نشنیدني.
 ۲. از تألیفات علامه مجلسي & که به اسم سلطان حسین صفوی در ۱۱۰۷ قمری تألیف کرده است. الذریعة، ج ۱۲، ص ۱۱.
 ۳. از امام صادق × که به مفضل بن عمر جعفی خطاب شده است. الذریعة، ج ۴، ص ۴۸۲.
 ۴. تألیف علی اکبر مدرس خراسانی شیرازی که به نام اندرزنامه نیز آمده است. الذریعة، ج ۱۲، ص ۲۰۱.
 ۵. کتابهای متعددی به این نام در منابع آمده است.

دست از جان و دل هر که اندر

بباید شست کمنند عشق افتاد

با بلاهاي عشق و با تن بباید به

غم دوست سختي پولاد

در کجاوه با آنکه شب مهتاب و راحت بودم، از افسردگی خوابم نبرد. يك ساعت از روز گذشته، به قهرود رسیدیم میان بیشه و کنار نهر آب و زیر اشجار، فرود آمدیم، جمعیت هم زیاد بودند. از کاشان تا منزل قهرود، هشت فرسخ بود.

[قهرود]

پنجشنبه پنجم ماه مبارک، در منزل قهرود به سر بردیم، با آنکه بسیار جای باصفای خوشی بود، متصل این شعر را می خواندم:

ما را به سر باغ و بوستان هر جا که تویی تفرج
نیست آنجاست

قدری زیر درختان خوابیدیم، رفع خستگی شد. حاجی بابای عرب، زمزمه بنیاد کرد و چون صوتخوش دارد، خواهش کردم این شعر را بخوان:

عاشقی خانه بر	بیخودانه به جهان
انداختن است	باختن است
هر شبی بیشه عشاق	باسحر سوختن و
چو شمع	ساختن است
سر میفراز که در	اولین پایه سر
چنبر عشق	انداختن است

خواند غزل را، تمام هجران یارک کاشان و غمگساران طهران، خیلی تأثیر کرد، آن روز به وسوسه خیالی، شب شد. اهل قهرود بیشتر مگاری و مالدار هستند. چهار و نیم از شب گذشته، از آنجا به کجاوه نشسته، راه افتادیم؛ تا سوش فرسخ بود.

[سو]

جمعه ششم ماه رمضان المبارک، به منزل سو رسیدیم؛ زیر درختها و جوی آبی جاری، فرود آمدیم. از حاجیان اشتهاردی و قزوینی نیز، جمعی آنجا آشنا شدند که به مگه می‌روند. خواهر بزرگتر مادر میرزا محمد، از ابیانه^{۵۰} با جمعی از دختر و پسر و نوه و نتیجه و داماد و عروس و مرغ و خروس و کره و بزّه و کشک و خیک روغن و طغار ماست و نخود و کشمش و زردآلو و جوز و قند و سنجد، به دیدن خواهر و خواهرزاده آمدند، گوسفندی کشته شد، گرسنه‌ها زنده شدند، تا شام حرف از گاو، خر، و کود باغ و کرد زراعت بود آبگوشت سیورساتی خورده شد، آنها رفتند، ما هم به راه افتادیم.

لراقمه:

گریستند چنان آن دو خواهر
که چشمه‌اشان گفתי دو چشمه
محزون
سار خون

یکی دو گیسوی ابلق همه
یک‌یکی کشید فغان همچو ابر
بکند از بیخ
در کانون

میرزا محمد بیک، سوغاتیها را ضبط کرد؛ آلو بخارا و کشمش و پنیر را پنهان نمود، دوغ و ماست و سرشیر را ظاهر باطن کرد، دوغی خورده شد، شب در کجاوه خواب کردم، تا اینجا شش فرسخ بود.

[مورچه خوار]

شنبه هفتم ماه رمضان المبارک، منزل در مورچه‌خوار بود؛ دو ساعت از روز گذشته، منزل رسیدیم، میرزا محمدبیک امروز فیس پیدا کرده چون که از مخلفات خاله نخاله، مفرش خود را سنگین می‌بیند، با ما سرسنگین شده، علی‌الرسم سماور را آتش نینداخت، با آنکه از قسمت خرج معاف است.

ناصر خسرو:

۱. بخشی از نطنز کاشان.

هر که بود سفله همچو	گاه بنالد به درد و گاه
گرسنه گربه	بخزد
تاش همی خوار داری و ندهی	از تو چه فرزند مهربانت
چیز	نبرد
هر که چیزی بدست کرد و قوی	گر تو بدو بنگری چوشیر
گشت	بغزد

گفت: خسته‌ام؛ در حجره کاروان‌سرا خوابید با مادرش. من بیرون آمدم به تماشای آبادی مورچه‌خوار؛ در چاپارخانه^{۴۶} دیدم یکی از دوستان اهل کاشان، از اصفهان برگشته است؛ با ایشان صحبت در پیوستیم، پیر مردی رسید، وجه تسمیه آن منزل را پرسیدم؛ با کمال فصاحت حکایت کرد.

حکایت: در عهد حضرت سلیمان × اهل اینجا طغیان کردند و سیورسات به حشم سلیمانی ندادند، از مصدر جلالت نبی‌اللهی فرمان صادر شد به مورچگان که آنچه غلات در انبارهای اهل این زمین است، از زیر خاک به صحرا بردند، دو تل بزرگ شد، اکنون هم به هیئت همان حبوبات از جو، گندم، نخود، ماش، ارزن، باقلا و عدس، کلاً ریگ است؛ اهل اینجا یک بار فریاد برآوردند: مورچه خورد؛ از آن عهد تا حال به همان نام منسوب است. این دو شعر مرتجلاً^{۴۷} گفته شد. تنبیه:

ای که بر خود نازی و بر غله	مینندیشی چرا یک ذره از
و انبار و مال	یوم النشور
خویش را فربه نمایی و غله‌ها	تا شوید آخر نصیب و قسمت
را گرد کن	هر مار مور

۱. ایستگاه تعویض اسبهای پیک رسانی، که در قدیم در کنار جاده‌ها ساخته می‌شد.

۲. بدون مقدمه.

مورچه‌خوار، جاي خوش‌آب و هوایي است. نماز مغرب و عشا را خوانده، بطرف اصفهان روانه شدیم. گرمی هوا با آنکه باد خنک زده، کم نشده است. تا اصفهان هفت فرسخ بود.

[اصفهان]

یکشنبه هشتم ماه رمضان المبارک، اول آفتاب وارد شهر شدیم. مگاری مگار کوچه به کوچه، کوبه کوبه، مالها را هی کرد، آخر در کاروانسرا [ی] خرابه‌ای که نسبتش را به هندوها میدادند، فرودمان آورد. وجوهات سگه جدید و بدره‌ها را در يك حجره که نه سقف داشت، نه دیوار، بر روی هم چید. شنیده بودم ولی به چشم دیدم که گنج در ویرانه است؛ مصرع: شنیدن کی بود مانند دیدن. سایه‌ای نداشت که استراحتی کنم. به تماشای بازارها و دکاکین و سایر جاها بیرون آمدم، همان نزدیکی، مدرسه خوبی بود، می‌گفتند از جدّه کوچک^۸ است؛ به طرز مدرسه‌های مشهد مقدس ساخته‌اند؛ برای ادبای خوشگذران، خوب جایی است. از آنجا به میان بازار و مدرسه جدّه بزرگ^۹ رفتم، تماشا کردم، بسیار با روح بود. میرزا اخترخاسانی را طغرل گفت: اینجا اطاق دارد. آشفته اصفهانی را هم آنجا ملاقات کردم. وقت نماز جماعت و موعظه از میدان شاه به مسجد شاه^{۱۰} رفتم عالی‌قاپو^{۱۰} را هم از دور تماشا نمودم؛ انصافاً عجب مسجدی است، صغویه ساخته‌اند، نمونه‌ای از بهشت است؛ اگر

۱. این مدرسه از جدّه شاه عباس دوم است که به سال ۱۰۵۹ق ساخته شده و به علت کوچک بودن صحن آن به این معروف شده است.
۲. این مدرسه که در بازار اصفهان واقع شده نیز از جدّه شاه عباس دوم است که به سال ۱۰۵۸ق بنا گردیده و به علت بزرگی صحن آن به این نام مشهور گشته.
۳. یا مسجد عباسی که در جنوب میدان شاه واقع شده و به خاطر انتساب به شاه عباس اول به این نام مشهور شده است.
۴. نام قصری است در میدان شاه اصفهان که در غرب میدان شاه واقع شده و از بناهای سلاجقه و تیموریان می‌باشد که بدست شاه عباس صفوی تکمیل شده است.

شرح بنای آنجا را بخوایم بنگارم، دفتری جداگانه می‌خواهد و مثنوی هفتاد من کاغذ شود، ولی در ماه رمضان، تماشای مسجد شاه طهران،^۲ دخل به هیچجا ندارد؛ از این ولایات ندارد چه قم، چه کاشان، چه اصفهان. میرزا ابراهیم محرز جناب حاجی شیخ محمدباقر را که از اقوام والده است، دیدم، مرا برای شب وعده گرفت. از مسجد، منزل مراجعت کرده، از رفقا اذن گرفته، خانه میرزا ابراهیم رفتم. دوشنبه نهم ماه مبارک در اصفهان برای ناتمامی اسباب سفر از قبیل چادر و مشک طناب و چیزهای دیگر لنگ بودیم. روزه که نداشتم، دو ساعت از روز گذشته میرزا کیوان به دیدن آمد، همراه ایشان به تماشای مسجد شیخ لطف‌الله^۳ رفتم، طاقش مثل گنبد الله‌وردیخان^۴ عمارات سرکار فیض‌آثار^۵ که در ارض‌اقدس است، بود. به عمارات حکومتی و تلگرافخانه رفتم، همه خواب بودند، منزل مراجعت کردم، اذان ظهر را گفتند، به تماشای [ی] بازار چادردوز و میدان کهنه و مسجد جامع وضو گرفته، روانه شدم؛ اهل بازار را دیدم، لراقمه:

آستین بر زده عمامه به	آن عبایی که نگردیده ز ته
سر زیر بغل	هرگز باز
می‌دویدند سوی مسجد جامع	تا بگیرند قرار و
به شتاب	بگذارند نماز

۵. در بازار طهران واقع شده که به سال ۱۲۲۴ق در مدت ۳۱ سال بنا شده است.

۱. مسجدی است در طرف شرقی میدان شاه که به این سبب که شیخ لطف‌الله میسی عاملی امامت جماعت آن مکان را به عهده داشتت به این نام معروف گردیده است.

۲. گنبدی است که بر فراز مقبره الله‌وردیخان که از اعیان درجه اول زمان شاه عباس اول بوده، بنا گردیده و در مشهد مقدس و در پایین پای حضرت ثامن الائمه × واقع می‌باشد.

۳. منظور، امام رضا × است.

همه از اهل ریا پیر و جوان
همه بی‌ذهن و ذکا در
خرد و بزرگ
حرکت... و دراز

گاهی تند، گاهی کند، می‌رفتند، هر یکی زیرچشمی، تقدس بر دیگری خرج می‌داد؛ به قصور هیولا معروف و به عیب نهانی موصوف؛ مضمون حدیث کَلْبُ الْيَهُودِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتِ^۶، به سراپای هر یکی جاری، و رمز {الظَّاهِرُ غُنْوَانُ الْبَاطِنِ}^۷ از وجود همه طاری، به مسجد جمعه شتافتیم؛ قرب ده صف صفهای جماعت، منعقد بود؛ دلم روشن شد که بوی اسلام از اصفهان می‌آید. از آنجا آمده، به مدرسه صدر^۸ تماشا و سیاحتی کردم؛ منزل مراجعت نمودم و روز سه شنبه ماه رمضان، مکاری گفت: دست و پا را جمع کنی کلاً، که باید عصر بیرون رفت. چهار نفر سرنشین هم در اصفهان گرفت، از جمله: حاجی علی‌اکبر شیرازی بازارمرغی، محمد اسمعیل بلور فروش شیرازی، آقا سید محمود تاجر جهرمی و حاجی ابوالحسن؛ آشنا شدیم. با رفقای تازه دو ساعت به غروب آفتاب مانده، روانه شدیم، از چهارباغ که حاجی محمدحسین خان صدر اصفهانی ساخته، عبور نمودیم از چهار طرف چنارها سر به فلک کشیده، ولی همه تشنه آب و برگشان پر از غبار و خاک بود. از دور، پل زاینده رود که از بناهای حسن پاشا، معاصر امیر تیمور بوده و نَوَابِ ظَلِّ السَّلْطَانِ^۹ تعمیر کرده است، دیدیم. بعضی حوضخانه‌های ملوکانه و بنای عالی که نیم خراب شده است، به نظر آمد؛ انصاف دادم که فرخی سیستانی^{۱۰} در شنیدن رسول سلطان مسعود به غزنین بی‌جهت نبوده این قصیده را گفته.

۴. در منابع حدیثی یافت نشد.

۵. الکافی، ج ۳، ص ۱۶۳.

۶. از بناهای خیریه محمدحسین خان صدر اعظم، جدّ صدري‌های اصفهان است.

۱. مسعود میرزا پسر ناصرالدین شاه قاجار در ۱۲۶۶ق متولد و در ۱۳۳۶ق درگذشت. شرح حال رجال ایران، بامداد، ج ۴، ص ۷۸ تا ۱۰۰.

۲. علی بن جولوغ، از شاعران سرآمد اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است. تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج ۱، ص ۵۳۱.

فرخی:

ای رسول شاه ایران از	نامه‌ها نزد که داری هان
کجا آیی چنین	بیا بگشای هین
چندگه بودی براه و کی	مانده گردیدی بیامنشین و
جدا گشتی ز شاه	بر چشم نشین
باز گو کی موکب شاه	تا شود شادان دل این
جهان آید ز راه	بندگان راستین
چون ز غزنین باز	باز گو زین چاکران با خسرو
گردیدی ز راه بندگی	ایران زمین
ای ملک ملک صفاهان از چه	تختگاه خویش را خالی
کردی اختیار	نهادی این چنین
هر که غزنین دیده باشد کی	هر که نان میده بیند، کی
گزیند اصفهان	خورد نان جوین
از حلب تا کاشغر ^{۶۱} از	هر کجا گوئی ملک مسعود،
کاشغر تا اندلس ^{۶۲}	گویند آفرین

این قصیده مطول است، فرخی در اشتیاق سلطان مسعود گفته، در وقتی که اصفهان را پای گفته بوده است. همچنین سلطان ملک شاه سلجوقی، چندی پایتختش اصفهان بوده؛ امیرمعزی^{۶۳} قصیده‌ای مطول سروده، که امتیاز داده از شهرها صفاهان [را]؛ و

۳. نام شهر مرکزی ترکستان شرقی، که تابع چین است و ساکنین آن مسلمان هستند. *لغتنامه دهخدا*.

۴. به اسپانیا و بخشی از پرتغال کنونی اطلاق می‌شده که در سال ۹۲ق به سرداری طارق بن زیاد فتح شد، تا این که در سال ۸۹۸ق، کاملاً از دست مسلمانان خارج شد. *لغت نامه دهخدا*.

۱. امیر الشعرا، ابوعبدالله محمد بن عبدالله معزی نیشابوری، از شاعران استاد وزبان آور و خوش سخن فارسی است؛ دیوان وی وسیله عباس اقبال آشتیانی تحقیق و چاپ شده است. *تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج ۲،*

خاقانی^{۶۴} قصیده مفصل در توصیف اصفهان فرموده. دریغ آنکه نماندم سیاحت کنم.

این بنده هم به همت طبع، مدحی از اصفهان به رشته در آوردم؛ انشاء الله حیاتی باشد، سالی آنجا خواهم رفت و خواهم ماند [و] عرض خواهم کرد.

[مرغ]

آفتاب غروب کرده، به مرغ رسیدیم. قافله بار انداخت؛ آبادی قلعه و قنات و باغ و زراعت آنجا را محمدعلیخان، شوهرخاله حضرت ظلسلطان، نموده. چهار ساعتی شب از مرغ بار کرده، به راه افتادیم، تا معیارچهار فرسخ بود.

[معیار]

چهارشنبه یازدهم رمضان المبارک، در منزل معیار بودیم. صفویّه، عجب کاروانسرا و جلوخوان، از دو طرف طاق نماهای ملوکانه ساخته‌اند؛ گویا از این جهت به این اسم مشهور شده که چنین بنایی سرمشق سایرین باشد؛ <چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار>؛ هزار افسوس که بنیانی به آن دلپذیری، روی به خرابی دارد؛ مصرع: این حدیثم بس <لِذُوا لِلْمَوْتِ وَ ابْنُوا لِلْخَرَابِ>^{۶۵}؛ جمعی خرکچی و پیاده، آنجا منزل کرده بودند.

۲. افضل‌الدین بدیل ابراهیم بن علی خاقانی شروانی، از شاعران قرن ششم هجری است که از کتابهای او تحفة العراقین را می‌توان نام برد؛ قصیده مذکور را در وصف اصفهان و اعتذار از هجوی که مجیرالدین بیلقانی درباره آن شهر سروده و به خاقانی نسبت داده بود که مطلع آن چنین است:

نکته حور است یا صفای صفاهان جبهت جوز است یا لقای صفاهان. لغتنامه دهخدا.

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۹۶ و ج ۶۱، ص ۳۳.

معیار خیلی خوش هوا بود. شام خورده، نماز کرده، قافله راه افتاد، تا قمشه پنج فرسخ بود.

[قمشه]

در قمشه منزل کرده بودیم. جایی آباد و پرجمعیت و پرمیوه به نظر آمد، مردمان خوش صورت، متعدد دیدم، جناب میرزا قهرمان امین لشکر از این بلده است؛ یعنی زائیده قمشه. آنجا تلگرافخانه هم دیدم. عصری حاکمش به جلال تمام، به باغ می رفت. سه ساعت از شب گذشت، از قمشه بار کردیم.

[مقصود بیک]

جمعه سیزدهم ماه رمضان، در مقصود بیک منزل داشتیم، بسیار کثیف و خراب جایی بود، پر خاک و خاکستر؛ کاروانسراش هم حجره ای آباد نداشت؛ به مگاری می گفتم، مطایبه:

ای قافله باشی ز صفاهان سوی خوش می روی اما ره مقصود نه
شیراز

بسیار بد گذشت، از حرارت آفتاب و گرد و خاک ستر طاق نماها. یک زن فضول، از آن دله محتالهای شیراز، همراه بود که مصداق {انّ کیدکنّ عظیم} هر ساعت از او بروز می کرد؛ می گفتند: این منزل، دزد هم دارد و مقصود بیک یکی از غلامان صفویّه، ده را به اسم خود، آباد کرده.

[یزدخواست]

شنبه چهاردهم، بعد از سه ساعت از روز گذشته، منزل یزدخواست رسیدیم؛ شش فرسخ بود. اینجا اول خاک شیراز است؛ قلعه اش را مثل لاس کرد^{۶۷} سمنان، ساخته اند.

ز بالا تا به پائین فضله همه صحراش گویی فضله زار
بار است بار است

با آنکه رودخانه آبی صاف و زلال و ده سنگ بیشتر آب جاری بود، لطافت طبع مانع از این بود که دستی به آن آب برساند و صورت را صفا بدهد. اهلش کلاههای زرد نمدي دراز، بر سر داشتند؛ [با] تنبانهای گشاد، همه زبانی حرف میزدند؛ در کاروانسرا، ایوانی سفید کاری، قسمت نشستن شد؛ از آن بابت بد نگذشت، نصف شب از آنجا راه افتادیم.

[ده کردو]

یکشنبه پانزدهم رمضان، دو ساعت از روز گذشته، منزل ده کردو رسیدیم؛ پنج فرسخ و نیم بود، اول سرحد ایلات قشقایی است، خیلی هوایش سرد بود، مثل ییلاقات ارض اقدس و لار و لوان سان طهران، تا دو منزل از صفهان گذشته، از گرمی هوا شکایت داشتم، [اما] اکنون از سردی، پناه به خرقة برده، شکر خدا بجا می آورم. با وجودی که آفتاب بلند شده است، بعضی جاها آب یخ کرده است. در صحرا می گشتم و این شعر را می خواندم:

خواجه:

صدا ز لطف بگو آن غزال که سر به کوه و بیابان تو
رعنا را داده ای ما را

با وجود خرقه و سرداري، مثل زمستان سرما مي‌خوردم. در ده کردو بارها را مگاري قپان کرد. دو ساعت و نيم از شب گذشته به راه افتاديم، هفت فرسخ بود.

[كوشك زر]

دوشنبه شانزدهم رمضان، سه ساعت از روز گذشته، به كوشك زر رسيديم. عجب منزل خوش اسم بد رسمي است؛ يك نفر رعيت يا هيولا آنجا نديدم. كوشك زر هم سرد است. اينجا شنيدم در وسط راه يزدخواست و ده‌کردو، يك زن و يك جوان را كشته بودند؛ شارب جوان را با زهار زن مقتول، بريده ديديم؛ حقيقتش را اهل كوشك زر بيان كردند كه آن زن، نامزاد جوان بوده، اقرباي او در وصلت كوتاهي مي‌كردند، جوان به هواي نفس امّاره نامزاد خود را برداشت و گريخت به اين بليّه مبتلا شد. شعر:

عشق شيري است قوي پنجه و مي هر كه از جان گذرد بگذرد
گويد فاش از بيشه ما

سه ساعت از شب گذشته با ترس زياد براه افتاديم، شش فرسخ بود.

[لاس پاس]

سه شنبه هفدهم ماه مبارك، دو ساعت از روز گذشته، به لاس پاس رسيديم. مرغزار و چمن و نهر آب مذابي مثل رودخانه مي‌گذشت. هوائي معتدل، نفسي به استراحت كشيده شد؛ معطر است هواي لاس پاس، با وجود مهرگان.

فردوسي:

بهبشتي است گيتي پر اگر مرگ و پيري نبودي در
از رنگ و بو

لراقمه:

دريغا كه ز هر شادي داد
دريافت پيري مرا سيري مرا

نه دندان كه از نه دندان كه بر تن دهد
قوت يابم نشاط استنباط

رفقا غوطه‌ها خوردند و شناها کردند، من تماشا کردم، ایل بیگی فارس، حاجی نصرالله‌خان، در آن چمن چادر زده بود. وقت غروب، جلودار تأکید کرد: کشیک بکشید که سنگهای این منزل دزدند، ولی حالا از سیاست شاهزاده معتمدالدوله^{۶۸} هرزگی نمی‌کنند، احتیاط شرط است، تا پنج ساعتی شب بیدار بودیم، دو سه مرتبه به سر وقت خورجینها آمدند، دیدند بیداریم، دزدها سلام کرده گذشتند. لابد به راه افتادیم، هفت فرسخ بود.

[امامزاده اسماعیل]

چهارشنبه هجدهم ماه رمضان، دو ساعت از روز گذشته، از کدار و کتل سختی، به امامزاده اسمعیل رسیدیم. این منزل مایه سعادت اهل قافله شده؛ چون که شب احیا و نوزدهم ماه مبارک است، از ثواب زیارت ذریه رسول بهره‌مند خواهیم شد؛ بر آنهایی که در اماکن متبرکه هستند، رشک بردم؛ خداوند نصیب کند ما هم به این نعمت سرافراز شویم. مردم امامزاده همه سادات هستند؛ مثل قدمگاه نیشابور. به دیوان مالیات هم

۱. فرهاد میرزا معتمدالدوله، پسر پانزدهم عباس میرزا نایب السلطنه، که در زمان نگارش این سفرنامه، حاکم فارس بوده است و در سال ۱۳۰۵ق در طهران درگذشت و در صحن^{۶۹} ^{۷۰} کاظمین مدفون گردید. وی دارای تألیفاتی است که کتاب **مقام زخار** در شرح حال ائمه طاهرین^{۷۱} از جمله آنهاست. **شرح حال رجال ایران** ۸۶/۳-۹۲/

نمی‌دهند، صفوئیه ایشان را معاف داشته. باغهای خوب، آباد پر انگور و انجیر دارند؛ کمتر فقیر میان این حضرات است؛ از برکت امامزاده. حاجی علی‌اکبر شیرازی صراف بازارمرغی، در این منزل، اظهار آشنایی و هم‌سفری کرد؛ پیرمرد زنده دلی است؛ مژده می‌داد: من هم دور نیست بعد از رسیدن به شیراز، وقت حرکت حاج، به مگه بیایم. در منزل امامزاده خیلی خوش گذشت؛ یادگاری هم در ایوانش نوشتم با این دو سه شعر:

دلا دنیا بود ویران	کني چون جغد تا چند
سرای دون و پر دشمن	اندراین ویران سرا مسکن
گر از مکر و فریب خود تو	قرین سازد تو را روز دگر
را یک روز خندانند	با ناله و شیون
گرفتاران دامش را	خوش آن عاقل که دردامش قدم
رهائی کی شود ممکن	بنهاد همچون من

دو ساعت از شب گذشته، به راه افتادیم، هوا خیلی گرم بود؛ پنجشنبه نوزدهم ماه، روز بلند شد، منزل نرسیدیم، حیرت دست داد، جلودار هم متصل شده، متصل به هوای آبادی، یابوی حیوان را این طرف و آن طرف می‌دوانید، معلوم شد راه را گم کرده است؛ دو ساعت از ظهر گذشت، تشنه، غرق عرق، به چهار اطراف صحرا نگاه می‌کردم، کجا سواد قلعه به نظرم می‌آید. قطعه:

به یاران عزیز و غم	چنین می‌گفتمی نالان و
گساران	زاران
مگر این دشت ضحاک است کز	نیاید در نظر اصلاً
وي	کناران
الا یا خضر پیغمبر	که بزدايي ز دل ما را
کجایی	غباران

مالهای زبان بسته، از رفتار ماندند.

[اسفرزو]

سه ساعت به غروب مانده، به اسفرزو رسیدیم. رعایا خرمن به باد می دادند و از پنجه علی ایلوردی، رئیس دزد ها، شکایت داشتند؛ به یک نفر اهل آنجا دو هزار دادیم کشیک ما را بکشد، تا پنجه پنجه علی به مال هیچیک بند نشود. لقمه نانی خورده، نماز خوانده، خوابیدیم، شش ساعت که از شب گذشت، دست و پا را برچیده، به راه افتادیم؛ [تا زرقان] پنج فرسخ بود.

[زرقان]

جمعه بیستم ماه مبارک، دو ساعت و نیم از روز گذشته، به زرقان رسیدیم؛ عجب قریه آبادی است؛ آن که سوزنی در سمرقند گفته، قصیده در هزل و مطایبه زرقون، لازم شد نوشته شود.

سوزنی:

ای در ره زرغون به یکی راه	افتاد دو چشم به یکی طرفه
گذر بر	پسر بر
سیمین ذقنی سرو قدی غرچه	عاشق دوصدش بیش به روی چو قمر
نژادی	بر
بربسته یکی طاقیه بر عادت	بربسته یکی کزلك ترکی
میران	بکمر بر
حیران شده و پیش وی استاد	گه دست به رخ برزدم گاه
بماندم	به سر بر
گفتا چو منی را چه نهی	لعنت به چه تو خیره سر خیره
دیده به خیره	نگر بر
رو هان پدرم می‌نگرد دور	آخر نه پدر راست حمیت به
شو از من	پسر بر

گفتم که خدایا سببی ساز کاین شوخ شکرخنده بگیرد
به زودي مرا بر

در این زرقان يك نفر خوش صورت ندیدم که اقتدا به شعر سوزنی کنم؛ مگر آنکه قضیه هائله شاهزاده خانم، عیال نایب الایاله^{۶۹} که به رحمتایزدی هفته سابق پیوسته، اینجا شنیدم کمال تالم و مصیبت دست داد، به رفقا گفتم: مثل دیروز بود جشن عروسی آن مرحومه در طهران و آن بساط شادمانی؛ اکنون امیر درعین جوانی امیرزاده، خانه خراب شده؛ خداوند خیرش بدهد.

در درب کاروانسرا ایستاده بودم، سه سوار مکمل مسلح رسیده، اسبها را نبستند؛ پرسیدم: اُغرباشد کجا مأمورید؟ يك نفر جواب داد: میان ایل عرب؛ یکی دیگر از رفقا گفت: این وجوهات، دیروز باید به شیراز برسد، نرسیده؛ حاجی معتمدالدوله به جهت احتیاط این غلامان را فرستاده است، چرا حامل وجوهات دیر کرده؟ دیگری چیزی دیگر حدس زد؛ رفتم سر منزل خودم، دراز کشیدم؛ دیدم یکی از سواران، سراغ اسم حاجی علیاکبر بازارمرغی را می‌کند؛ فی الفور ملتفت شدم راه گم کردن دیروز، سزّی داشته است؛ آمدم درب کاروانسرا، ازدحامی غریب از اهل زرقان و متفرقه جمع شده بودند، حاجی علیاکبر بازارمرغی شیرازی، که از اصفهان همراه ما آمد، در وسط دالان، با ریش حنا بسته سرخ شده و رنگ زرد، نشسته، غلامهای مأمور، بر دورش ایستاده، یکی از آنها تعلیقه قوام الملك بود، میخواند که حسبالحکم حضرت والا، فلان و فلان غلام مأمورند در اطراف بلوکات شیراز تفحص کنند، حاجی علیاکبر شیرازی را بدست بیاورند؛ چون که جعبه جواهری از اهالی مستوفیالممالک، به قیمت دویست هزار تومان، به سرقت برده اند. قدری از آن جواهرات در میان خورجین حاجی علیاکبر بازارمرغی است، از قرار تلگرافهای طهران و اصفهان به سمت

۱. عبدالعلی میرزا، پسر دوم میرزا معتمدالدوله فرهاد میرزا. شرح حال رجال ایران ۲/۲۷۰-۲۷۳.

شیراز، حرکت کرده، باید در امامزاده اسمعیل یا زرقان باشد، بعد از به چنگ آمدن مشارالیه و دیدن بعضی از آن جواهر به اطلاع کدخدای آن قریه، در خورجین نهاده، مهر مضبوط کرده، با حاج مزبور، به شیراز بیاورند؛ تعلیقه که خوانده، سر خورجین ایشان را آوردند، پنج حلقه انگشتر الماس اعلا و یک دانه زمرد و مروارید زیادی و دوازده عدد پرنیان و قدری طلا شکسته و یک عدد قلم تراش اعلا با قاب و اسباب و سوقات^{۷۰} متفرقه، از یاقوت و غیره، همگی را رسیدگی کرده، سوقاتها را غلامها و کدخدا بردند؛ جواهرات را با اشیاء دیگر در خورجین نموده، کدخدا مهر کرد و طرف دیگر را به خواهش جلودار و غلامان این جانب مهر کرد، حاجی را بردند خانه کدخدا، تا ببینند دیگر چه داشته و کجا گذاشته؛ اسباب جمعیت که متفرق شد، جلودار باشی بیان کرد: به امامزاده که رسیدیم، حاجی علی اکبر یک اشرفی وعده کرد به من بدهد، به شرط آن که از راه هاشم آباد، که یک روز زودتر به شیراز می رسد، روانه شوم و همگی به شیراز برویم؛ پریروز در صحرا راه را متحیر بودم، چرا گم کردم؛ از قضای آسمانی که باید گرفتار شود، شما هم در گرما و گرسنگی، مالها به تشنگی مبتلا شدند {إِذَا جَاءَ الْمُقَادِيرَ بَطَلَتِ التَّدَابِيرُ}^{۷۱} شعر:

قضا چون برون آرد از چرخ همه عاقلان کور گردند و
سر کر

اگر از راه هاشم آباد خود را به شیراز می رساندیم،
حاجی علی اکبر دیگر پیدا نمی شد.

رازها را می کند حق چون بخواهد رست تخم بد
آشکار مکار

۱. املائی صحیح این واژه "سوغات" است که تا پایان نسخه "سوقات" نوشته شده است.

۲. *عیون الحکم و المواعظ*، ص ۱۳۴ و *شرح مائة کلمه*، ص ۱۸۰.

آنچه با مردم کنی ای مرد پاک یزدان با تو صد چندان
بد کند

دو ساعت و نیم از شب گذشت، شمعی و چراغی پیدا شد؛ یک نفر غلام آمد که تشریف بیاورید خانه کدخدا، چیزهای دیگر آقای مستوفی‌الممالک در زرقان پیدا شده، آوردند اش این ریش سفید دل‌سیاه بازارمرغی است؛ برخواست و رفتم دم باغچه، بالای تختی مصدر نشستم؛ کدخدا یک بسته آورد، باز کرد؛ نه جلد کلام الله مجید خوش‌خط و کاغذ و جلدهای اعلا، همه تذهیب کرده و سه جلد کتابچه دعوات، خط میرزا احمد نیریزی^{۷۲} و آقاهاشم و ملاّ علابیگ، خیلی ممتاز از قراری که معلوم می‌شد و ورقهای قرآن‌ها به هم چسبیده بود؛ گویا در طهران این حاجی قدر ندان، این جواهرات معنوی را زیر زمین رطوبت دار، دفن کرده بوده است؛ همه را باهم، در راه هم، میان خورجین بوده است، معجز کلام خداوند، به این بند گرفتارش کرد.

امشب که بیست و یکم و از لیالی قدر است، فرصت نشد به جهت والدین طلب مغفرتی بنمایم، پنج ساعتی بدین منوال گذشت، بعد از گذشتن پنج ساعت به جهت شیراز بار کردیم.

[شیراز]

شنبه بیست و یکم ماه رمضان المبارک، نماز صبح را در سرآبرکنی ادا نمودم. خواجه:

خداوندا نگهدار	خوشا شیراز و
از زوالش	وضع بی مثالش
عبیرآمیز می‌آید	میان
شمالش	جعفرآباد و
	مصلی

به شیراز آی و فیض بجو از مردم صاحب

۳. از خوشنویسان معروف سده دوازدهم هجری و از مردم نیریز فارس است و کتیبه‌های دو طرف ایوان چهل ستون اصفهان از یادگارهای اوست.

تا انشاءالله به شهر برسم، به فرمایش خواجه از مردم صاحب کمالش مستفیض بشوم. طلوع آفتاب از تنگ الله اکبر، سرازیر داخل صحرای شیراز شدیم، با آنکه آخر تابستان است، هوا خیلی روح پرور است. عمله جاتحاجی میرزا کریم، جلو آمده، قاطرهای سیم و زر را به شیراز پیشتر بردند. وارد شهر شدیم، جمع بازارها بواسطه روز قتل بسته بود، هر کسی به طرفی و خانه خود رفت، قریب دو ساعت در کاروانسرائی منزل نمودیم؛ بعد از آن به توسط میرزا محمد پسر پیرزن هم کجاوه، در جنب مسجد نو، خانه حاجی یوسف، مشهور به لندره دوز، با رفقا منزل کردیم، قدری خوابیدیم، بعد از ظهر به تماشای مجلس موعظه و منبر شیراز، حرکت کردم؛ اول خدمت شاه چراغ مشرف شدم؛ انصافاً روضه و رواق و صحن با شکوهی دارد؛ بعد از حرم و صحن حضرت عبدالعظیم، هیچ امامزاده‌ای، چنان دستگاهی ندارد؛ صحن شاه چراغ و بازارش، با مسجد نو، بست است؛ مقصر که آنجا پناه برد، از سیاست حاکم محفوظ است. بعد از زیارت، گردشی در مسجد نو نمودم؛ دو ساعت به غروب مانده، به مسجد وکیل^{۷۳} رفتم؛ جمعیت زیادی دیده شد؛ مراجعت نموده، منزل آمدم؛ سه ساعتی شب خوابیدم، هوا خیلی گرم بود.

یکشنبه بیست و دوم ماه رمضان، توقف در شیراز بود. دو ساعت از روز گذشته، به تماشای بازارها و بازاروکیل^{۷۴} بیرون آمدم، همه جا گردش کرده، کاروانسراهای تاجرنشین آبادی دارد، خصوص کاروانسرائی مشیر، که پستخانه هم آنجاست. ظهر شد به مسجدوکیل رفته، فریضه ظهر را با عصر بجای آوردم؛ به سراغ دولت منزل امیرزاده عبدالعلی میرزا، نایبالایاله، روانه شدم که خدمتشان برسم و دوستان حقیقی، آقا خسرو صندوقدار و آقامیرزاجواد و امیرخان و محمدآقا و فتحاللهخان

۱. از مساجد شیراز و از آثار معروف کریم خان زند است که در سال ۱۱۸۷ق بنا شده است.

۱. از بناهای تاریخی دوران کریم خان زند است.

را دیدن کنم؛ نزدیک عمارت وکیل که رسیدم، یک نفر از
آشنایان رسید، گفت: آقا خسرو به طهران رفت دهم ماه مبارک؛
و پسر جوانی از میرزا رضا، برادر آقا خسرو، دیشب به رحمت
خدا رفت، آقامیرزاجواد و سایر چاکران نواب والا، در مجلس
فاتحه جمعند، اگر میل دارید، آنجا برویم؟ نرفتم، منزل
برگشتم، به جهت مصیبت میرزارضا و ماتم داری میرزاجواد و
مهاجرت آقا خسرو می‌گفتم، شعر:

روزگارا چند مکر و حيله و تا مرا در بوته رنج و غم و
دستان طرازي

خون کني از جور خودکامي دل غم مرمرا گاهي روان آن خون دل از
پرور من

دوشنبه بیست و سیم ماه مبارک، صبح بعد از فریضه، به
حرم محترم شاه چراغ مشرف شده، زیارت و نماز خوانده، به
بازارها تماشا رفتم، نزدیک زوال، درب منزل امیرزاده، نایب
الایاله رفتم؛ هنوز همه عمله‌جات خواب بودند، آقا میرزا هم
نیامده بود، برگشتم. در کاروانسرا حاجی زیاد متصل می‌آمدند
و جمع می‌شدند؛ از این قبیل، شعر:

تون و طبس و هرات و کابل قائینی و قندهاری و طوس
کاشی و قمی و اصفهانی با اهل نطنز و یزد مأنوس
از اهل عراق و دولت‌آباد اندر پی هم چو چین فانوس

متصل خبر می‌رسید که غره شهر شوال، جهازحاج راه می‌افتد؛
همه در تدارک برنج و روغن و مرکبات و ترشی‌آلات فارس بودند.
قریب به غروب منزل معاودت کردم.

سه شنبه بیست و چهارم ماه رمضان المبارک، شیراز توقف
بود. مصمم شدم به هر طور هست، خدمت نایبالایاله خواهم رفت؛
بیرون آمده، از بازار خورجینی سفری ابتیاع نموده، برگشتم؛
به میرزا محمد پسر پیرزال هم کجاوه، تنخواه دادیم. با
حاجی‌بابای عرب، هر کدام یکثلث قسمت خود را که آن مادر و
پسر هم یکثلث ضمیمه کنند، آذوقه چهار نفره تا مکه و مدینه

و مراجعت تا عتبات از راه دریا، تدارك ببینند و کارگذار^{۷۵} رفقا باشد؛ رفتم به حمام وکیل؛ عجب بنای عالی محکمی است. از بی مبالاتی شیرازیها، چنان کثیف بود که میل نمی‌کردم در خلوتها، بالای سنگهای فرش‌مرمرش بنشینم؛ مثل حمام دهات طهران سرکیسه کرده و ظهر بیرون آمدم. در مسجد وکیل فرایض را ادا نموده، منزل معاودت کردم؛ ارمغانهایی که از طهران به جهت حضرت‌والا، حاجی معتمدالدوله^{۷۶} و احتشام‌الدوله^{۷۷} و نایبالایا له همراه آورده بودم، برداشتم به عمارت فرمانروایی؛ از حسن اتفاق، فتح‌الله‌خان کردستانی که از مخادیم حقیقی بود، اول ملاقات اسمش [را] به فال مایه فتح و فیروزی گرفتم؛ کتابهای پیشکش والا را با پاکت شاهزاده محمدامین میرزا^{۷۸} و پاکت ملک‌الشعرا محمودخان^{۷۹} و عریضه شکرانه مرحمت‌های والا را دادم به خان مشسارالیه بدهد، ببرند اندرون، به حضور والا به حضور مبارکش برسانند؛ فتح‌الله‌خان، کشیک‌چی‌باشی است، در یک حیاط سبز و خرم کوچک جنب حرمخانه، منزل دارد؛ غلامان کشیک ابواب، جمع او هستند؛ اول کمال مهربانی را به جای آورده، با آنکه روزه بود، دو ساعت به غروب مانده، خیلی خُلق به خرج داد، روبروسی نموده، فی‌الفور خانه‌شاگردی را صدا زد؛ چون آمد او را گفت: برو گیس‌سفید را که در حضور والا گستاخ است، بیاور؛ رفت، آورد. کتب ارمغانی را با عرایض به او داد و به حرمسرایش فرستاد. ارمغانهای احتشام‌الدوله را هم خدمت فتح‌الله‌خان گذاشتم، به حضورش برساند؛ چون که در باغ عقیف‌آباد نقل مکان کرده بودند، به جهت رفتن بهبهان. آن‌گاه از منزل فتح‌الله‌خان رفتم دیوان‌خانه نایبالایاله؛ گویا به حضورشان خبر رسیده بود که این بنده

۱. کذا، <کارگزار> صحیح است.

۲. فرهاد میرزا، حاکم وقت فارس.

۳. عبدالعلی میرزا، پسر دوم فرهاد میرزا.

۴. پسر چهل پنجم فتح‌علی شاه قاجار. *شرح حال رجال ایران* ۲/۹۱.

۵. محمودخان ملک‌الشعرا، پسر محمدحسین‌خان، در سال ۱۲۲۸ق متولد و در سال ۱۳۱۱ق در سن هشتاد و سه سالگی درگذشت.

مخصوص شرفیابی بر دربار حاضر است؛ قراول پیش‌فنگ زد، فراش خلوت جلو افتاد، تا رفته تالار نشستیم؛ سرکار ده دقیقه بعد بیرون آمدند؛ سرا تا پا سیاهپوش، رنگ ارغوانی بر زعفرانی مبدل، در اول جوانی، بدتر از پیران مصیبت زده، حیرت کرده بر خواستم، سرفرود آوردم؛ به رسم ثنا جویان تعریفش گفتم؛ تسلیتش دادم. شعر:

جهاندار گیتی چنین چنان کو چماند ببايد
آفرید حمید

از این حادثه عظمی و داهیة کبری، جا دارد که سپهر اشک بسازد و از چشمه‌های زمین خون جاری گردد، یا سمن جامه چاک کند، بنفشه گیسو پریشان سازد، سوسن زبان به نوحه سرایی بگشاید، نرگس از دیدگان گوهر بفشاند؛

شمشاد قدّ او چوبیفتاد از باغ قدّ سرو خرامان
بر زمین شکسته باد

در خاک شد چو لاله رخسار از زخم خار عارض گلبرگ خسته
او نهان باد

بر جای آنی که طره او زیر در پای سرو زلفک شمشاد
خاک رفت بسته باد

زهره درید جامه ببر گفت از تا روز حشر رشته پروین
این عزا گسسته باد

از روضه بهشت به هر بامداد بر خاک او نثار گل دسته
و شام دسته باد

وجود مبارك خودت سالم باشد که، مصرع: سلامت همه آفاق در سلامت تو است. از این کلمات ثنا جوی سرشک از دیده فرو ریخت، بفرمود، شعر:

از هجر همسر خویش لیل و گردیده طاقتم طاق بی
نهار گریم اختیار گریم

آنکس که باشد آگاه از آه و داند چگونه از غم من زار

زار گريم

زاري دل

دردی است عاشقان را کز گریه من بهر چاره دل همچون هزار
چاره سازند گريم

به مطایبات شیرین، ایشان را از گریه باز داشتم. ارمغانهای طهران را از حضورش گذرانیدم؛ دفتر برهان العاشقینی که مثنوی تعلق خاطر و گرفتاری من است، در این اواخر عمر و عهد پیری، خدمتشان تقدیم نمودم. مدیحه‌ای آماده کرده بودم، به عرض رسانیدم؛ اندک اندک آرام گردیده، به تماشای مجالس صورتهای کتاب شدند؛ کتابچه‌ای هم جداگانه از اشعار خود پیشکش حضورش ساختم.

در این بین، گیس سفید کردستانی آمد با دستخط آفتاب‌آیت حضرت والا روحی فداه - دستخط والا: حاجی مشتری، دریغ وقتی آمدی به شیراز که امیرزاده حالت نظم و نثر ندارد؛ شرح دیوان خواجه را مرور کردم، شارح خیلی زحمت کشیده، برخواسته دستخط را بوسیدم، نشستم. صحبت با امیرزاده در میان آمد، تا آنکه وقت افطار رسید، او شکایت از روزگار غدار کرد، من گله از دست معشوق جفا کار. وقت افطار آقا میرزا آقاي جهرمی حکیم و آقا محمدعلی شیرازی، که هم مباحثه درس حکمت‌اند، با نایب الایاله تشریف آوردند؛ شرط ارادت به جای آمد؛ چهار ساعت از شب گذشته، حضور حضرت والا مشرف گردیدم؛ آنچه لازمه ذره پروری است، به جای آوردند؛ هر سؤالی که از طهران فرمودند، جوابی مختصر، عرض کردم.

فرمودند: چه طور شد که عزیمت مکه معظمه نمودی؟ عرض کردم: مراحم بی‌نهایت حضرت والا و امیرزادگان در این چند ساله ایالت فارس، ستایشگر را مستطیع کرد، حاجی شدم. تبسم فرمود که حاجی شدی یا حاجی بشوی؟ از شرم سر به زیر افکندم؛ شاهزاده به حرم سرای تشریف بردند، بنده منزل نایب الایاله مراجعت نمودم. شاهزاده محمدحسن میرزا^{۸۰}، پسر اردشیر میرزای رکن‌الدوله مرحوم، تشریف آوردند؛ پاکت همشیره ایشان

۱. فرزند اردشیرمیرزا پسر نهم عباس میرزا. شرح حال رجال ایران، ۱۰۶/۱.

را رساندم، اظهار مهربانی فراوان فرمودند. سحری همانجا خورده، خوابیدم.

چهارشنبه بیست و پنجم شهر، سه ساعت از روز گذشته، بیدار شده، منزل رفقای هم خرج رفتم؛ معذرت خواستم [و گفتم] این چند روزه توقف شیراز، شما برای شام و غیره، منتظر من نباشید؛ آنچه مصارف منزل بود، ثلث خود را چه باشم و چه نباشم بندگان می‌کنم؛ از آنجا به شاه‌چراغ زیارت رفته، ظهر را به مسجدوکیل به جهت ادای فریضه، مشرف شدم؛ به دعا و نماز تا عصر آنجا بودم. بعضی رفقای طهران را آنجا ملاقات کردم که مأموریت داشتند. نزدیک به غروب رفتم منزل نایب الایاله؛ کالسکه حاضر کرده می‌خواستند به حافظیه و سر مقبره مرحومه شاهزاده خانم بروند؛ بنده هم در خدمت والا با آقا میرزا آقای حکیم رفتم، انصافاً حافظیه قطع‌ای از بهشت است. با کمال ادب و عجز و انکسار، پهلوی مرقد منور خواجه نشسته، حمد و سوره قرائت نمودم و به جهت سلامتی سفر مگه استمدادی از روح پر فتوحش خواستم؛ دیوان سحرآیاتش حاضر بود؛ تفأل زده، این غزل آمد، خواجه:

فکر بلبل همه آن است که گل گل در اندیشه که چون عشوه کند
شد یارش

آن سفر کرده که صد قافله دل هر کجا هست خدایا به
همراه اوست

الحق بر آن بزرگوار طلب مغفرت نموده، آمنا و صدقنا گفتم که لسان الغیب است. از آنجا در سر قبر اهلی‌شیرازی^{۸۱} رفته، فاتحه خوانده شد؛ بعد از آن با حالت پریشان در سر مقبره مرحومه شاهزاده خانم رفتیم. نایب‌الایاله به هیچوجه از گریه خودداری نمی‌توانست؛ حیرت داشتم انس و محبت هم به این پایه می‌شود؟ عشق از چه بلای روزگار است، خوش است؛ چون از عالم گرفتاری وتعلق خاطر بی اطلاع نبودم، از سرشک دیده آبی، بر

۱. از شعرای صاحب نام اوائل سده دهم هجری و دارای دیوان شعر، که به سال ۹۴۲ق چشم از جهان فرو بست.

آتش دل داغ دیده خود، زدم. يك ساعت و نیم از شب گذشته به شهر آمدیم، نایبالایاله افطار نمودند؛ عمو اسد، پسر احمد میرزای معینالدوله، که از اجزای ایشان است، آمد، آن شب را آنجا سحر نمودم، قصد روزه کرده، سحری خورده خوابیدم.

بیست و ششم رمضان المبارک، نزدیک ظهر از خواب برخاسته، منزل خود مراجعت کردم، پسر پیرزن هم کجاوه ای بیدار بود؛ گفت: امشب یکی از آشنایان شیرازی، من و شما را وعده خواسته، عذر آوردم که نایبالایاله، این چند شب را نمی گذارند از خدمتشان غفلت نمایم. بعد از ظهر وضو گرفته، به مسجد وکیل رفته، نماز و گردش کردم، با میرزای آسوده که از شعرای فارس است، ملاقات دست داد؛

خواند از گفته های خود من هم از خویش قطعه ای
غزلی خواندم

هر دو میزان طبع او ز مسجد برفت و من
سنجیدیم ماندم

غروب به دولت منزل سرکار نایبالایاله شرفیاب شدم؛ چون شب جمعه بود، زودتر سر مقبره مرحومه شاهزاده خانم رفته بودند؛ چای افطار را خوردم، سه ساعت از شب گذشته مراجعت کردند، افطار کردیم، اصحابشان هم بودند.

بنشستیم تا رسید به ناله مرغ و مؤذن
گوش سحری

بیست و هفتم ماه مبارک، همسفران حاج خود را واداشتم [که] آنچه لازمه زاد است در کشتی، تا مکه و مدینه طیبه، ابتیاع نمایند که غره ماه از قرار گفتگوی تجار، باید به طرف بندر بوشهر روانه شد. وقت نماز جمعه، رفتم مسجد وکیل با جماعت، نماز به جای آورده، با میرزا احمد خان، برادرزاده عسکرخان، سرتیپ فوج ملایر را که از دوستان قدیم است، آنجا ملاقات شد؛

دیدار یارغایب دانی چه ذوق ابری که در بیابان بر تشنه
دارد [ای] ببارد

شب شنبه را خدمت نوآبنایبالایاله سحر کردم؛ نوآب
محمدحسن میرزا، پسر رکنالدوله، مرحوم اردشیرمیرزا هم
بودند؛ بیست و هشتم، آقا میرزا طالقانی، پیشخدمت حضرت والا
معمدالدوله، اظهار داشت که شاهزاده فرموده اند: با شما
امشب که یکشنبه است، برویم منزل جناب میرزای وقار،
پسرمرحوم وصال^{۸۲}، چون که امر، امر نوآب اشرف والا است، با
ایشان آشنا و دوست بشوید؛ با کمال شوق شب بیست و نهم
رمضان را در منزل وصالیین رفتم؛ خیلی خوش گذشت.

در بر آن سلسله با لب بگشودم چو برای مقال
کمال

از پی تحسین من از هر مهر فزودند خصوصاً وقار
کنار

گفت که امشب ز فلک مشتري گشته به این مجلس ما
مشتري

حد سخن این بود الحق که طرح بیفکنده ز لفظ
او نکو

برده نظامی به امیریش الشعرا امراء^{۸۳}
نام الکلام

غزل و قصیده ای چند هم برادر و برادرزاده اش خواندند،
تمجید کردم.

۱. محمد شفیع، متخلص به وصال و مشهور به میرزا کوچک، فرزند اسماعیل، در سال
۱۱۹۷ق، در شیراز زاده و در سال ۱۲۶۲ق در سن ۶۵ سالگی در شیراز درگذشت و
در شاه چراغ به خاک سپرده شد؛ وی دارای شش پسر بود که همگی مثل پدر اهل
فضل بوده اند که وقار یکی از آنان است.

۲. در نسخه <الامراء> آمده که این کلمه باید بدون الف و لام آورده شود.

بیست و نهم، تدارك راه را از برنج و روغن و آرد و مرکبات و ترشي آلات، رفقا خریده به منزل روي هم چیدند. ماه مبارك سلخ نداشت.

غزه شوال و عید صیام بود؛ نواب ا شرف والا معتمدالدوله احضارم فرمودند که در سلام و حضور مبارکشان قصیده عرض نمایم، اطاعت نموده، به سلام رفتم و این قصیده عرض شد.^{۸۴}

در تحسین و تعریف کمال بنده نوازي را فرموده، روز دوم ماه، امیرخان، صندوقدار والا، صد عدد پیک فرانسه که پول رواج مگه و مدینه است، به عبارت پنجاه تومان به رسم انعام و مخارج راه آورد، شکر مرحمتهاي والا را به جای آوردم؛ چون از حضور مرخص شدم، به جهت تهنیت به منزل بندگان نایبالایاله رفتم و بعد از نهار، این مدیحه شکرانه را خدمت ایشان عرض کردم:

عید صیام آمد و شد روزه اسپری	مجلس بساز ای شکرین بوسه چون پری
ای پارسینژاد به مجلس بیار زود	زان باده های روشن گلرنگ خلری
یک جام با دو بوسه بده جان زمن بخواه	خوش کن از این معاملات حال مشتري
جز من که جان بها دهم این نقل و باده را	بر گوی ای پسر به جهان کیست مشتري
من داد روزه هیچ ندادم مه صیام	تو داد عیش و عید همی ده ز دلبری
کی روزه مردم سفری را بود روا	خاصه به عاشقی که ز دلدار شد بری

۱. قصیده مزبور، در نسخه نیامده و جای آن نانوشته است.

دورم فکنند آخر کار از دیار و یار	غمهای عشق و گردش این چرخ چنبری
آری همیشه عشق چنین بوده است و هست	پنداشتم منش که بوده عشق سرسری
از اوستاد فرّخی اینک به حسب حال	بیستی گـواه آورم اللفاظ او دري
ای وای اندوها و غم عشق و غربتا	من زین توانگرم که مباد این توانگری
اکنون که دورم از بر آن یار مهربان	باید به صبر کوشم و صبرم دهد بری
یاد آن زمان که داشت کنارم چو باغ‌خلد	زان خدّ ارغوانی و قلدّ صنوبری
ای دل امید وصل ندارد و صبور باش	تا مدح‌گستر ملک بنده‌پروری
والا امیرزاده پسرعم شهریار	آن نایب‌الایاله که تختش بود فـری
عبدالعلی که در همه شهزادگان چو او	نبود به فضل و حکمت و در نیک اختری
پس از مدّاح‌پروری و آفرین، فرمودند: خوب استت به طرز ترکیب بند، از اوّل حرکت تهرانت تا مراجعت بدون اغراق، اشعار خوبی به رشته نظم درآوری که به یادگار بماند؛ اطاعت نموده، مرتجلاً ترکیب بند را ابتدا کردم:	
آخر ماه صیام از فضل بی پایان ربّ	سوی مکه بار بستم بی‌غم و رنج و تعب
رفتم از طهران به قم و از قم به کاشان شادمان	در هوای دیدن معشوق یار نوش لب

دیدم آن مه زاد و توشه از رخس
 برداشتم
 چون بدیدم فارس را با آن
 هوای دلپذیر
 کرد بخششها به من فرمانروای
 ملک جم
 راد حاجی معتمد دوله که اندر
 عدل و داد
 کعبه دانش ملک فرهاد بن
 عباس شد
 چون مبارک خاطرش از عزم من
 آگاه شد
 تا دو هفته میهمان بودم به
 خوان نعمتش
 شاهزاده عبیدی آن مهر سپهر
 علم و فضل
 بینش و عقل و سخا و حکمت و فقه
 و اصول
 نیکبخت و کامکار است آن بلند
 اختر پدر

تا به اصفهان و شیراز العجب
 با صد طرب
 همچو جان شد جسم من زان خاک وین نبود
 عجب
 عم سلطان شهزاده
 والا نسب
 چون ملک نوشیروان در ملک باشد
 منتخب
 آن خداوند کمال و حکمت و فضل
 و ادب
 آفریننها گفت و مستغنی
 نمودم از ذهب
 خاصه اندر نزد فرزند کرامش
 روز و شب
 برتر از اقران خود هم در نسب
 هم در حسب
 با ضمیر و طبع او هستند
 دایم منتسب
 کز عنایات الهی این
 چنین دارد پسر

حضرت والا نایبالایاله، امیرزاده عبدالعلی میرزا، حیرت فرمودند از این قدرت طبع.

سیم ماه شوال، آقا خسرو صندوقدار، سی اشرفی به جهت خرج راه، از قبل نایبالایاله تحویل ثناجوی نمود. آقا خسرو حریف ظریف مشتري و برادر کوچکتر امیرخان، صندوقدار حضرت والا است؛ این شعر را به مناسبت محبتش خواندم:

تو اگر شاخ گلی او چمن یاسمن
در گلستان جهان هر دو
ندارید نظیر
است

چهارم ماه، منزل خود مراجعت کردم، رفقای حاج تغیر کردند؛ گویا می‌خواهی در شیراز قصد رحلت، بدل شود به اقامت؛ آدم مسافر مثل شما نمی‌شود؛ تصدیقشان کردم. آن روز را به کارهای سفر دریا و توقف بوشهر پرداختم. عصری به زیارت شاه چراغ رفته، شب پنجم ماه خدمت نایب‌الایاله به مصاحبت حاضر بودم؛ در بین صحبت، مختصری از فقرات کتاب *برهان العاشقین* خوانده از معشوق کاشانی تحقیق نمودند و از جذبات عشق جویا شدند؛ فیل را یاد آمد از هندوستان؛ عرض کردم:

خود تو دانی زان که داری عقل کامل عاقله	ای شهنشه زاده والا مقام عشق را
زین جهان در آن جهان با آن فروش و مشعله	در دل خود کن نظر از رفتن معشوق خویش
هر که خواهد باش اندازد به جانش و لوله	عشق چون آمد نمی‌پرسد گدایی یا که شاه
چون فکند از یک نگه مرغ دل را در تله	من ندانم هیچکس هم نداند شور عشق
یکدله با غیر و با عاشق همیشه ده دله	خوبرویان را چنین رسم است از روز ازل
از کنارم دورش افکندند سیصد مرحله	چون نگار من که اغیار از ره جور و ستم
تا بیابانی شدم بی قوت و زاد و راحله	فرقتش برد از دل من صبر و آرام و قرار
گشت پای از ره سپاری مرمرا پر آبله	تا به شیراز ای شهنشه زاده بنده نواز

مَنّت ایزد را که اندر ملک جم وارهایند این ثنا جو را ز
الطاف تو چندین هائله
زاد راه و توشه و سیم و زرم سوی بندر میروم فردا سحر
کردی کرم با قافله

شب همان منزل نایبالایاله خوابیدم.

پنج ماه، ظهری در منزل نشسته بودم، آدم محمدابراهیم خان سرهنگ، که از چاکران مخصوص نواب والا احتشام است، آمد مبلغ بیست تومان انعام التفاتی احتشام الدوله را آورد، تحویل داد، قبض گرفت، رفت. شب را خدمت نایبالایاله شرفیاب شدم.

ششم شوال یک بقچه لباس زیادی و چند جلد کتاب که در راه لازم نبود، بردم امانت به آقا میرزا جواد برادر آقا خسرو سپردم که بعد از مراجعت سفر دریافت نمایم.

هفتم ماه، نهار وداع را خدمت بندگان نایبالایاله خوردم؛ پاکتی از حضرت والا معتمدالدوله آوردند که به شاهزاده حسام السلطنه^{۸۵} در مکه برسانم؛ پنج کله قند هم با دو گیروانکه^{۸۶} چای، شاهزاده خانم، والده احتشام الدوله، به جهت راه به دست خواجه فرستاد بودند؛ حاجی میرزا اسمعیل وزیر هم چهار کله قند، یک گیروانکه چای، با رقعہ معذرت، که انشاءالله در مراجعت تلافی محبت خواهد شد؛ رقمی هم نواب والا، معتمد الدوله، خطاب به حاجی محمدباقرخان، حاکم بوشهر، در سفارش این ستایشگر، مرقوم نموده، فرستادند. با نایبالایاله وداع کرده، آقا میرزا جواد و سایر چاکرانشان، هر کدام تعارفی علیحده نیاز کردند. دو ساعت به غروب مانده، در کاروانسرای بیرون دروازه منزل شد. اهل حاج از همه ولایتی بودند. بعد از

۱. سلطان مراد میرزا حسام السلطنه، پسر سیزدهم عباس میرزا و عموی ناصرالدین شاه قاجار، که در جمادی الاولی ۱۳۰۰ق درگذشت و در حرم حضرت امام رضا × به خاک سپرده شد.

۲. واژه‌ای روسی است که واحد وزنی تقریباً معادل پنج سیر یا معادل ۸۸ مثقال است و فقط در چای استعمال می‌شد. **لغت نامه دهخدا**.

شام چون هوا گرم بود، قافله حاج راه افتاد؛ مگاری من و رفقای منزل از اهل کازرون بود. دو ساعت [و] نیم از روز گذشته منزل رسیدیم.

[خوان زینان]

هشتم ماه، منزل خوان زینان بود. رباطی مخروبه و جایی کثیف از زبیل^{۸۷}، قدری خوابیدم، بیدار شده، نماز خوانده، به تدارک شام شب افتادیم. سه ساعت از شب گذشته، راه افتادیم. پنج قاطر زیربار آذوقه و مرکبات بود. بر حالت همسفران خود افسوس می‌خوردم که رو به خانه خداوند که منعم حقیقی است، می‌روند؛ نعمت از شیراز همراه می‌برند.

هر که شکم بنده چو حیوان بود	حرص و شره پیشه نادان بود
رهن هر کوی چو غارتگر است	مفلسی از محتشمی خوشتر است
کیسه برانند به هر رهگذر	هر که تهی کیسه‌تر آسوده‌تر

یک ساعت از روز گذشته با زحمت زیاد منزل رسیدیم.

[میان کتل]

نهم ماه منزل میان‌کتل بود. حاجی‌قوام مرحوم، کاروانسرای عالی، جمیع جدارها و اطاقها را از سنگ تراش، حکم کرده ساخته، ولی افسوس بنای آن طور استوار، رو به خرابی گذاشته از پهن و خاکروبه جای نشستن نداشت؛ گفتم:

اگر اولاد او خلف باشند می‌نمایند این سرا
تعمیر

ورنه باقیش را دو سال دگر کرد خواهد خراب چرخ اثیر

هندوانه فراوان برای فروش موجود، با رفقای خود تبرید
کاملی کردم. ثلث آخر شب قافله حاج و غیره بار کردند؛ اوّل
سفیده صبح به کنار دشت ارژن که معبر بود، رسیدیم و آن چشمه
و آبی که معروف است حضرت سلمان فارسی در آن آب رفته،
ناگاه شیری پیدا شد؛ چنان که شاعر در این باب گفته است:

گر شیر دشت ارژنه دندان از هیبتش پلنگ گریزد
زند به هم

سلمان فارسی نخورد دست برآورد ز صدق دم
نیم ذره غم به دم

تا از سنان علاج غضنفر کند

علی آب فراوان جمع بود اطاقی به جهت آثار این مطلب،
ساخته‌اند در دامنه کوه؛ آفتاب که طلوع [کرد] به اوّل
کدار، معروف به پیرزن رسیدیم.

[کازرون]

دهم شوال، سه ساعت از روز گذشته، به کازرون منزل
کردیم؛ در خانه مگاری ایوان و اطاق خوبی، تمیز فرش کرده
بود. کازرون قصبه آباد خوب و پرنعمتی و فراوان میوه است،
اما مردم متقلب بدی دارد^{۸۸}؛ این قدر بدند که هیچوقت

۱ و ۲. روشن است که این گونه قضاوت‌های عوامانه، عمومیت ندارد و با
دیدن چند شهروند ناباب — که در هر شهری ممکن است یافت شوند —
نمی‌توان حکم کلی به بدی اهالی شهر صادر کرد.

اصفهانى به آن ناپاكي^{۸۹} با وجودي كه تمام عالم را گرفته، دو روز در كازرون جرأت ماندن ندارند. با آن كه فصل ميزان و اول عقرب بود، همه صحرا در و ديوار كازرون، سبزي طبيعي داشت؛ پيرانش ميگفتند: شهر سبز حضرت سليمان همين جاست. دو امامزاده از اولاد موسي بن جعفر[×] كه برادرهاي شاه چراغ باشند، در كازرون رواق و حرم دارند؛ در پنج روز توقف همه روزه زيارت ميكردم. مكاري چون شش ماه در شيراز توقف کرده بود، تا بارگيري مالهاي خود را از تاجر و حجاج كرد، اکنون كه به خانه رسیده، به جهت ششماه غريبي كشيدن درين پنج روز، هر روز بعد از مراجعت حمام و هر شب بعد از كاميابي حليه سيم اندام ما بيچارگان را به حكاييت و قصه تازه، مشغول ميداشت.

مكاري پس از اين كه ما را از توقف كازرون خسته كرد، خجالت كشيد، عصر پانزدهم شوال المكرم قاطرها را از صحرا آورد، نيم ساعت به مغرب مانده با رفقا،

من به محمل ديگران گشتند	روي بنهاديم اندر ره به
بر استر سوار	عون كردگار
چون دو ساعت رفت از شب	كوهسار و دشت و صحرا تا چشم مي
روزشدازنور ماه	كرد كار
گر چه ماه دومين بودي ز	هر دم از گرما قرين چشم و
فصل مهرگان	جان بودي بزار

[کنار تخته]

رسيديم به كدار معروف به دختر، خيلي سختتر و صعبتتر از راه پيرزن بود. عليالرسم قافله انداز بايد كمارج، مكاري

منزل کند؛ به تلافی پنج روز کازرون ماندن، شب از کتمارج گذشت؛ خیلی راه طی کردیم، تا به کنار تخته افتادیم به همسفرانم خیلی صدمه روحانی وارد آوردند.

ای برادر کن حذر از یار بد یار بد بدتر بود از مار
بد

مار بد تنها ترا بر جان یار بد بر جان و بر ایمان
زند زند

یک ساعت از شب گذشت، از کنار تخته بار کردیم؛ ماه طلوع کرد، هوا معتدل بود، صحرا و کوهسار مثل روز [روشن شد] و گرنه در کنارم تلف شده بودیم؛ پیاده با هزار احتیاط از فراز کنار، رو به نشیب گذاشتیم؛ با ضعف پیری و مرض بادفتق و تلاش زیاد، سه ساعت از آفتاب گذشته، منزل رسیدیم.

[نهر دالکی]

شانزدهم ماه، منزل کنار نهر دالکی بود. در صحرا نخلستان زیاد از دور دیده شد، قریه آبادی است. رطب تازه اعلا خریده و خوردیم، خواب آمد، از نیش پشه خواب از چشم رفت؛ سه ساعت از شب که گذشت، از دالکی بار کردیم، از رودخانه بزرگی گذشتیم؛ چنانچه ...^{۹۰} در قصیده خود برای رود جیحون گفته:

دمنده اژدهائی خروشان و بی آرام و
پیشم آید زمین در

گرفته دامن خاور	نهاده بر کران
به دنبال	باختر سر
به باران بهاری	به گرمای حزیران
گشته فربه	گشته لاغر

پل محکمی مشیرالملک^{۹۱} بر روی رودخانه ساخته است. دو ساعت از روز گذشته، مگاری زیر درختهای نخل خرما بار انداخت؛ گفت: اینجا را اسفندون می‌گویند؛ مردمش از اهل ایلات بودند؛ با کلاههای دراز نمیدی.

[اسفندونی]

هفدهم ماه منزل اسفندونی بود. آبخوراکی نداشتیم؛ پولها دادیم [تا] دخترهای خوشگل ایلات، مثل دختر عربهای عراق عرب هر یک مشکي آب برای حاج آورد [ند] ولي آب متفرقه... زمین را که گود می‌کردند، آب تلخ شور بیرون می‌آمد. در سایه نخلها قدری خوابیدیم. دو ساعت از شب گذشته از اسفندون بار کردیم؛ عدالت شاهزاده معتمدالدوله چنان آن راه را امن کرده بود که به شرح و تقریر نمی‌آید. يك فرسخ که راه آمدیم، چند نفر سفیدپوش با تفنگهای دو لوله از اطراف قافله درآمدند که ما قره سوران^{۹۲} این راه هستیم و حفظ عابر السبیل با ماست؛ ما را که نزدیک به احمدی رساندند، برگشتند.

[احمدی]

۲. محمدعلی میرزا مشیرالملک، پسر میرزا ابراهیم مستوفی، از سادات حسینی در سال ۱۱۷۷ق متولد شد و در سال ۱۲۶۲ یا ۱۲۶۴ درگذشت. شرح حال رجال ایران ۴۶۰/۳.

۳. قره سوران یا قرا سورن، لفظ ترکی به معنای محافظین راه و قافله‌ها. لغت نامه دهخدا.

هجدهم ماه در احمدي، منزل حاج بود. رطوبت دريا تا آنجا سرايت داشت. سه ساعت از شب که گذشت، به طرف بوشهر روانه شدیم. صحرا همه علف و چمن و گل بود.

[بندر بوشهر]

يك ساعت و نيم از آفتاب گذشته، وارد بندر بوشهر شدیم؛ در منزل يکي از نوایان هندي خانه گرفتیم؛ بار و بانه و کجاوه و غیرذک را مثل برق، حمالهاي بوشهر از دم اسکله به آن خانه آوردند؛ بعد از ظهر حمایي رفته، مراجعت کرده، این شعرها نظم شد:

چون بیابان شد زمان زیست	سوی بندر ره سپر گشتیم با
اندر ملک جم	یاران به هم
دل رفیق رنج و غم، شد تن	از فراق یک به یک
قرین تاب تب	شہزادگان محتشم
با چنان اندوه و درد و	بستم اندر راه دل بر فضل
محنت بی حد و مرز	یزدان لاجرم
پرخطر دشتی و کھساری بلند	کز فراز و از نشیبش
آمد به پیش	در دلم آمد الم
لم تـکونوا بالغیـه الـآ	چون به یاد آمد مرا یکبارہ
بشقّ الأنفس	از دل رفت غم
دشت ارژن با کدار پیر	طی نمودم راه دختر با
زن دیدم به راه	فراوان پیچ و خم
وای از راه ملووان دره چون	کاسمان گفתי زمین گردیده
هفت خوان	در زیر قدم
سهمناک و پرخطر راهی که	می رسیدند اندر آنجا هر دو
غول و دیو اگر	می کردند رم

گاه دفع خستگی را می نشستم دل دژم	گه ز بیم جان پیاده می شدم گاهی سوار
شد فراموش آنچه در ره دیده بودم بیشو کم	بندر بوشهر را چون دیدم و دریای ژرف
شاد بنشستیم با آن حاجیان محترم	خانه نواب هندی چون مرا شد جایگاه
کز حرارت یکسره اعصاب یاران گشت نرم	آخر عقرب هوای بندر آن سان بود گرم

نوزدهم و بیستم که در بندر توقف شد، حاجی محمدباقر خان، ده تومان نقد و پنج کله قند، دو گیروانکه^{۹۳} چای، یاد بود فرستاد. طرف عصری با رقعہ نواب اشرف والا معتمدالدوله و مراسله نایب‌الایاله، به مقر حکمرانی ایشان که به چهار برج معروف است، رفتم؛ از زیارت وجودشان بهره‌مند [شدم]. بعضی از تجار معتبرکه دارای جهاز و جهیزند؛ باید حاج به آنها نول کشتی بدهند و چتی بگیرند، آمدند. حاجی محمدباقرخان، رقم نواب والا معتمدالدوله را که در سفارش اینجانب التفات کرده بودند، به تجار نشان دادند. زیارت نموده، عرض کردند: حاجی مشتری در جهاز هر یک از ما که پسند کنند، به کشتیبان و سایر سفارش می‌شود که جای خوب داده و احترام شخصی حاجی را بجای بیاورند. شب را مهمان حاجی محمدباقرخان بودم.

بیست و یکم و بیست و دوم شوال به تماشای اسکله و بازارهای بوشهر پرداختم.

بیست و پنجم شوال از ولایات، حاج زیاد آمدند. شنیدم بعضی که عقده‌شان کم و پول‌شان زیاد بود، نفری بیست و پنج تومان نول جهاز^{۹۴} داده چتی گرفته، به جهاز تجارتنی شسته،

۱. واحد وزنی، تقریباً معادل پنج سیر است که فقط در چای استعمال می‌شود این واژه‌ای روسی است.

۱. نول جهاز: کرایه جهاز، مزد کشتی. نک: لغت نامه دهخدا.

به طرف بندر بمبئی رفتند، که زودتر از آنجا به جدّه بروند.

بیست و ششم ماه حاجی محمدباقرخان رقعہ ای نوشتند که خدمتشان شرفیاب شوم؛ چون حالت خوشی داشتم، قلم را در بنان گرفته، گفته شد تفصیل آن:

روز شبہ حکمران بندر آن	دستخطی خوش نوشت از مهر در
میر زَمَن	احضار من
تا زدیدارش دل غمدیده	زود رفتم نزد آن سرمایہ
گردد شادمان	فضل و فطن
مردمی کرد و تواضع بر	از خردمندی مرا بستود
نشانیدم به صدر	اندر انجمن
چون بجای آورد رسمی کز بزرگان در	گفت با من مشتری ای نکته
خوراست	پرداز سخن
یک ملک تجار اندر بندر	همچو قارون بیقرین در دولتش
بوشهر بود	در مکروفن
زودتر افتد به راه امسال	آنکه نامش حاج بابا صاحب است
کشتی ملک	و مؤتمن
گفته ام در کشتی او تا دهندت	تا به سوی مکه روان گردی به
جای خوب	عون ذوالمنن
گفتمش فرمان تو را باشد که من	تو مطاعی زین سخن بشکفت چون گل در
هستم مطیع	چمن
سوی ایوان ملک تجار با	کرد راهی هم‌رهم از چاکران
صد احترام	خود دو تن
خانه بسیار عالی دیدم و	برنشسته طرفه پیری از
در صفه اش	کتانش پیرهن

گاه تازي گاه هندي گه گفتگو مي‌کرد با ياران خود
زبان بوشي^{۹۰} از هر دري

خانه ملك تجار كه حاجي بابا صاحب است، حياطش چندان
فضاي بزرگي نداشت، ولي سه چهار طبقه و عالي ساخته بودند،
در فصل گرمي هوا، در طبقه بالا بسر مي‌بردند، از چهار طرف
در و پنجره هاي منبّت و فرنگي سازي دارد كه باز مي‌كنند به
اعانت نسيم، استراحت مي‌كنند. با نوكرهاي خان، حاكم بوشهر
نشستيم، به ملك تجار معرفي نمودند. في الجملة تواضعي كرد.
بعد از آن با تجار مشغول صحبت معاملات بمبئي و هندوستان
شد. من هم خود را مشغول اين اشعار داشتم، تا كار را انجام
دادم.

وزير حاجي ملك آن پيرمرد چون كه بنشستم تواضع كرد بهرم
با تميز

خواست آن‌گه قهوه و قليان بگفت از روي فرخت باد اين سفر كردن ببطحا
مهر و حجيز

من هم او را با زباني چرب پاسخ دلخواه دادم گفتمش
از راه ادب

چون مجيز از من شنيد او چند بهر من برداشت احسان كرد
دانه رطب

من رطب از وي چو بگرفتم نهادم گفتم اين شيريني ره باشد اي
در دهان

بعد از آن زر دادم و حتي بدين ناخدايم جاي دلخواهي دهد
سانم نداد

شد دلم خورسند از حاجي ملك آمدم بيرون ز نزدش از طرب در جست و
بي‌منتها

بر لب دريا شتابيدم کرده برپا هر يکی از بهر کشتی
بديدم اهل حاج رستخيز...

آن تاجر با هزار مهربانی و خصوصیت اجرت چتی و جهاز را
تقدیم می‌کند که جهاز مرا پسند کنید و بنشینید، فردا هم می
رسد، بهتر از کشتی ملک است. از این گذشته جهاز حاجی‌بابا
صاحب، دیر می‌آید، شما از مقصود و راه باز خواهید ماند.

کشتی من از جهاز اوست	زر نمی‌خواهم ز تو نیک
خیلی بهتر است	اختر دانشورا
گفتم قسمت چنین بوده است بدیا	کی توان پیچید سر از
آنکه خوب	حکمت‌های داورا
از لب دریا به منزل	در تدارک تا چه پیش آید
آمدم با هم‌رهان	ز سر اخترا
روز دیگر ترجمان کشتی	آنکه نامش بود عبدالله
حاجی ملک	ملقب کافرا
در بر من آمد و گفت ای	کشتی حاجی‌ملک آمد چو
سخندان مژده باد	باد صرصرا
خیز بشتابیم با هم بر	تا به چشم خود ببینی
لب دریا ز مهر	افکند چون لنگرا
رفتم و بنشستم اندر	در تماشا رفته و دیدم
زورق، اندر جهاز	هجوم محشرا
حاجی بغداد و بصره سطحه را	ضبط کردند و به جز خن ^{۹۶} نیست
و عرشه را	جای دیگر
نه مرا یارا هزار پس گیرم	نه توانای صبوری داشت
از حاجی ملک	این غم پرورا
زان که خن یک گلخن بس گرم	زین مصیبت اوفتاد اندر
بود و ناپسند	تن من آذرا

ناخدا را چون سفارشها	چون نشان دادم زروي خشم
به حاجي ملك	گفت آن ابتر را
بي سخن بيهاي هو و بيگفتگو	...
بي درد سر	حاج بابا... .

معني اين بندتركيب اين است كه در چتي كه بيست جهاز است، اينطور نوشته بود: حاج و پسر كاپيتان گفت: اگر در خن هم نذشيني، حاج موجود است و جا را خواهند گرفت، امسال از طواف مكه معظمه بازخواهي ماند؛ خود داني. گفتم:

هزار نقش بر آرد زمانه و	يكي چنانچه در آيينه تصوّر
نبود	ماست

با همسفران رفيق، نول جهاز داده بوديم، تنخواه را پس گرفتن و در جهاز ديگران نشستن، ممكن نبود؛ لاعلاج منزل برگشته، تداركات سفر را حمل و نقل به جهاز و در ميان خن كرديم؛ به گمان اين كه جاي ما از اهل سطحه وسيعتر است، يك مرتبه ناخدا با دو نفر ديگر و ريسماني مثل ريسمان بتايان، در خن آمدند، جمعي از اعراب بحرين، لخت و عور، همه را جاي در خن داد؛ هر نفعي دو زرع به قدر خواب كند طول و يك زرع عرض، با ريسمان جاي داد و رفت و قرار اهل حاج كه در كشتي مینشوند از راه دريا به مكه ميروند، اين است كه در شيراز جميع تداركات خود را تا نمك و پياز ميگيرند و بارها مي بندند، با حمل گران حركت ميكنند، همه از روي حرص و ترس است؛ چون به جهاز منزل كردند؛ مخارج و آذوقه پانزده روزه، آنچه را لازم است، هر يك نفر حاجي، صندوقي به جهت آذوقه، بالاي سر ميگذارد و بر مي دارد؛ باقي تداركات را در انبار جهاز، به دست امينهاي ناخدا مي سپارند؛ روز خارج شدن از جهاز به مهروموم خود چنانچه سپرده اند، ميگيرند؛ بعض مردم طرار دزد هم از اطراف چه عرب، چه عجم، در موسم حركت اهل حاج، خود را به كشتيها مي اندازند و شبی خود را به انبار مي زنند و چيزي كه قيمت دار باشد، با نقدينه كه در يخدانهاي حاجي باشد، به سرقت ميبرند؛ بيچاره حاجي بعد از رسيدن به

جده و وارسى كردن، ملتفت مي شود كه مالش رفته؛ متحير است از كه مطالبه كند؛ آن دزدها معروفند كه به تجار خيريّه مي گويندشان. خلاصه توقف بوشهر، از بيستم شهرشوال بود تا سيم ذيقعدة الحرام، با عون و فضل الهي.

سيم شهر، دعاي نشستن كشتي را كه مأثور است {وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ} ^{۹۷} {بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَ مُرْسِيهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ} ^{۹۸} خواندم؛ با اطمینان قلب در گوشه‌خن، سکنی گرفتم.

چهارم و پنجم ماه، براي بارگيري و بيدشتر، حاجي به جهاز نشاندن، كشتي را لنگر افكنده بودند. در اين چند روز هيچ حواسي نداشتم، گاه به كتاب، گاهي به دعا سر مي‌كردم، گاهي بيكار بودم در گوشه‌خن. ششم ماه اين شعرها گفته شد:

يك دو روزي كنچخن گرديد چون
برگذشت از اوج گردون آه
واويلاي من
جاي من

ريختم چندان سرشك ازديده
بررخسارخوش
كآب دريا سرخ شد از چشم مرجان
راي من

چار فرسخ راه طي مي‌كرد هر
ساعت جهاز
برق واماندي از او من مي
سرودم واي من

ناخدا در لنگه كشتي را چو
شد لنگرفكن
گفتم امروزم هدر شد واي بر
فرداي من

سر به زانو مهر بر لب پا به
دامن ليك بود
غمگسارم هر دم اين طبع‌خوش
غزاي من

از پي بگريختن نه راه پس
نه راه پيش
بس كه بهرخواب وخور بدبود در خن‌جاي
من

۱. زمزم، ۶۷/۱

۲. هود، ۴۱.

می‌گشودندی دما دم لب به استهزای من	حاجیان بصره و بغدادی از روی جهاز
سست از گرما شدی هر ساعتی اعضای من	بس که جمعیت بُد از اعراب بحرینی به خن
این چنین می‌گفت در گوشم دل دانای من	چون از آن سستی به خود می‌آمدم در تسلیت
شو شکیبا تا شود از صبر تو احیای من	کی به سوی خانه دادار گشته ره سپار
رفتم و غم شد برون از این دل شیدای من	رو فراز عرشه کشتی و سیر بحر کن
خاطرم آسوده گشت و دیدم اندر تن توان	ناگهان از بندر لنگه سفینه شد روان

نهم ماه جهاز به طرف بندر عباس روانه شد. حکیم
جهاز از اهل لندن بود، خیلی بامحبت پسری داشت؛

همچو فردوس بود دیدارش
دل به وجد آمدی
زگفتارش

در جهاز آشنا گاهی که شعر می‌خواندم، ترجمان کشتی برای
او معنی می‌کرد، بر مهر و محبتش می‌افزود؛ اغلب اوقات از
روز نمی‌گذاشت در کنج‌خن به کسالت بگذرانم. در عرشه جهاز یا
پس گیلان، که خیلی ممتاز بود، با آنها می‌نشستم؛ بعضی از
اهل‌حاج که خوب جایی داشتند، صفات نشستن به کشتی و راه دریا
را بیان می‌کردند؛ گفتند و گفتند از این مهملات، تا مرا
واداشتند این رشته را سرودم:

حاجیا در راه مگه خویش را رسوا مکن

دل بکن در خرج دریا بر دریا
مکن

هست دریا را و کشتی را خطرهای بزرگ

درخطر خودرا میفکن همچومن غوغا
مکن

زر اگر دادی و جای خوب چتی دادنت

ای برادر همچو من در کنج خن مأوا مکن

با دکل دست و سر و پای کاپیتان برشکن

غیرتی کن آشکار امروز را فردا مکن

بهر مگه قسمتت گر از ره دریا شود

صبر کن وز موج درطوفان خشم چون بالا مکن

ای بساکشتی که ازیک موج دریا گشت غرق

زین سخن انکار من ای عاقل

دانا مکن

گر هوا را منقلب بینی و دریا را به موج

تکیه جز بر عون و حفظ خالق یکتا مکن

چون ترا هست استطاعت مگه درخشکی برد

گرنداری روی براین راه حال

جانفرسامکن

مصلحت را آنچه گفتم حاجیا در گوش گیر

ور برفتی رنج دیدی شکوه ای از

ما مکن

کاربند این پند را کز پند لقمان بهتر است

هر که نی نوشد به عالم او زمن ابله تر است

بعضی حاج مرا استهزا می کردند که خیلی بی اجرت است.

[بندرعباس]

دوازدهم جهاز به بندرعباس رسيد. يك نفر از مشايخ بندرلنگه كه به مگه روانه بود و از روز نشستن به كشتي، ناخوش بود، امروز رحلت كرد؛ غسلش دادند، كفن كردند، دو پارچه آهن هم به دوپايش بستند، او را به دريا انداختند؛ فرمايش مولا به ياد آمد كه در باب كشتي فرموده: <داخلها مَفْقُودٌ خَارِجُهَا مَوْجُودٌ>^{۹۹}. بعضي از حاج در زورق نشست، به بندر رفتند به جهت خريد، از دلتنگي، اين رشته را در مذمت جهاز نشستن گفتم:

الحذر اي حاجيان از مگه رفتن راه آب

خانه تجار كشتي كاشكي گردد خراب

كي توان خفتن شبي آسوده خاطر در جهاز

عاقل ايمن كي شود در منزل پر انقلاب

هست كشتي در حقيقت همچو زندان اجل

بر سر دريا چو... صرصر حباب

در كنارهم خزيده در چنين زندان تنگ

يك هزار و دوهزاران مرد و زن، شيخ و

شباب

با فراوان موج پي درپي كه برخيزد ز بحر

نه عجب افتد دل اندر اضطراب و

اضطراب

هر كه را نبود به سر هوشي شود دريا نشين

افكنند جان و تن خود بهر مگه

در عذاب

من به چشم خويش ديدم درجهاز از اهل حاج

رخت سوي آخرت بربست شيخي
مستطاب

گر چه با غسل و کفن رفت او از اين دار فنا
کام ماهي قبر او شد إِنَّهُ
شيءٌ عَجاب

الغرض هر کس که مستغني بود يا مستطيع
بايد از خشکي رود حاجي شود
آن بي کتاب

نه بسان روستاييهاي قم يا اصفهان
تـن دهد در تهلكه کشتي نشيند
با شباب

مرد دانشمند داند من چه ميگويم سخن
هر که نپسندد چه ايرادي است
برگفتار من

چون در بندرعباس کاپيتان جهاز را لنگر انداخت، سيصد
بارتجارت به کشتي حمل کرد.

پانزدهم ذيقعه کشتي محاذي مسقط رسيد. تجار مرواريد که
از بحر عمان بيرون ميآورند، همه در مسقط سکني دارند. از
قرار که ميگفتند: جاي خوبي است، ناخدا خواست لنگر
بيندازد، از مسقط، بار تجارتي به جهاز بياورد، حاج بر
ناخدا شوريدند؛ هوا را پست ديد، موقوف کرد، جهاز را راه
انداخت تا از محاذي عدن گذشتيم، بيدقهاي رنگ به رنگ بالاي
کوه تماشا داشت.

شب هفدهم از باب اسکندر گذشتيم جاي خوفناکي است. روز
هفدهم اين رشته در هجوم اهل حاج با ناخدا گفته شد:

شکوهها دارم من از اين تا چهها از حرص او ديدند اين
ناخدای حُقه باز اهل جهاز

اولا از بندرعباس سیصد بار بیش	در جهاز آورد آن بد اختر هر يك ساز
حاجیان از بیم غرق کشتی واز هول جان	متفق با ناخدا گشتند هر يك ترك تاز
گرم باخداام کشتی گشت آشوب و جدل	اندك اندك تا رسید آشوب اندر تنگ کار
کفر شد مغلوب و این اسلامیان غالب شدند	ناخدا چون دیده باشد کاروان از حرص و آاز
سوی مسقط بادبان افراشت کشتی شد روان	شکر بنمودیم بر پروردگار بی نیاز
نه به مسقط زیست کشتی درحقیقت نی عدن	تا به روی حاجیان باب سکندر گشت باز
نیمه شب از باب اسکندر جهاز اندر گذشت	در حقیقت روی کردیم و گذشتیم از مجاز
بحر احمر نوع دیگر داشت جذر و مد و موج	اندرین معنی نباشد هیچکس آگه ز راز
چون دو هفته روز شب شد، ناخدا باخنده گفت	جده اینك آشکارا گشته با خاک حجاز
ناخدا چون داد این مژده از او گشتیم شاد	جملگی گفتیم او را ارمی لطفت زیاد

از دور جده که نمایان شد، کمال خورسندی^{۱۰۰} دست داد؛ يك طرف دریا، دو سه فرسخ به فاصله هم دو جهاز دیده شد که به گل فرو رفته، سر دکلهای جهاز از آب بیرون بود. عبدالله کافر گفت: سه سال قبل همین جا يك کشتی که اهل حاج کلاً تبریزی بودند، شب ناخدا راه را گم کرده، جهاز به سنگ خورد، همه حاجیان با اموال غرق شدند؛ من با يك ضعیفه حاجیه تبریزی،

در يك تخته پاره و سه نفر ديگر به تخته پاره اي، خود را حفظ کرده، بعد از سه روز که قوت ما از آب دريا بود، نجات يافتيم؛ چون که در سواحل همه درياها، جزيره هاي بزرگ است که خلق خدا آنجاها به سر مي‌برند؛ تخته پاره من با ضعيفه به يکي از آن جزاير رسيد؛ جاني از غرق به سلامت بيرون برديم.

آب بحر عمان، لاجوردي رنگ بود؛ آب بحرا حمر، ميل به سرخي مي‌زد؛ ماهيهاي بزرگ به قدر گاوميش، گله گله در بحرا حمر بازي مي‌کردند؛ ناگاه [ديدم] يك کشتي سر و کله اش از آب بيرون است، کاپيتان گفت: چهار ماه قبل از اين غرق شده اين جهازات. شکر الهي کرديم، لله الحمد [که] کشتي ما بي‌خطر به جدّه رسيد. انشاء الله به همين زوديتها به مقصود خواهيم رسيد.

بيست و دوم ماه ذيقعدة، از حبس جهاز نجات خواهم يافت. حمد خدا را، که در راه تلف نگشتم که به رفتگان سلف بپيوندم. دو ساعت به غروب مانده، جهاز را در لنگرگاه، لنگر انداختند؛ به واسطه بحرا حمر، کوه و کمر، زياد نزديک به جدّه [است] بايد بلد که <حرکاتي> مي‌گويند، با زورق خود بيايد و به راهنمايي حرکاتي جهاز رفتار کند؛ به اين جهت شب را در کشتي بسر برديم. چند نفر از اعيان جدّه و اکابر و تجّار مگّه آمده بودند. اين رشته در مجلس ايشان در باب نشستن به کشتي، در سفر مگّه گفته شد:

حافظ خلق ار چه اندر خشکي و دريا خداست

ليک از دريا سفر کردن سوي کعبه

خطاست

هر که از راه نجف يا شام سوي کعبه رفت

او بود با استطاعت حاجي دريا

گداست

زانکه از بندر به اندک مائه در نول جهاز

مي‌توان در مگه
 رفتن و آمدن بي كم و كاست
 ليك نتوان داشتن تن پاك از بهر نماز
 زان نجا ست و آن
 كثافتها كه در وي بر ملاست
 اي برادر هر كه باشد با نصارا همنشين
 طاعت او كي پسندد بارگاه
 كبرياست
 چون نمازت گشت نامقبول درگاه اله
 در حقيقت حج كجا مقبول در گاه
 خداست
 اي دريغا نيست يك دانا كه انصافي دهد
 يا بداند آنچه گفتم جمله بي‌روي و
 رياست
 هيچ دانشمند ننهد پاي در زندان به طوع
 غير آن مسكين
 كه در زندان كشتي مبتلاست
 مستطيعان را خدا در خانه خود خوانده است
 نه كسي كز عقل
 مسكين و از دو لب بينواست
 شكر يزدان را كه من با استطاعت حاجيم
 مشـتري
 هستم مقام و مسكنم اوج سماست
 خاصه اندر جده فردا با هزاران طنطنه
 مي‌رسد
 شهزاده والا حسام السلطنه

چون سایر شبهای دریا، نزدیک به جده، شب را در کشتی صبح کردم. آفتاب که طلوع کرد، چشمم به عمارات و خانه‌های جده افتاد؛ این دعا را خواندم: >اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا حَيْبُ لِي أَلِي أَهْلِهَا وَ أَحَبَّتْ لِيصَالِحِي أَهْلِهَا< زورق‌دارها و مکارهاچی‌ها به جهت حاج و اسباب و مایحتاج در دورکشتی هجوم آوردند؛ اول حکیم‌باشی عثمانی به جهاز آمد تا ملاحظه کند مبادا وبا گرفته‌ای، یا عیب‌دار دیگری، در کشتی باشد؛ کاپیتان از آن زرنگی که داشت، پنجاه لیره تعارف به حکیم باشی داد و اذن رفتن حاجیه‌های خود را به جده گرفت و گرنه بهانه می‌آوردند که باید سه روز یا پنج روز جهاز قرنطین باشد.

[جده]

بیدست و سیم ذیقعه از حبس جهاز نجات [یافته]، وارد جده شدیم.

از عنایات خداوند ودود بار دیگر آمدم اندر
وجود

خود را بر لب دریا رسانیده سروتن را که دوهفته بود، در جهاز نجس و گندیده شده، شسته و صفائی دادم. [به] تجدید لباس برای نهار به منزل یکی از شوشتریهای تاجر جده فرود آمده بودیم، با رفقا برگشتم، يك مرتبه صدای شلیك توپ سلام دولتی بلند شد، صاحب‌خانه گفت: حسام‌السلطنه با همراهان خود وارد شدند.

خاطرم بشکفته شد زآن مژده چون گل در بهار

از ورود خسرو آزاده عم شهریار

نامور حاجی حسام‌السلطنه سلطان مراد

آنکه مداح ویم سال و مه و

لیل و نهار

با رفیقان يك نهار خورده و جستم ز جای

بر لب دریا شتابیدم به شوق
بیشمار

ناگهان دیدم که خلق جدّه و اهل لگام

بهر استقبال بر بسته میان را
استوار

نارسیده بر در دروازه با شیپور و طبل

دیدمی شهزاده را بر توسن
گلگون سوار

بسته احرام و ز شادی کامجوی و کامکار

از پیش حاجی ابوالنصر و سلیمان میرزا

چون جمال عمّ شاهنشاه دیدم با پسر

گشت روشن چشم من کز درد هجران بود تار

پیش رفتم در برش تعظیم کردم با ادب

در شگفت آمد چو دیدش چاکر مدحت شعار

قصر و ایوان شریف مگّه را از بهر او

داده بودندی همی زینت به صد نقش و

نگار

میزبانان در رکابش تا بیابد شادکام

اندر آن منزل فرود آید به صد

عزّ و وقار

باز گشتم سوی منزل کامجوی و شادمان

تا ببینم کی سوی سعیدیّه خواهم شد

روان

روی به منزل آوردم. با رفقا به بازارهای جدّه گردش
کردیم؛ انصافاً جدّه بندرگاه آبادی از همه اجناس در آنجا

فراوان است؛ خصوصاً متاع اسلامبول و مصر. اهل حاج با شوق چون زائرین کربلا مشغول به خریدن تسبیح سیر و مرجان و سوغات دیگر و مشغول سیر قهوه‌خانه‌های جدّه شدند. از قراری که مطوفین می‌گفتند: عمارات جدّه مثل مکه است.

گردیدیم قدری در بازارها، [به] منزل مراجعت شد. عصری دو مرتبه به کنار دریا آمده، برای تجدید لباس و تنظیف بدن که چهارده پانزده روز بود به کثافت جهاز مبتلا بودم، شستشویی کامل دادم، مصمم خدمت حسام‌السلطنه شدم. عمارت شریف مکه در جدّه خیلی عالی است. اول نوّابان والا، حاجی ابوالنصر میرزا و سلیمان را دیدن کردم، بعد از آن به حضور والا که ولی‌نعمت قدیمی این بنده بوده، شرفیاب شدم؛ حاجی آقا حسن وکیل‌الدوله کرمانشاهی، حاجی ملا باقر و ملباشی، حاجی میرزا آقاي تبریزی، با احرام تشریف داشتند. شاهزاده از دیدن ثناجوی، حیرت کرده، فرمودند: حاجی مشتری تو که آمدنی این سفر خیرت اثر بودی، چرا همراه خود ما که نوشته بودیم، نیامدی؟ عرض کردم: در طهران میرزاده ماضی فرمودند: صبر کن در خدمت سرکار والا روانه شوی؛ جواب دادم: انشاءالله حیاتی باشد حاجی جان مکه؛ پاکت شاهزاده معتمدالدوله را خدمتشان دادم، بلند بلند خواندند: آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست. خیلی مشعوف شدند؛ از خدمت شاهزاده مرخص شده، منزل آمدم، مطوف آمد؛ جمال آورده بود شتر برای رفتن سعیدیه، که برویم انشاءالله احرام آنجا ببندیم؛ که میقاتگاه حاج دریایی است، از این قرار شتر کرایه شد.

بیست و چهارم ذیقعد، به جهت انجام این کارها، در جدّه توقف کردیم؛ <عربانه>، به اصطلاح عجم، بیعانه، به جمال دادیم؛ کرایه اینطور قطع شتر به جهت شکدوف که آلاچیق مانند است و روپوش ندارد، مخصوص ایام احرام حاجی یک روح شکدوف، کرایه شترش تا سعیدیه که سه منزل است: دوازده و لا فرانسه به عبارت شش و لا؛ شتر سرنشین ده و لا، شتر بارهای زیادتی که باید به مکه فرستاد، از جدّه ده فرسخ است تامکه، به هفت و لا.

یکشنبه بیست و پنجم يك روح شکدوف خریده شد دو تومان [و] پنج هزار، نردبان هم دو هزار. بعد رفتیم منزل حاجي محمدخان قونسول ایران که در جدّه است، براي تذکره سه تومان دادم به جهت شش نفر رفقای خود، تذکره گرفتیم. از جدّه حرکت کرده، با رفقا از دروازه بیرون رفتیم. معلوم شد نواب والا حسام السلطنه، با تبعه خود به سعديه مي روند، مجدداً احرام بندند؛ از احرام بستن در کشتي احتیاط به هم رسانده اند.

دوشنبه بیست و ششم، همان دو فرسخي جدّه لنگ شد^۱، تا باقی حاج برسند؛ چون فرصتي بود، بشکرانه توفیق یافتن به این سفر و عزیمت به میقاتگاه، این مناجات نوشته شد:

>الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَرْشَدَ الْعُقُولَ أَلِي تَوْحِيدِهِ وَ هَدَاها وَ جَعَلَ تَوْحِيدَهَا سَبَباً لِلنَّجَاةِ فِي السَّفِينَةِ<.

تَجَرَّدَ عَنِ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ	خَرَجْتَ أَلِي الدُّنْيَا وَ أَنْتَ
أَلُمَّا	مُجَرَّدٌ
وَ تُبِّ عَنْ دُنُوبٍ مُوبِقَاتٍ	فَمَا أَنْتَ فِي دُنْيَاكَ هَذِهِ
بَيْتِهَا	مَخْلَدٌ

الهي به حرمت میهمانان حریمت که در بادیه های بی پایان پیسپر شده، تا به بارگاه عزت رسیده اند، که غباري از خاک راه آنان بر فرق این سوخته آتش محبتت، بیفشان؛ از باده عشق خود قطره ای هم بچشان؛ بعد از بستن احرام و محرم شدن، بی واهمه حرامی این راه پر خطر؛

یا رب به حریم	شاید که شود روز
خویشتن بارم ده	جزا کارم به
در مگه پس از فراغ	سر در قدم احمد
حج در یثرب	مختارم نه

۱. لنگ شدن کاروان: اقامت کردن یا معطل ماندن کاروان، به علتی. لغت نامه دهخدا.

جاي هزار شکر است که از بحرعمّان و احمر، کشتي حیات مرا
به سلامت به ساحل نجات رسانيدي و با تن آسايي و سعادت،
توفيق رفتن به سعديّه ام دادی.

اندر همه عالم معروف	از عشق توام يا رب سرگشته و
به شيدايي	صحرايي
زين پيش اگر بودم	سرحلقه مجنونان خوانند
مشهور به دانايي	مرا اکنون
سوز از من و ساز از من	ناز از تو نیاز از من، برق
باصبر و شکیبایي	از تو گداز از من

[بهیره]

سه شنبه بیست و هفتم ذیقعدہ منزلي که به بهیره معروف است،
بودیم.

بیست و هشتم شب را راه آمديم. همه راه، جنگل درختهاي
خار مغیلان [بود] پیاده هاي حاج هر جا درخت خشک بزرگی بود،
آتش می زدند، سیاحت خوبی داشت. آب خوراکی این منازل از چاه
است. بعد از صحراهاي عجم درخاک مگه.

زانکه در سایه بهره در بهره زچادر بردیم
نهارى خوابیم

[بئر شریف]

روز بیست و هشتم، بئر شریف منزل کردیم. آب این چاه،
شیرین و گواراست، اعراب می گفتند: این چاه به فرمایش امام
حسن × حفر شده است. اهل حاج، مثل مور و ملخ بر دور چاه،
هر يك دلوي یا مشکی به چاه انداخته بود، يك نفر بلد هم در

ته چاه رفته بود، به نوبت مشکها را پر می‌کرد؛ رحیم کن کن^{۱۰۲} اینطور التماس می‌کرد: الحاجی عرب، بالای غیرتت، مشک مرا پر کن، یک قمري علاوه می‌دهم. با وجودی که فصل عقب بود، حاج در عرق، غرق بودند. شب به راه افتادیم، این دو سه منزل دزد و حرامی بیشتر از همه جا دارد؛ همان جماله‌ها که از نژاد... ابن سلیم هستند، سرقت می‌کنند؛ در بین راه، متصل فریاد حرامی _ حرامی و اضطراب اهل حاج بود؛ اگر کسی دو قدم از راه خارج می‌شد، به راه عدم می‌شتافت؛ در همان قافله، دو نفر حاجی سرنشین را، با آنکه سوار شتر بود [ند]، از وسط، خورجینشان را بریدند و نقودشان را بردند.

[سعدیه]

پنج‌شنبه بیست و نهم به سعدیه رسیدیم. دو ساعت از آفتاب گذشته، مهمه بود که دو سه نفر پیاده از حاج، دیشب مفقودالآثر شده‌اند؛ در سعدیه حاج شیعه و سنی چادر زیاد زده بودند.

[افتادگی در نسخه] ۱۰۳

[نجف اشرف]

۱. نایب فراشخانه در عهد ناصری که در سال ۱۳۰۶ق درگذشت. *شرح رجال*

ایران ۳/ ۲۷۰،

۱. از تاریخ بیست و نهم ذی‌القعدة تا نوزدهم ربیع الاول و نزدیک نجف اشرف، به مدت بیش از دو ماه و نیم، وقایع سفر به خصوص گزارش زیارت مکه و مدینه در این نسخه نگاشته نشده و جای آن نانوشته مانده است، البته گزارش منظوم مناسک حج را در آخر نسخه خطاب به فرزندش آورده که آنهم کامل نیست.

نوزدهم شهر ربیع الاولی، طلوع آفتاب قافله به راه افتاد. یک فرسخ و نیم راه چون طی شد، به سعادت و میمنت و اقبال و توفیق خداوند لایزال، گنبد منور مولای متقیان × نمایان گردید، چشمها روشن شد. از کجاوه به زیر آمده، به خاک افتاده، بعد از سجده شکر، سوار شده، این قطعه را سرودم:

شکر یزدان را که سر برداشت اقبالم ز خواب

چو بیدم قبه خورشید نور
بوتراب

چشم خود مالیدم و با خویشتن گفتم ز شوق

اینکه می‌بینم به بیداریست یا رب یا
به خواب

شقّ انفس دیدم اندر راه نجد افزون ولی

بر مراد اکنون رسیدم از پس رنج
و عذاب

گنج در رنج است و با خار است خرما ای عزیز

گنج خواهی رنج بر خرما ز خارش رخ
متاب

چون حصار و باره شهر نجف آمد پدید

وا رهیدم از غم و اندوه و رنج و
اضطراب

ای زمین بهجت افزای نجف داری شرف

از ره معنی به این نه طارم
نیلی قباب

خوابگاه آن شهنشاهی که همچون مصطفی

در دو گیتی آفرینش را تویی مالک
رقاب

در بین راه، حاجی محمدعلیخان عاقبت به خیر شد، به رحمت پروردگار پیوست. منزل نزدیک بود، پنج ساعت به غروب مانده رسیدیم.

[رحبه یا رحیمه]

اسم این منزل را یکی می‌گفت: رحبه است؛ دیگری: رحیمه نام می‌برد. حاجی ملا عباس حجه فروش^{۱۰۴} چون مرده سنگین بود و پلوش رنگین، دست بالا کرد، غسالی نمود.

بیستم [شهر ربیع الاول] طلوع آفتاب، با کمال شوق، قافله حرکت کرد. بیشتر حاج که قوه پیاده روی داشتند، از کجاوه و مالها پیاده شده، به راه افتادند؛ دو فرسخ به شهر مانده، سر مستقبلین باز شد؛ خیلی شکوه داشت؛ یک میدان از وادی السلام گذشته، طلاب نجف و اعزّه، صف به صف ایستاده بودند؛ حاج می‌گذشت، سلام و صلوات به آسمان می‌رسید؛ همان وقت این قطعه را سرودم:

هر که بگذارد قدم ای دل به صحرای نجف

روز محشر ایمن است از ناله و
آه و اسف

شکر یزدان را که بعد از مگه قسمت شد مرا

آستان بوسی میر مؤمنان شاه نجف

صهر پیغمبر علی ابن ابیطالب که هست

۱. کسی که به نیابت از میت مستطیع و واجب الحج در ازاء مزدی حج گزارد. لغت نامه دهخدا.

مع نني فرقان م نزل ترجمان <لو
كُشف> ۱۰۰

بارگاه و قبه اش گویی که عرش کبریاست
ز آن که در طوفش فرشته صد هزاران بسته
صف

ني غلط گفتم که عرش کبریا هر صبح و شام
بر فراز قبه او طوف دارد
از شعف

مرتضی در کعبه بهر بتشکستن بی‌سخن
پا به کتف مصطفی بنهاد از
روی شرف

ذوالفقارش چون مخالف را دوتا کردی به رزم
آمدی بر گوش بانک آفرین از هر
طرف

هر که بر درگاه شاه اولیا نهاد روی
کرده بی‌شک در جهان عمر گرامی را
تلف

هست جای منکرانش جمله در قعر جحیم
در جنان جای مقرّ او است در اعلا
عُرف

با صحت و سلامتی و توفیق پروردگار، وارد نجف اشرف شدم. چون از همسفر خود از جبل^{۱۰۶} تا این خاک پاک، صدمه روحانی خیلی خورده بودم؛ به مصداق <دلا خو کن به تنهایی، که از تنها بلا خیزد>، کناره جسّته، جای دیگر منزل کردم. به

۲. اشاره به حدیث <لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً>، الطرائف، ص ۵۱۲.

۱. منازلی است که در ایران طی شده بود.

حمام هندیّه رفتّه، بعد از غسل زیارت، به آستان ولیّ خدای
مشرف [شدم]؛ پس از عتبه‌بوسی و طواف و زیارت، از اشعار شمس
الشعرای^{۱۰۷} مرحوم، به مناسبت عرض کردم:

ای ولیّ ذو المنن در کارگاه کن فکان

دست دست تو است گر ایدون دگر
اندرکنی

گر نهاد آفرینش را جز این خواهی که هست

آسمان سازی زمین را باختر
خاور کنی

آنکه نسپرده است در خیبر فرمان تو

شعله آتش به گرد کرنش خیبر
کنی

راه ندهد سوی خود بی حکم تو کس را بهشت

در رباید هر که را تو
حکم برآذر کنی

با جهان - جهان سعادت، از حرم بیرون آمدم، به منزل خود
رفته، به استراحت پرداختم.

بیست و یکم شهر ربیع الاولی، بعد از مشرف شدن خدمت
امیرالمؤمنین*، به منزل حاجی ابوالقاسم، روضه‌خوان شیخ
عبدالحسین رفتم؛ به نعمت خدمت حاجی میرزا وفایی شبستری
رسیدم؛

طلعتش دیدم و گفتم که وفایی	هست سر تا به قدم مردمی و
ز صفا	مهر و وفا

۲. میرزا محمدعلی‌خان سروش اصفهانی، استاد نگارنده این سفرنامه است.

با ایشان به جهت گردش و تفرّج صحن و وادي السلام بیرون آمدم. در همین يك مجلس ملاقات، چنان دوستي دست داد که گفتمی قرنہا مصاحب هم بوده ایم.

بیست و دوم و بیست و سیم، مشغول زیارت و انجام کارهای خود بودم، خدمت دوستان نرسیدم.

بیست و چهارم ربیع الاولی، جناب وفایی سرافراز فرمودند، در خدمت آن استاد باوفا، رفتیم منزل روضه خوانها، که حاجی میرزا بها را زیارت نمائیم؛ در آنجا شنیدیم در نجف، طاعون بروز کرده است؛ در کربلا و مسیب می‌خواهند قرنطین بگذارند به جهت حفظ بغداد؛ صحبت حال، دست نداد.

روز بیست و پنجم بیشتر حاجیها از واهمه قرنطینه با اقارب وداع، به شهر و وطنهای خود روانه شدند. این بنده تا غره ربیع الثانی، به همان زیارت صبح و شام پرداختم؛ از واهمه دیدن تابوت و اهل عزای اعراب، از منزل بیرون نیامدم. لله امیر دوست محمدخان معیر الممالک، که از آشنایان طهران بود، بر حسب حسن اتفاق، همسایه بود؛ با ایشان روز و شب می‌نمودم.

دوم ربیع الثانی، به سراغ حاجی وفایی بیرون رفتم؛ در منزل حاجی میرزا بها تشریف داشتند. قطعه که یک فرد است:

حبذا شاعری که هر یکی صد جهان بها دارد

اشعارش

در صفات حمیده حاجی میرزا بها سروده بودند، خواندند و حاجی میرزا بها هم در مدح وفایی، قطعه‌ای که يك شعرش این است:

فرخا شاعری که از صد جهان به رخی فدا دارد

افکار

فرموده بودند. مرا هم جذبه عشق و محبت آن دو سخندان واداشت که به همان وزن افکار ابکارشان، قطعه‌ای عرض نمایم؛ مرتجلاً گفته شد:

لوحش الله که بارگاه نجف	رتبه عرش کبریا دارد
وگر از عرش بهترش	از شکوه و جلال جا دارد
دانم	
زان که سلطان اولیا چو	حکم بر ارض و بر سماء دارد
خدای	
نه خدا لیک قدرت و	به خدا همچنان خدا دارد
فرمان	
دست حق است و با هر انگشتی	بر قدر امر و بر قضا
	دارد
پادشاه سیر امکان	رایتش آیت هدی دارد
است	
کعبه از یمن مقدمش تا	آن همه عز و آن علا دارد
حشر	
طور و وادی است در زمین	کعبه گر مشعر و منی دارد
نجف	
خوبتر از صفا و	صُفّه‌های نجف صفا دارد
مروه او	
هست زمزم چهی و خاک نجف	اثر چشمه بقا دارد
نیست در کعبه یک سخن گستر	تا لَوای ثنا به پا
	دارد
لیک شاه نجف به درگه	هم وفایی وهم بها دارد
خویش	
شعر هر یک از آن دو به یک	بی سخن عالمی بها دارد
اختر	
خاطر و طبعشان ز صفوت و	برتر از مشتري بها
نور	دارد

حجله طبع هر یکی با بس عروسان دلربا دارد
ناز

به بیان و بیانشان هر دم احسنت و مرحبا دارد
جبریل

نظر مهرشان در این مشتری را چنین کیا دارد
عالم

هر دو استاد، بعد از شنیدن این قطعه، دهانم رابه محبت
بوسیدند. صدقنا و آمتا فرمودند.

روز پنجم ربیع الثانی، عصری با حاجی وفایی به وادی السلام،
برای فاتحه اخیار و ابرار رفتیم؛ ناگاه در پشت دیوار
حصار، دور از مقابر، سنگی بسیار محقر و کوچک خوانده شد:
> هذا مرقد میرزا محمدتقی لسان الملك متخلص بسپهر^{۱۰۸} فی شهر
فلان< خیلی از این فقره افسوس خوردیم که آن مرد بزرگ، مثل
ناسخ التواریخ، یادگاری در دنیا گذاشته؛ چرا باید قبرش به
اینطور خفیف باشد؟ به وفا اظهار داشتم، در فوت لسان الملك
این قطعه را من گفته ام: ۱۰۹

مشتری سال رحلتش بسرود ماند ای دل سپهر از رفتار
(۱۲۹۶)

تعجب دارم، چرا اولاد خلفش، فراخور این هفت شعر، سنگی
مرمر و لطیف تحصیل ننموده اند که مضع پدر را بر زینتش
بیافزایند؟ حاجی وفایی به مناسبت این دو شعر را خواندند:

زن و فرزند و مال و دولت و تو را هستند همراه تالاب
زور گور

۱. میرزا محمدتقی مستوفی، لسان الملك، متخلص به سپهر در سال ۱۲۰۷ق در
کاشان متولد شد و در سال ۱۲۹۶ق درگذشت؛ وی دارای تألیفاتی است از
جمله **ناسخ التواریخ** که تاریخ عمومی است و تا سال ۱۲۷۳ق را در بر
دارد. شرح رجال ایران، ۳/۳۱۹-۳۲۱.

۲. از قطعه یاد شده، فقط بیت آخر آن در نسخه آمده است.

روند این هم‌رهان غمناک نیاید هیچکس در خاک با تو
با تو

فاتحه خوانده، به شهر مراجعت کردیم.

دهم ربیع الثانی ناخوشی شدت کرد؛ در هر خانه‌ای افغان
خروش‌عزا بلند بود؛ به حرم مشرف شده، خاتمه امور را از
پروردگار به خیر مسئلت نمودم. به منزل مراجعت کرده این
شعرها گفته شد:

چنان به خاک نجف حالت‌م دگرسان بود

که زندگانی دشوار و مردن
آسان بود

ز دست‌برد و با و زطعن‌ه طاعون

به کوی و برزن هر خانه آه و
افغان بود

ز بس جنازه که بر دوش خلق می‌دیدم

سرشکم از مژه ریزان بسان
باران بود

کسی که به شب مونس و معاشر و یار

به وقت صبح تنش زیر خاک مهمان
بود

چه از عرب چه عجم مرد و زن هزار هزار

ز شهر رفته و سرگشته
بیابان بود

تمام خلق زغم بود چشمشان گریان

به جز طبیب و به جز قبر کن که
خندان بود

گذر از آن دو بزاز گو که از کرباس

اگر بخوردی يك چهار يك،
پشیمان بود

دهم چه شرح ز افکار و حالت غسال

کز آن دو هم ملك الموت نیز
حیران بود

اثر نداشت دعا اندر آن زمین زان رو

دعا کند - ده دلش سخت - تر ز
سندان بود

غرض که مشتري خسته را در آن محشر

چو ابر دیده به هر صبح و شام
گریبان بود

زائرین و مجاورین، متصل از شهر فرار می‌کردند؛ ولی این بنده، با حاجیان روضه‌خوان و حاج میرزا بها و خدام به اطمینان قلب مصمم بودیم، برای تحویل حَمَل و عید نوروز بمانیم؛ تا آن که به حضور مولای متقیان در وقت گردش سال منقبت عرض نماییم. آن وقت به خیال حرکت به کربلا مصمم شویم؛ به همین شوق روزی دو مرتبه و شبی يك مرتبه، از زیارت حضرت بهره‌مند بودم.

هجدهم شهر ربیع الثانی، به مضمون این فرد: <پاك شو اول و پس دیده بر آن پاك انداز>، به جهت نظافت عید و تغییر لباس جدید، به حمام رفته، رنگ و حنایی بسته شد.

نوزدهم شهر ربیع الثانی، در وقت تحویل آفتاب به حمل، این بنده با حاجی وفایی و حاجی میرزا بها به این فیض عظمی رسیدیم؛ با وجود جمعیت فراوان در حرم محترم، به هزار زحمت، دو ساعت قبل از تحویل، روبروی ولی‌الله امیرمؤمنان، با ادب تمام ایستادیم؛ تا تحویل سال‌نو گردید. جناب حاجی وفایی این منقبت را خواندند:

چون ز تأثیر حَمَل تر شد دماغ روزگار
 عطسه‌ای برزد زمین، بیرون شد از مغزش
 بهار

باد نوروزی وزید اندر کوه و باغ و راغ
 فَرّ و فیروزی زهر سو شد به
 عالم آشکار

از نهیب فوج فروردین سپهسالار وی
 شد گریزان از گلستان با هزاران
 زینهار

از پی آرایش چهر عروسان چمن
 سوي گلشن شد روان مشاطه
 باد بهار

گسترید از سبزه در طرف چمن دیبای چین
 آکنید از لاله در جیب دمن مشک
 تثار

باب شد از ارغوان چو روضه خرم بهشت
 راغ شد از اقحوان چون طاق این نیلی
 حصار

چشم نرگس شد چو چشم گلعداران دلفریب
 جعد سنبل شد چو موی لاله رویان
 مشکبار

ز انبساط مقدم گل پای‌کوبان گشت سرو
 وز نشاط صوت بلبل دستافشان شد چنار
 شب‌نم از بس می‌چکد از هر طرف بر روی گل

رش - ته بدور را مانند تو
گویی نوک خار

ساقیا می بی تأمل ده که اندر فصل گل
از خرد بیگانه ای گر برنشینی
هوشیار
می چه می آن می که شد آرام جانهای نژند^{۱۱۰}
می چه می آن می که شد درمان دلهای
فکار

می چه آن می که نوشد گر جنین اندر رحم
دختر ار باشد پسر گردد شود شیرش
شکار

می چه می آن می که سازد از شجاعت مور را
آن چنان کز مار بتواند
برآوردن دمار
می چه می ساقی می وحدت کزان می مصطفی
قرنها بوده است پیش از میگساران
میگسار
مقصد و مقصودم از آن می بود حبّ علی
آن که آمد <هَلْ أَتَىٰ> برشان او از
کردگار

من کجا تا برسرایم مدحتش کایزد سرود
<لَا فِئْتِي إِلَّا عَلِي لَا سَيْفَ إِلَّا
ذُو الْفَقَار>

از ستان و از سه مان ملك و ملك تسخير او
 قوت و قوت را تماشا كن كه چون
 آرد به كار
 گر خداوند جلالش عزم خلاقي كند
 خلق سازد عالم و آدم هزار اندر
 هزار
 پرتو لطف جميلش شد دليل جبرئيل
 ورنه كي كردي خدا او را امين و
 رازدار
 قابض الارواح عزرائيل تيغش را چوديد
 جانستاني را گرفت از قبضه او
 مستعار
 گر چه باشد قاسم الارزاق در معني ولي
 هست ميكائيل اندر خوان جودش ريزه
 خوار
 گردمد تكبيرش اسرافيل اندر صور دهر
 كافري معدوم گردد يابد ايمان
 انتشار
 آدم علمش تجلي گر كند ابليس را
 سجده بر خاك آورد از روي عجز و
 انكسار
 نوح لطفش گر بسازد كشتي از بهر نجات
 جاي آب آتش اگر باشد توان كردن
 گذار
 آدميت بين كه نوح و آدم اندر كوي او

در قرین قرب حق هستند از قرب

جوار

ور خلیل الله نسیمش در آذر پا نهد

همچو ایام بهاران گردد آذر

لاله زار

یوسف حسنش اگر از چهره برگیرد نقاب

صد هزاران

یوسف صدیقش آید بنده وار

با کلیم الله کلام الله را نسبت خطاست

چون سخن

باهم سخن دارند فرق بیشمار

آنکه در سینا سخن می‌گفت یا موسی علی است

منکر ار

باور ندارد گو بدو باور مدار

نسبتش داد به عیسی مرتعش شد عقل گفت

هست عیسی بی‌شفای او مریض رعشه دار

احمد معراج عشقش گر نگنجد در خیال

نازک است از بس سخن باید نمودن

اقتصار

عشق می‌باید که تا یابد رموز عشق را

ای وفايي عقل را نبود به کوی عشق

بار

تا همی دانند آذر ماه را بعد از ابان

تا همی گویند آید از پس

نیسان ایار

باغ عمر دشمنانت را نباشد جز خزان

راغ عیش

دوستانت را نباشد جز بهار

پس از خواندن منقبت، با کمال عجز و ادب، زمین را بوسیده، نوشته را در میان ضریح منور انداختند؛ آنگاه حاجی میرزا بها، اول به خاک افتاد، بعد از آن برخواسته، این مسمط را عرض کرد:

روز تحویل حَمَل اول نقصان عید نوروز عجم شاهی ماه عرب
شب است است

ترك من ترك جفا روز نشاط و لب تو شكر و بالاي تو نخل رطب
طرب است است

شور شیرین به سرم تلخ میم ریز بجام

عید نوروز بود جامه درّ منضود بود درج به
شایان به کفم درج صدفم

آفتابم من و در برج حمل آسمان وار مکان آمده
بین شرفم خاک نجفم

حبذا تهنیت عید به درگاه امام

درگه بارگه پادشه عرش بارگاه نجف است ای قلم
سریر نغز سریر

حال را بین به محل خواه تو از شاه در کسوت امکانی و واجب به
بدر منیر بصیر

نقش دیوار مجسم نگرد از در و بام

لوحش الله ز چنین روز و چنین طرفه علم الله ز چنین عید و چنین دار
مکان الامان

عید نوروز فرح بخش‌تر از خاصه در بارگه شاه زمین
روح روان ماه زمان

ولِي مطلق یزدان وصي فخر انام

علت غائی ایجاد امیر
ابرویش در شب معراج نبی را
کونین
قوسین

مشعر و زمزم و میزاب و صفای
زهره طاهره را زوج و پدر بر
حرمین
حسنین

عرفات عرفا مروه و ارکان و مقام

شهبسوار صف هیجا که رخ پیل
زرد از بیمش و از اسب پیاده
تنان
چو زنان

چون تیغ کجش راست چو ابروی
فقراتش به غذا صف شکن صف
بتان
شکنان

ذوالفقارش به جهان تنگ نماید ز نیام

نیروی بازوی او را نتوان زد
شاهد نیروی او خیبر و صفین
به مثل
و جمل

جنبش ابروی او قاصم عَزِي و هُبَل
پرتو روی وی آثار تجلی
به جبل

ها شنو بانك أنا الله از این پاك مقام

هله نوروز عجم پای خم و ساقی
از پی دفع غمم آر شراب
جم
ارغم

به پذیرایی این عید به
مدحت صادر اوّل که به مصدر
آئین عجم
توأم

کنم از صدق حضوراً به بر خاص و عوام

ای شهنشاه فلك درگه
احدی وحدت و احمد صفت و نجم
جبریل خدم
حشم

والضّحي صورت و الشمس جبين نون موي والليل سجي قد علم
و قلم الله علم

آن علم کآمد در سایه او خلق تمام

یافت امروز ز تو تخت خلافت فر نوبهار از تو بدیده است شباب
و زیب از پس شیب

لحن بلبل به هوای تو فراز حق فرستاده ترا هدیه انار
است و نشیب و به و سبب

تا که خندان شودت پسته خمارین بادام

اسدالهی و شیران جهانست دست بی‌پا و سرانست ز جاهت
روباه کوتاه

هست محکوم به حکم تو ز ماهی ماسوی‌الله رعایا و تویی
تا ماه بر همه شاه

بأبي أنتَ و أمي به توام روی کلام

گوش شنوای خدا ماه تو چشم بینای خدا چشم ز
را حلقه به گوش مردم تو می‌پوش

نطق گویای خدا وجه زیبای خدا از
ناطقه‌ها در تو خموش بر تو پاک سروش

جانب خیل رسل برده و آورده پیام

بوالبشر سینه تهی ساخت ز تا شود جای تن پاک تو ای
پر بودن غیر مصدر خیر

حضرت نوح که پیری است لنگر جود تو باشد ناجی کشتیش
اولوالعزم به دیر به سیر

ورنه تا حشر به گرداب فنا داشت مقام

صالح و هود فراری شده از عاد در جوار تو نمودند مکان خیر
و ثمود و وفود

غضبت ریح عقیم آمد و النار آب تو خاک نمودی سر فرعون و
وقود جنود

معنی نعمت و نعمت تویی اندر ایام

تو یدالهی اگر ید به عدد بدر و قمرء و قمر یکسره
چارده است معنی مه است

ماسوی را بدر بارگه تو رهروان را به دیاری که تویی
نگه است شاه ره است

کیفر راه زنان را دمی از برق حسام

برده یک ضربت دست تو ز کونین مصحف فضل ترا هفت فلك نیم
سبق ورق

ضرباتت زهق الباطل و قل جاء کرد در دیده بخرد طبقاً
الحق فوق طبق

بهر تحریر مدیحت دو زبان شد اقلام

ذات بی‌مثل و صفت را تو صفات همه جا حاضری ای جان ز نظرها
واجب غایب

در شب و روز قضا و قدرت دو در حسام آمده میزان ولایت
حاجب حاسب

هر چه جز حبّ تو در سینه حلال است حرام

انجمن از پی تبریک درین منقبتها به کف ارباب سخن
پیک حریم با تعظیم

روز عید است به دریوزه به آمده مشتري آن منقبت‌آرای
درگاه کریم قدیم

با خرد پیشه وفایی ز برای اکرام

خانه‌زاد تو بها نیز رشته حبّ تو جان و دلش
درین رشته بود بسته بود

به مطب می‌رود آن کس که دلش
خسته بود

مومیایی طلبد استخوانی که
بشکسته بود

منم آن خسته، شفایم بده این اول عام

مرمرا ظاهر و باطن مرض معصیت
است

زین شفاخانه امیدم نظر
مرحمت است

عید نوروز گه مغفرت و مکرمت
است

پادشاهها به خداوند تو را
مرتبت است

که ببخشی و بیامرزیم از هر آثام

پس از اتمام منقبت، حاجی میرزا بها هم زمین ادب بو سیده
و مدیحه را در میان ضریح مطهر انداخت.

نوبت چو شد به مدح سرایی
مشتري

او را شدند مهر و مه و
زهره مشتري

این ستایشگر به خاک افتاد و زمین حرم محترم را بوسیدم،
با کمال شرم و انفعال عرض کردم:

تبارك الله از این بارگاه
عرش مثال

که جبرئیل امین است حاجبش مه
و سال

به عرش دادم از آن روی نسبتش
که مدام

به این حریم بود روی
ایزد متعال

اگر بهشت برین خوانمش
عجب نبود

که از بهشت فزون باشدش بها
و جمال

بهشت عدن سزد مرا
سپاس آرد

که گفتم این حرم او را بود
نظیر و همال

ملك برد چو غباري از این
حرم به فلک

نسیم باغ بهشت آیدش به
استقبال

نگارهاي جنان بِالْعُدُوِّ وَ الاصال ^{۱۱۱}	کزان غبار معطر کنند طرّه خویش
تمام خدمت این روضه‌شان بود آمال	فرشتگان مقرب ز عالم ملکوت
ز جنت است به دنیا همیشه روی بلال	فراز مأذنه‌اش تا اذان همی گوید
که سجدگاه ^{۱۱۲} ملوک است و قبله اقبال	دلا ز روی ادب سر بنه به این درگاه
که در دو گیتی او را مسلم است جلال	حریم و بارگه و روضه شهنشاهی است
کننده در خیبر، کشنده ابطال	مجاهد صف بدر و مبارز صفین
شهنشهی که بود کردگار را تمثال	ولی بارخدای و وصی پیغمبر
به امر او اثر و جنبش صبا و شمال	به حکم او است همه گردش نجوم و سپهر
که او است مظهر آثار مصدر افعال	بدو شناخته گردد خدای عزّ و جلّ
به حقّ حق که درست نیست جای مقال	به جز خدای جهان آنچه در حقش گویند
اگر نبود علی دین نمی گرفت کمال	به نصّ آیت روز غدیر خم به رسول
به بندگان ملك العرش از ره افضال	تمام کرد در آن روز جمله نعمت خویش

۱. صبح و شام.

۲. صحیح آن سجده گاه است.

کنند خیل ملائک ز جنّ و انس سؤال	چو روز حشر درآید ز شکر آن نعمت
به دست راست سپارند نامه اعمال	هر آن که بود مقرّش فرشتگان او را
کشند پیکر او در سلاسل و اغلال	و گر که منکر او شد موکلان عذاب
ره نجات بود دوستی حیدر و آل	غرض که بر همه خلق روز رستاخیز
چنانکه مصقله از آینه سواد کلال	ولای حیدر و آلش برد ز دل سیهی
یقین که فردا طاعات او است جمله وبال	هر آنکه چنگ به دامن او نزد امروز
به آن کلید زند خازنت صلا که تعال	ولای او است کلید در بهشت برین
به کعبه فخر کن و هر زمان بناز و وبال	تو ای زمین نجف جاودان زخسرو خویش
عقول یکسره ناقص زبان ناطقه لال	شها تویی که بود در ثنا و منقبتت
ولّی ذوالمنن و خسرو رسول خصال	شه نشه نجفی و امیر لَو کُشَفی ^{۱۱۳}
بدان زمان که شدی سوی کافران به قتال	تو گر نبودی یاور نداشت ختم رسل
برآمدند خلیق همه ز چاه ضلال	ز ذوالفقار کجت راست گشت دین هدی
ز کفّ راد تو دارند جنّ و انس نوال	خدا پرستی از بازوی تو یافت رواج

۱. اشاره به حدیث امیر المؤمنین × است که: <لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا>.

جهانیان همگی ریزه‌خوار خوان تواند	تو منعمی به حقیقت تمام خلق، عیال
تو در رکوع بدادی ز لطف، خاتم خویش	به سائلی که ز دنیا به کف نبودش مال
عنایت توام امسال ای ولی خدای	به کعبه و به مدینه رساند فارغ بال
به کیمیای سعادت کنون رسیدستم	که در حریم تو هستم زشوق مدح سگال ^{۱۱۴}
ز بهر منقبت من زبان چو بگشودم	فرشتگان بگشودند بر سرم پر و بال
به تو است چشم امیدم که در قبولی حجّ	دهند جای ثناجوی را به صف نعال
وکیل بارگه ایزدی تویی و به طوع	یکی است از وکلای مقرّبت میکال
هر آن ثواب که بی مهر مهر تو باشد	اگر چه کوه بود کمتر است از مثقال
شها چگونه کنم شکر اینچنین نعمت	که در حضور تو سالم خجسته گشت به فال
همیشه تا که به فصل بهار و فروردین	دهد زمرد و شنگرف از جبال و تال
موالیان ترا چهره باد چون شنگرف	مخالفان تو رخسارشان سیه چو ذغال ^{۱۱۵}

آنگاه اقتدا به استادان کرده، پس از سجده شکر بجا آوردن، در خواندن منقبت، [آن را] برده، میان ضریح اسدالله الغالب^۱ انداختم؛ با رفقا سرافتخار بر فلك ماه و مشتری سوده، از حرم بیرون آمدم به سعادت؛ هر يك به منزل خود رفتیم.

۲. فکر و اندیشه.

۱. در نسخه <زکال> درج شده است.

بیست و یکم ربیع الثانی، که روز دوم سال بود، برای حرکت به کربلا (چون که يك اربعین تمام شده بود توقف نجف)، زیارت و داع خوانده، رفته منزل حاجیان روضه خوان؛ دیدم ایشان هم بارها را بسته اند و الاغهای قشنگ هم کرایه کرده، منتظر بنده هستند.

روز بیست و دوم صبح زده، حاجی میرزا وفایی تشریف آوردند، از منزلها حرکت کردیم، حاجی وفایی تا دم دروازه، مشایعت [کردند]، یکدیگر را وداع کردیم و این شعر مکرر خوانده شد:

بگذار تا بگیریم چون ابر	کز سنگ ناله خیزد روز
در بهاران	وداع یاران
هر کس که درد فرقت روزی	داند که سخت باشد قطع
چشیده باشد	امیدواران

دعا کردیم که انشاءالله خداوند آن بلا را از اهل نجف رفع بفرماید؛ به سبب آن که از واهمه بلیّه و ستمهای اهالی قرنطین هجرت اختیار نمودیم، از چنان روضه مقدّس مجبوراً و به اکراه بیرون آمدیم.

رشته‌ای بر گردنم افکنده	می‌کشد هر جا که خاطر خواه
دوست	اوست

تذکره عبور^{۱۱۶} از عثمانیان گرفتیم، قیمت دادیم، براه افتادیم. پیاده، سواره، زوّار بیدشمار به طور فرار، از نجف به کربلا روانه بودند. از حسن اتفاق دو روز قبل، این بنده با رفقای طرّاده^{۱۱۷} مختص، اجاره کرده بودیم، از مسجد سهله زیارت و نماز خوانده، به لب شریعه‌ای از فرات رسیدیم، آفتاب غروب کرد، شب را همان جا خوابیدیم.

۲. جواز عبور.

۳. کرجی، قایق و بلم.

بیست و سیم، وقت سحر، طرّاده حاضر شد؛ همگی با بار و بنه و چادر و اسباب، سوار طرّاده شدیم. جمعیت ما سی نفر بیشتر نبود، ولی دو طرّاده در جلو و عقب، میان شط بود [که] هر کدام پنجاه، شصت نفر، جمعیت داشتند. چون باد نمی‌وزید عمده با زحمت [با] ریس—مانهای لیف خرما، طرّاده را می‌کشیدند. گاهی به گل می‌نشست، عربها دامن عبا را به کمر می‌زدند، با قوت، طرّاده را از گل حرکت می‌دادند؛ مرتجلاً سروده شد:

شاد از بخت و طالع	دوم سال و موسم
فیروز	نوروز
به سوی سهله شادمان	از نجف چون دعای ره
راندم	خواندیم
بود چون بوق الاغ از هر	تا کنار شریعه و
باب	مرداب
بنشستیم ما به	با فراوان عرب نر و
طرّاده	ماده
یاد آمد میان دجله	ناگه از حال کشتی و
مرا	دریا
نه در او موجی و نه غرقابی	شکر کردم که بی خطر آبی
است	است
پیر و برنا و امرد	همه حاملان
و ساده	طرّاده
در بر خلق بهر نان و	داشتند خروش و
فحیل	قیلاقیل
می‌گرفتند با هزار	مرحبا مرحبا کنان
زبان	تا نان
می‌شدند تمام خوار و	چون که طرّاده می‌نشست به
خجل... .	گل

از تخمین راه عربها، سه فرسخ را طی کردند. گاهی بچه عربها جمع میشدند در اطراف دجله، میان خشکی، [میگفتند:] یا زائر علی، تهر؛ یعنی خرما میخواستند. غروب شد، طرّاده را کنار کشیدند، بیرون آمدیم، نماز خوانده، در خشکی خوابیدیم؛ از گرما خواب به چشم نمی‌آمد.

[خوان شور]

بیدست و چهارم به طرّاده نشستیم. نزدیک به ظهر، خوان شور از خشکی نمودار شد؛ بعضی رفقا افسوس می‌خوردند [که] کاش در خشکی رفته بودیم، الآن در خوان منزل کرده بودیم؛ این قطعه به مناسبت گفته شد:

خوان شور ای رفیق پر خطر	نام او کاروانسرای
است	شر است
خواب شیرین در او	که هوایش ز زهر تلختر
نشاید کرد	است
زان که دزد عرب به هرشب و	اندر آن دشت بی‌حد و شمر
روز	است
عرب شمر و عنیزه	همه شب در کمین خشک و تر
مدام	است
همه با نیزه‌های	همه دبّوسشان پس کمر
آتشبار	است
گاه زوزه کشند همچو	گاه شان عرّعر نزه
شغال	خر است
همه کلب، ابن کلب و	غولشان مام و گرگشان پدر
خنزیرند	است
سوی کرب و بلا به زورق و	هرکه رو کرد دور از خطر
آب	است

اندکی دیگر راه طرّاده را کشیدند؛ جمعی از جهال و جوانهای قبیله، که می‌گفتند ذکُردند، از خشکی ریختند میان آب، که تا زانو می‌رسید، که طرّاده را از ما بگیرند؛ چون دیدند همه مردم محترم [و] عجم هستیم، فتنه موقوف کرده، رفتند.

[سلیمانیه]

رسیدیم به سلیمانیه. یک نفر رسید، گفت: جمعیتی که از راه خوانشور، به کربلا روانه شدند، کلاً به قرنطینه افتادند، که یک میدان به کربلا مانده، لب نهره‌ندیه گذاشته‌اند؛ شب در سلیمانیه ماندیم.

بیدست و پنجم ربیع الثانی، دو ساعت از آفتاب گذشته، با حالت پریشان، رسیدیم با رفقای اهل حاج در سر راهی که به شهر کربلا می‌روند؛ یک مرتبه عساکر قرنطینه، ریختند عنان الاغها را گرفته، بردند به قرنطینه؛ از چهار طرف عسکرها^{۱۱۸}، عمده قرنطین، جا برای زدن چادر و خیمه، معین نمودند؛ با کمال یأس و پریشانی به قضای الهی تن داده و گفتم:

بهره از دوست نه هجران نه وصال	همه در حیرت آنم که چه حال
است مرا	است مرا

چادرها که زده شد با چشم اشکبار زیارت وارثی از دور خواندیم.

بیست و ششم ربیع الثانی، صبح زود برخواستم، نماز خوانده، بعد از زیارت، برای رفع دلتنگی، این اشعار را عرض کردم:

کنم چرا نکنم شکوه از فلک	که کرد دور فلک دورم از
بسیار	دیوار و زیار

به بزّ و بحر عنانم کشید آخر کار	بلای عاشقی و رنج فرقت معشوق
جمال یار درو بینم از در و دیوار	خدای خواست که در خانه اش نماز برم
دلم ز پرتو او گشت انسیه کردار	نماز بردم و دیدم به کعبه طلعت دوست
سوی مدینه ز اقبال و بخت برخوردار	ز خانه ملك العرش ره سپر گشتم
کجا کشیدم رخت و کجا فکندم بار	بهشت بود همه کوه و دشت در نظرم
گذشت پایه ام از چرخ ثابت و سیار	به خرّمی چو رسیدم به خوابگاه رسول
مقیم بودم تا هشت روز با دل زار	بر آستانه پاک رسول و چار امام
مرا به راه جبل عشق گشت همره و یار	هوای خدمت شیر خدا و خاک نجف
که رسته بود به هر سبزه گل هزار هزار	چه دشتهای پر از سبزه دیدم اندر راه
برستم از غم و اندوه و محنت و تیمار؟	چو در نجف برسیدم به خویشتن گفتم
که روی داده به آن شهر و خلق و خوردوکبار	ولی نداشتم آگاهی از بلای سپهر
که می‌رسید ز خلقش به گنبد دوار	به کوی و برزن او جز خروش و ناله نبود
مگر به کرب و بلا به شود دل بیمار	به اضطرار نمودم مهاجرت ز نجف

ولي به كرب و بلا نارسیده	بتاختند به گرد من از
لشكر جور	يمین و يسار
ز گرد لشكر اعدا به چشم	که مي‌رسيد از آن خاك بر
خود دیدم	سپهر غبار
مرا به بند قرنطینه	فرو نشستم و بگریستم چو
چون بیفکندند	ابر بهار
ز آستانه شاهم چو منع	بیوفتاد به جان و تنم
بنمودند	ز غصه شرار
بایستادم و کردم	به شاه تشنه لبان و
زیارتي از دور	مهاجر و انصار

تا غره ماه ربیع الثانی، که [روز] پنجم توقف قرنطینه بود، خیلی پریشان حال، بسر می‌بردم؛ روز به روز جمعیت، که از نجف می‌آمد، هنگامه قرنطینه زیادتر، آشنا و دوست مصاحب، زیادتر به هم رسید؛ زبان حال می‌گفتم:

زمین کرب و بلا هست	دلا مباش از این
جای محنت و غم	خاک دردناک دژم
درین زمین همه	قرین شدند به
پیغمبران به وقت عبور	اندوه و ناله و
	ماتم
ز سرگذشت شه تشنه	بگفت یکسره از
لب خدای جهان	بهر حضرت آدم
قرین غرق در این خاک	چنانکه دست زجان شستو
گشت کشتی نوح	شد به غم توأم
در این زمین به	نشست و با غم سبط
خلیل خدای رنج رسید	رسول شد توأم
بشد بساط سلیمان در	ز سرگذشت حسین ریختخون
این زمین وارون	زدیده چون یم

شدند اسیر به	شنیده‌ای که در این
دست سپاه جور و ظلم	دشت اهل بیت رسول
که دشمنند همیشه	من از کجا و از این
به زائرین عجم	کوفیان شکایت ظلم
همین گروه که	بریختند در این دشت،
بر ما کنند جور و ستم	خون پاک حسین

پانزده روز به هر مشقت و مصیبت بود، در قرنطینه بودیم، پس از آن سه تومن از هر يك نفر گرفتند و تذکره نجات و خلاصی دادند. بر خود واجب شمردم در نکوهش قرنطینه، قطعه بگویم؛ این شعرها گفته شد:

تا نفتد هیچکس به دام قرنطین	کاش برافتد ز دهر نام قرنطین
کاهش جان و تن از نظام قرنطین	زان که به دامش من اوفتادم و دیدم
جور و جفاهای مستدام قرنطین	محبس حجاج هم نداشته زین بیش
خون دل اندر نهار و شام قرنطین	بهر همه خلق کرده چرخ مهیّا
از دل و از جان بود غلام قرنطین	من به یقینم بود که عالم برزخ
بأس شدید است در قوام قرنطین	جور فراوان بد گهر خلف آقا ^{۱۱۹}
در همه خدام و خاص و عام قرنطین	ریش سفیدی به آن سیاه دلی نیست

۱. نام فرمانده قرنطینه.

آن سگ ظالم به انتظام قرنطین	از عمر سعد یادگار بمانده است
بس که گریستیم در مقام قرنطین	ز اشک فراوان شریعه گشت لبالب
مظهر کفر و ابوهشام قرنطین	بر خلف آقا لقب بدادم و گفتم
آید و بییند به ازدحام قرنطین	واقعه کربلا هر آنکه ندیده است
هر که خورد جرعه‌ای ز جام قرنطین	تا به صف حشر در خماری بماند
هر سحر آیند در سلام قرنطین	اهل جهنم تمام با دل خرم
تا که بود در کفش زمام قرنطین	فیض افندی قرین فوز عظیم است
آید و گوید منم امام قرنطین	از پی بگرفتن مجیدی و لیره
از عرب و از عجم بنام قرنطین	فوز عظیمش همه گرفتن سیم است
تا که به هم بر زند مهام قرنطین	دست خدا مشتری ز غیب بر آید

[کربلا]

دهم جمادی الاولی، با سعادت و عقیدت پاک، وارد شهر شدیم. رفقای حاجی روضه‌خوان و حاجی میرزا بها، منزلی علیحده گرفتند و این بنده در کاروانسرای ده ده، نزدیکی خیمه‌گاه، حجره گرفتم؛ آنگاه به آستان خامس آل عبا [x] مشرف شده، به مقصود کلی رسیدم. بعد از زیارت شهدا، به حرم محترم حضرت

ابي الفضل [×] مشرف شده، زیارت کردم، به منزل مراجعت کرده،
این اشعار گفته شد:

قدم ز سر بکن ای دل سوي سراي حسین	نهی چو پای ارادت به کربلاي حسین
بر آستانه شه چون نهی سر تسلیم	ببار خون دل از دیدگان برای حسین
اگر هزار بلا بر تو رو کند ز سپهر	صبور باش به سرداري آر هوای حسین
به خیمه‌گاه چو رفتم گریستم چون ابر	به یاد تشنه لب اطفال بینوای حسین
پیمبران همه در ماتمش گریسته‌اند	بداده مرتبه و جاهشان خدای حسین
ز بهر موسی در کوه طور ایزد پاک	بگفت شرح مصیبات و ابتلای حسین
دمی زگریه میاسای و خون ببار ای چشم	ز تشنه کامی و اندوه و ماجرای حسین
ز بهر بخشش خلق از گنه به روز جزا	رضای بارخدای است در رضای حسین
ترا که شور حسینی است ای دل از ره راست	خروش و ناله برآور به نینوای حسین
به فرق ماه نهی پای مشتری ز شرف	اگر کنند قبولت سگ سراي حسین

رفقای راه جبل و اهل حاج، ده روز قصد ماندن در کربلا
بیست و یکم جمادی الاولی، زیارت وداع کرده، به کردند؛
سلامتی روانه عجم شدند؛ اما از بی اعتدالی و نظم والیان
عراق عرب و بغداد، قرنطین مفصلی در مسیب گذاشته بودند.
رفقای در این صورت، رفتند در قرنطین مسیب، به دام
افتادند؛ هر يك از دایره جمع، به راهی رفتند، این بنده،

تنها در آن خاک پاک، توقف کردم. روزهای جمعه، روضه‌خوانی هفته، در منزل مرحوم حاجی میرزا علینقی مجتهد بود. در آن مجلس حاجی ملا باقر شیرازی فرمود: باید غزلی از خواجه حافظ برای پیش واقعه منبر، تضمین کنی؛ خصوص این غزل را عرض کردم:

صلای مجلس ماتم به دوستان شفیق	گرت مدام میسر شود زهی توفیق
جزای گریه بهشت است در حدیث و خبر	هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق
ببار خون دل از دیده تا بود فرصت	که در کمینگه عمرند قاطعان طریق
بیا به بزم عزا، حسن یار بین و مگویی	که ما به دوست نبردیم ره به هیچ طریق
چو یاد گیسوی اکبر کنم به حال پریش	خوش است خاطر من از فکر این خیال رفیق
به یاد قاسم و از خون خضاب بستن اوست	سرشک جمله کزوبیان به رنگ عقیق
به جز مرثی شیه مشتری حدیث دگر	تصویری است که عقلش نمی‌کند تصدیق

غزه جمادی الثانی، حاجی کلبعلی صراف، اظهار داشت که بعد از خلاصی قرنطینه و رسیدن به بغداد، حاجی طاهر، برادر حاجی محمد اسمعیل، هم کجاوه مکه و راه جبل شما، در بغداد ناخوش شده بود و به رحمت الهی پیوسته است؛ به جهت آن مرحوم با آن همه صدمات که دیده بودم، طلب مغفرت کردم.

پنجم جمادی الثانی با جمعی از رفقای عجم به جهت زیارت حرّ بن یزید ریاحی، صبح روانه شدیم، هوا خیلی گرم بود، غروب مراجعت شد.

شب شانزدهم جمادی‌الثانی، بی‌خبر از اینکه قضا در کمین است و کار خود را خواهد کرد، بالای بام کاروانسرای ده ده، خوابیده بودم، صبح به جهت نماز به زیر آمدم، درب حجره را باز دیدم، از نقد و جنس و ساعت و لباس، مبالغی، دزد مالم را برده بود، تفصیل را به حسن قزوینی، نایب کربلا گفتم، مستأجر کاروانسرا را گرفت، برد حبس کرد [که] تاوان بگیرد، راضی نشدم؛ چون که از خارج و داخل شنیدم [که] بیشتر دزدیها را دستیاران فراشباهی، نایب کربلا، می‌کنند؛ گذشتم و این قطعه را نظم کردم:

زمانه ایست که جهال او بلا شده اند	به این بلا عقلا جمله مبتلا شده اند
هرآنچه بدگهر و دزد در عجم بوده است	دویده اند و مجاور به کربلا شده اند
ز بهر بردن اموال زائران شب تار	ز حق گذشته به ابلیس آشنا شده اند
بسا کسا چو من با نوا به کرب و بلا	بیامده است و از این فرقه بینوا شده اند
تمام شهر به نزدیک نایبان ز هنر	به پشتگرمی آن سفله بی حیا شده اند
ز دزد بستانند مال همچو منی	ندانم آن که دگر نایبان کجا شده اند
مخواه دادرسی مشتري ز قزوینی	که آن گروه دنی خالی از صفا شده اند

هزار دشمن هم برای بنده بینوای دزد زده، نایب حسن فراهم آورد؛ چون که این سه شعر را شنیده بود:

نایبانی کز عجم من نمی‌دانم ز نسل
هستند مأمور عرب کیستند این ناکسان

زان که اندر جایگاه ... مال اغنیا و
 حکمرانی هر یکیست خصم حال مفلسان
 خواستم گویم هجای هر عقل گفتا مشتری بردار
 یکی با آب و تاب دست از این خسان

غزه رجب‌المرجب، آقا میرزا حسن، عموزاده والده، که از
 محصلین و طلاب نجف اشرف است، برای زیارت مخصوص، به کربلا
 مشرف شده بودند؛ بنده با حالت پریشان به دیدن ایشان رفتم؛
 بعد از ملاقات، مراسله دوست روحانی و یار جانی، حاجی میرزا
 وفایی را دادند؛

مهر از سر نامه گفتمی که سر گلابدان
 برگرفتم است

از حالت ایشان و شدت ناخوشی، تفصیلی نگاشته بودند، بعد
 از آن طومار دیگر را باز نمودم، این مسمط را نوشته بودند
 که عرض حاجت، به جهت رفع بلا، خدمت امیرمؤمنان × برده ام.
 مسمط را بخوانید، شما هم به همین وزن و قافیه به جهت جناب
 سید الشهداء × مسمطی به رشته نظم درآورید و مسئلت نمائید که
 بلای نجف را شفاعت کنند به درگاه خداوند، تا رفع شود. حسب
 الفرمایش وفایی این بنده هم اقتدا کردم این مسمط جناب
 وفایی سلمه الله را.

مسمط وفایی:

المنّة لله که هر دم رسد از حلقه
 به کوی تو مقیم زلف تو نسیم
 ای خاک درت جنت و در بارگهت چون سگ
 فردوس نعیم اصحاب رقیم

صد شکر کز آغاز شدم نیک سرانجام

ای آنکه خدا گشته ز روی تو دارم به خدا من به خداوندیت
 پدیدار اقرار

بستم صنما من ز سر زلف تو خواندم صنمت ليک بر مردم
زنار هشار

دست صمدستي که شکستي همه اصنام

اي سر نهان سر نهان از تو چه عالم همه اندر صفت ذات تو
پنهان حيران

در شك و گمانند چه دانا و چه از چهره براف کن دمي آن پرده
نادان امکان

تا رفع کني شك و گمان از همه او هام

اي آنکه قضا بنده حکمت ز ازل وي آنکه قدر امر تو را ضرب
شد مثل شد

تعبير زحق حب تو بر خير عمل ما بي عمل و عمر همه صرف امل
شد شد

نا کامم و خواهم دهی اي دوست مرا کام

هر کس که ز میخانه عشق تو مست - انه ره خلد برین را
خورد می کند او طی

فیض تو چه فیضی ات که لا یلحقه برده است مگر خضر به سرچ شمه
شیء او پی

کت می رود او بنده صفت بر اثر کام

اي آنکه حدوث تو قرین با عدم از ج - ود تو عالم بوجود از
آمد عدم آمد

بطحی ز طفیل حرمت تا حرم هر خار و خسی در حرمش محترم
آمد آمد

ما خار و خس این حرم و دل به تو آرام

اي دست خدا کار به ما گشته طاعون به محبان تو گردیده قوی
بسی تنگ چنگ

زین حادثه در هر نف نست خوش عار است به ما در بر اغیدار
آهنگ بود ننگ

حامی سوی ما باشد و در مهلکه اغنام

ترسم که حسودان به من این کی آنکه امیران تو بر مرگ
نکته بگیرند امیرند

گر راست بود امر شود تا دانی که حسودان سخن حق
که نمیرند نپذیرند

از نام گذشتیم چرا این همه بد نام

زن طعن به طاعون که از اینجا در کشور اعدا رود آنجا
بگریزد بستیزد

با ما نستیزد که زما مهر ز اشجار ولای تو اگر برگ
تو خیزد بریزد

ترسم نشود پخته ثماري که بود خام

ما را نبود واسطه ای غیر سوگند عظیمی است به جاه
حسینت حسنیت

حق نبی و آل خصوصاً به حسینت آن کشته شمشیر جفا نور دو
عینت

این هایلله را رفع نما با همه آلام

زان واسطه ما را نبود در نزد تو ای شیر خدا میر
بتر و بهتر غضنفر

مائیم و حسینی چه به دنیا چه آن واسطه گر نیست قبول در
به محشر داور

ای خاک به فرق من و ای وای بر اسلام

آن کشته اگر چاره این غم یابد ز بدان غیر بدی
ننماید هیچ نیاید

مشکل کسی این عقده مشکل او هی کند احسان و به احسان
بگشاید بفزاید

زان روی که وحشی به جز احسان نشود رام

ای جان جهان جان جهان باد جان و دل ما بسته به زنجیر
فدایت ولایت

شد پیر وفایی به ره مهـر و با جرم و گنه آمده بر درب
وفایت سرایت

کز لطف ورا پرده کشی بر همه آثم

هرچند که ما صاحب جرمیم و از ما بدی و از تو همه لطف
جنایت و عنایت

اما کرم و جود تو را نیست در روز جزا باز دو صد
نهایت گونه عنایت

بایست به ما تا برسد کار به اتمام

لله الحمد و المنة که طبع اقبال کرد و توفیق یافتم در
سرودن این مسمط، در مرثیه خامس آل عبا× و شکایت از وبای
نجف اشرف؛ امیدوار هستم که به توجه جناب سید الشهداء×، به
همین زودیها این بلیه از میان بندگان گنه کار و اختیار رفع
شود.

لراقمه مشتری:

ای کرب و بلا مشرق انوار با نکته خلد و صفت عرش
خدایی علایی

از شش جهت و چار طرف روح تا بارگه و مقتل شاه
فزایی شهدایی

سرمنزل اندوه و غم و کرب و بلایی

یک دل نبود از تو دمی شاد در ایام

شهر تو بود غمکده تلخ است هواهاي تو
 و دشت خطرناک در کام چو تریاک
 روئیده ز زهر است به چون زاده زهرا
 خاکت خس و خاشاک خلف سیّد لولاک^{۱۲۰}
 کُشتی چه جوانان و نبودت ز کسی باک
 کز آب فرات تو نخوردند یکی جام
 بر خاک تو نهاد ای کرب و بلا کز تو
 قدم هیچ پیمبر نشد زار و مکدر
 آگه ز حکایات بر شاه شهیدان چه
 تو گشتند سراسر شده ثبت به دفتر
 هر یک بگریستند و به رخسار منور
 کردند روان لؤلؤ لالا ز دو بادام
 روزی که به صحرای فرزند رسول این شه
 تو آمد ز مدینه بی شبه و قرینه
 با زینب غمپرور و در شطّ تو با آنکه
 کلثوم و سکینه روان بود سفینه
 ماندند همه خشک لب و سوخته سینه
 بی یاور و غمخوار، قرین همه آلام
 تا آنکه به روز دهم ماه در دشت تو شد لشکر بیداد
 محرم فراهم
 یکسر ز پی قتل حسین گشته پس شمر در آن مرحله گردید
 مصمّم مقدم
 نه بیم ز یزدان نه پیغمبر خاتم

۱. اشاره به حدیث قدسی <لولاک لما خلقت الافلاک> که در خصوص رسول اکرم | وارد شده است، *مناقب آل ابیطالب*، ج ۱، ص ۱۸۶.

کرد آنچه نیاید به جهان در همه او هام

چون تشنه لب از جورو ستم کشته آفاق پر از غلغله شد
شد آن شاه تا فلک ماه

شه را چو زدند آتش بیداد جبریل گهی زد به سر و گاه
به خرگاه کشید آه

با جور ببردند پس آن لشکر گمراه

اولاد علی را چو اسیران بسوی شام

تا شاد نمودند ز خود آل کردند فراموش به یکباره
زنا را خدا را

ز اندازه بکردند فزون جور و کشتند ز کین پنجمی آل
جفا را عبا را

کز بهرچنین روز شفیع آید ما را

هم روز قیامت به بر ایزد علام

یا شاه شهیدان نظری کن کاندرا حرمت گشته ز غم
به گدایان نوحه سرایان

زین کرب و بلایی که ندارد حد بر اهل نجف زمره بی برگ و
و پایان نوایان

ای قبله و مقصود همه بار خدایا

کن حکم وبا را رود از کشور اسلام

بر درگه خلاق جهان ما را تو شفیع چه
قادر یکتا به دنیا چه به عقبا

ای بنده جانبخش دمت صد این مرده دلان را به
چو مسیحا کلامی بکن احیا

یک ره به شفاعت لب جان پرور بگشا

ز آشوب وبا ملک نجف را بکن آرام

شش ماه فزون است که این غالب شده بر
مائه ماتم قالب ذریه آدم

این است بلایی که متین باشد یک روز کُشد بیش و دگر
و مبرم روز کُشد کم

زین طرفه بلا داد که ماننده ضیغم

افتاده میان گله آهو و اغنام

اهل نجف از بیدم و با مجموع پریشان و غمین حال و
طعنه طاعون جگر خون

گردیده فراری چه به کوه و چه ما سـوی تو بشتافته با
به هامون حال دگرگون

خاک درت از آب بصر ساخته معجون

تا آنکه نمایی نظری از ره اکرام

بر پیر و جوان حبّ تو چون امر تو روان هم به سما
حصن حصین است هم به زمین است

در هر دو جهان بر خلق ولای تو همان
دوستیت پایه دین است حبل متین است

ما را ز تولّی تو مقصود همین است

کآسیب و با را بکنی دور ز اجسام

ای روز ازل داده به درگاه جان و تن و اموال و عیال و
خداوند زن و فرزند

از مهر بر اهل نجف این واقعه تا خصم از این رشک بیفتد
مپسند به دلش بند

زان لعل لبانت به شفاعت دو شکرخند

بنمائی و بکن شاد دل خاص و دل عام

این چامه ارزنده‌تر از درّ باشد ز پی پاسخ گفتار
بهايي

آن شاعر کامل که ز تأیید ختم است بر او مرتبت مدح
سرايي خدائي

هرگز ز چنین رتبه مباداش جدایی

کز مشتري او یاد کند در همه هنگام

چون زمین بلیه خیز کربلا، از دست اشرار، محلّ شهادت اخیار
و ابرار است، بسیار اتفاق افتاد عداوت و دشمنی که شدت
کرده، شب، نیمه شب، جنود ابلیس در کمین بوده‌اند، تا یکی
از آنها که مقصودشان بوده، به قتل رسانیده‌اند؛ بعد از به
سرقت رفتن اموال و معارضه با نایب عجم الواط، پیغام دادند
[که] اگر بعد از این، بدگویی نظاماً و نثراً، از نایب کرده،
خونت به گردن خودت؛ بعد از این پیغام، دیگر شبها با رفیق
و فانوس به حرم محترم مشرف می‌شدم. از کوچه خلوت به منزل
نمی‌رفتم؛ ناگزیر راه دور می‌کردم، از در خیمه‌گاه به
کاروانسرای ده ده می‌رفتم. تا نیمه رجب المرجب به همین
منوال شب را به روز می‌آوردم.

شانزدهم شهر مذکور، نزدیک درِ قبله صحن مطهر جناب سید
الشّهدا، در تیمچه، اطاق کرایه گرفتم؛ باقی مانده دزد را
کشیده، رفتم منزل کردم، بعضی آشنایان طهراني، محرک حرکت
به طرف عجم شدند، جواب بدادم: تا خداوند چه مقدر کرده
باشد؛ ولی تا زیارت مخصوص نیمه شعبان را نخوانم، خیال
رفتن از این خاک پاک، ندارم.

بیدستم رجب المرجب، از قرار تقریر دستیاران نایب حسن،
اموال مرا عباس خیاط برده بود و نایب، قدرش^{۱۲۱} از او گرفت
و از کربلا بیرونش کرد. آن وقت دانستم معنی این مصرع را

۱. به مقداری که دزدیده بود.

<با سگ شوي گر آشنا بهتر که با بدگوهران>؛ همین عباس خیاط در طهران هزار خوبی و مهمانی از من دیده بود.

غزه شعبان، باز رفقای طهران که خیال مراجعت داشتند، از کربلا آمدند که مرا با خود، مصمم رفتن نمایند؛ گفتم: حرف همان است، انشاء الله بعد از نیمه شعبان.

دهم شعبان، که... ۱۲۲ بود، تدارک مراجعت تا کرمانشاه، به جهت زاد و قوت پنج نفری گرفته، به حجره من آمدند که صبح روز شانزدهم، باید بی دغدغه روانه مسیب شویم. پانزده روز هم آنجا بمانیم به سلامتی روانه شویم، جواب دادم: آنچه پروردگار عالمیان مقدر کرده است، خواهد شد.

چهاردهم شعبان، قدری کسالت مزاج دست داد، از شوق زیارت حضرت سید الشهداء×، در شب نیمه شعبان، اعتنایی در حفظ حالت نکردم، نزدیک به غروب آفتاب، در کنار نهر هندیه فرات، جای خلوت رفته، در آب غسل نمودم و تجدید لباس پاکیزه که از دزد باقی مانده بود، کردم. نماز مغرب و عشا را در قفای عمدة المجتهدین، ملا حسین اردکانی، به جای آوردم؛ به منزل آمده، اعمال شب نیمه شعبان را از دعا و غیره گزاردم و ساعت سه از شب گذشته، به حرم محترم، مشرف شدم؛ بعد از زیارت، با چشم گریان، شکرانه آن نعمت را به هزار زبان به عمل آوردم، به منزل برگشتم، کسالت زیاد شد، تن گرفتار تب گردید. صبح اول آفتاب، خدمت جناب میرزا احمد طبیب رشتی شتافتم؛ دستورالعمل، دوا و غذایی گرفته، غافل از این که <چون قضا آید طبیب ابله بود>، تب شدت کرد. یک نفر خدمتکار شیرازی داشتم، مواظبت در پرستاری داشت. وقت ظهر قدری آش ساده خورده، بیهوش افتادم؛ یک طرف سوزش تب، یک طرف تابش آفتاب کربلا که از در به من تابیده بود؛ سراسیمه بیدار شدم؛ از درب اطاق منزل، همین که بیرون رفتم، نفهمیدم چه شد؛ من که هیچوقت حالت غش ندیده بودم، به خود که آمدم، دیدم در تنگنای درب اطاق افتاده ام، دست چپم زیر پهلو

مانده است، از بند بیرون رفته است، استخوان بالا به زیر آمده، استخوان زیر بالا رفته است؛ زبان به حمد الهی گشودم که در زمین کربلا به این بلیه گرفتار گردیدم؛ خدمتکارم مضطرب شده، آشنایان را که باید همسفر مراجعت باشیم، خبر کرد، آمدند؛ من از آن عالم خود، خیلی شادمان بودم؛ تا شکسته بند آوردند، دستم را جا انداخت، دو ساعت طول کشید؛ شکسته بند، گویا سررشته درستی نداشت؛ از چهارطرف از بند دست تا مرفق، تخته‌بندی کرد؛ بعد از دواهای لازمه، اجرتش را گرفت و رفت. با کمال اطمینان بستری شدم؛ با خود وجد و حالت خوشی داشتم؛ این شعر را تکرار می‌کردم:

چشم مسافر که بر جمال عزم رحیلش بدل شود به
تو افتد اقامت

هفدهم ماه رفقا آمده، وداع کرده، همه رفتند. غربت خیلی تأثیر کرد؛ خاصه با حالت بیماری و بستگی دست؛ روی را به طرف گنبد مطهر منور جناب ابي عبدالله — روي له الفدا — کرده عرض کردم:

هر يك از دایره جمع رفتند به ما بماندیم به پابوس تو ای
راهی شاه مقیم

چند روز که از این بلیه گذشت و همه روزه شکسته‌بند می‌آمد، روغن مومیائی و موم به دستم می‌مالیده، می‌بست و می‌رفت، ناگاه گلو و گردنم از اندرون به درد آمد، به طریقی که خوردن غذا به صعوبت بود؛ همچنین اطراف گوش‌چپم، متصل تیر می‌کشید، حوصله تنگ شد، ناگزیر رفتم نزد جراح؛ دست در زیر نرمه‌گوش که آورد، گفت: ماده کرده است^{۱۲۳}؛ باید نشتر زد و مرهم گذاشت، تا ماده اش را بکشد، التماس کردم: کمال محبت است، اگر نوعی معالجه کنی که به ضماد، ماده سرباز کند و از درد آسوده شوم. در ساعت، مرهمی در زیر گوشم گذاشت، دستمال از زیر محاسنم، بر بالای سرم بستم، به منزل برگشتم؛ شکسته‌بند آمد دست را که نگاه کرد و تخته‌ها را که باز

۱. چرك کرده است.

نموده، گفت: باید دو مرتبه جا بیفتد؛ چون که برخلاف بسته شده است؛ رگ نبض، در زیر بند دست، مانده است، باید از نو دستت را بپیچانم و ببندم. در دامنش آویختم که ای مهربان، همین درد گلو و گردن و درد گوش، مرا کافی است، گفت: چون چنین است، دیگر تخته بستن لازم ندارد؛ دستمالی برگردن بیاویز و دست خود را در لای دستمال بگذار و قدری بره موم، در دست بگیر که پنجه‌ها از قوت نیفتد و رگهایش خشک نشود، خدا نخواسته دستکج نشوی، از ایشان ممنون شدم. از يك طرف، يك دستمال، زیر گلو بر بالای عامه، بسته بودم، از يك طرف، دستمالی بر گردن آویخته بودم، دست در میانش بود، هیولای عجیبی داشتم. بعد از پنج روز ضماد، ماده منفجر شد، از زیرگوشم سوراخی به هم رسید، چرك زیاد از مغز بیرون آمد، چند روز که چرك آمد، صبح به صبح مرهم را تجدید می‌کرد جراح، ناگاه سوراخ گوش با سوراخ زیرگوش یکی شد؛ در وقت تجدید کردن مرهم، به رنگ شمع کبھی [؟] چرك از مغز سر، از هر دو سوراخ بیرون آمده بود. در این بین، مزاج یبوستی غریبی به هم رسانید؛ يك هفته — يك هفته، به هیچوجه طبیعت اجابت نمی‌کرد، به دستورالعمل خود، از شکر و گزنگبین و نمک سراب، دستور که می‌کردم، دانه — دانه اطلاق می‌شد، مثل سنگ. با وصف مراتب خیلی اشتیاق داشتم خاتمه امور در آن خاک پاک باشد.

ماه مبارك رمضان در رسید {لَيْسَ عَلَي الْمَرِيضِ حَرَجٌ} ۱۲۴ را کار بستم، به خوردن منزع و مسهل فلوس پرداختم. از داشتن روزه‌ی چنان ماه عزیزی محروم ماندم، با آلودگی تن و بدن شبها را هم از زیارت باز ماندم. با نقاهت از بالای بام هر طور بود، زیارت مختصری می‌خواندم. در سحرها از مناجات مؤذنه‌های خامس آل عبا×، چنان می‌گریستم که شرح نمی‌آمد. چون به فضل الهی، دست راستم سلامت بود و کتابی از تألیفات ادبای هند، موسوم به **شبدستان**، نکاتی تحصیل کرده بودم، این

اشعار را از آن کتاب در این سفرنامه خود، به جهت یادگاری
در آن حالت نوشتم:

فقد رجویي کوه غم در دل پس بدین فـرّـشهي در هر
گمار کنار

تـرک جـویي در تـک بحـر همچـو رگ کـن رشته هـسـتی
فنا رها

تـوبه خواهي، کن خـصالت را تا به گوش آید تو را احسنت
توبه و زه

صبرجویي چشم بر احسان رب دار و دایم آرزو از وي
طلب

ور تـوگـل بـایدت تـو کـلّ با حق افکن جوي از این صورت
حال کمال

صدق جويي صد که در تفصیل همچـو قـاف آور را جمـال و
بود جود

خوف خواهي از جلال ذو الجلال خوـطلب بـا فـاء فرقت در
وصال

ور رجـا داري هوس اندر اـجر دل دان فیـض دیـدار
بلا خدا

شوق خواهي شق کن از غم سینه پس بدین تو دار وحدت
دلگشا را

عشق خواهي حاجي آسا بي در طلب بر شقّ انـفس چشم
قرار دار

عقل خواهي چشم نه بر امر تـا بـرد فیـض از ضمیرت
قُلّ عقل کُلّ

علم جويي نـفـي کن علم عین بدین بر حرف نفـي
یقین علم دین

وقــت خواهي تقوي دل کن تا که خوش وقتي
شعار ببيني بشمار

حال خواهي چون الف بگذر ز خم تا شوي در حال مشکله
علم

بسط خواهي چون بط از بحر مهر سلوت در دل آر و
خطر برگذر

فید ـ ض جويي محو ساز از ضيق
دل و گل

قدرب جويي همچو عنقا در
طلب از پسس قفاف قناعت
جوي ربّ

جـ ذبه خواهي در چه درد و
خطا بلا

دردت ار بایسد ز حضرت بر
دوام چون الف در روز و شبها
جو قیام

شکر خواهي صافي کأس ادب
بسر سر آور تا ز حق
يابي طرب

صحو جويي صحبت از بت دور دار
تا ز وجه حـ ق شـ هـ
طرفت نهار

کشف جويي شير شهوت را عنان
درکف آور تا شوي اهـ ـ لـ
عيان

شبهاي قدر ماه مبارك را با ملال و پريشاني، همين قدر
شد؛ لباس، پيراهن و زير جامه و عبا از بازار ابتياع کردم.
با اين گوش و دست و غيره توانستم بروم حمام، سر و تن پاک
شسته < پاک شو اول و پس ديده بر آن پاک انداز >، مشرف به
حرم محترم شدم. تا قوه ماندن و احيا داشتن، داشتم، ماندم
و مراجعت به منزل کردم.

شاکر نعمت الهي بودم از اينکه سیتومان در شیراز، از
مرحمتهاي والا شاهزاده حاجي معتمدالدوله، نزد حاجي ميرزا

کریم صرّاف، امانت برای روز نیک و بد گذاشته بودم و در همین ایام دزد بردگی و بیماری، آن مبلغ را به حواله حاجی میرزا عبدالله‌خان، که در کاظمین و کربلا با خانه و عمارت و دستگاه است و مجاورت دارد، به این بینوا رسانیده و با نوا شدم، برای خرج معطل نبودم.

غزّه ماه شوال که عید صیام است، به حرم محترم مشرف شدم؛ بعد از گریه بسیار و اتمام زیارت مخصوص، از حضرت ابی عبدالله^x، اذن مرخصی خواستم و بیرون آمدم. احوال گوشم بهتر شد، طبیعت هم مطیع گردید، ولی دست در گردن بود.

[مسیّب]

بیست و یکم شوال که اوّل میزان بود، زیارت وداع خوانده، یک دو نفر همسفر هندی و حله‌ای پیدا کردم که با طرّاده، خود را به قرنطینه مسیّب برسانم. بعد از ظهر شنبه، بیست و یکم شهر شوال، آن مختصر اسبابی که داشتم، با خورجین و فرش به طرّاده حمل دادم، خودم با خدمتکارم، آهسته — آهسته، از دروازه بغداد بیرون آمده، به طرّاده رسیدیم، نشستیم؛ از دلتنگی این اشعار را به رشته نظم کشیدم:

آه و افسوس که با شدم از کرب و بلا دور
درد و غم و ناله زار و قرین با تیمار

با دل خسته و با این روی کردم به مسیّب ولی
تن بیمار و علیل از غصه فکار

بر لب شط مسیّب چو ناله کردم به
رسیدم به خروش طریق‌قی که کند ابر
بهار

گفتم ای آب تو در کرب به دل شاه شهیدان ز
و بلا رفتی و بود برای تو شرار

کوفیان را همه سیراب بهر یک جرعه تو
همی کردی و داشت ناله سکینه چو هزار

به بود از آب فـ سـ راتم با چنان حال که نه
 همه اینگونه سؤال صبر مرا بُد نه قرار
 ناگه از چارطرف چند بگرفتند میانم ز
 تن از عسکر روم یمین و یسار
 به سه سوي خان مسیّد چه قرنطین که بسی
 به قرنطین بردند بود به از اول بار
 من و با سیدک هندي بفکندیم به یـک
 و با آدم خوش طاق نما با هم بار

رئیس این قرنطینه سید مصطفی بود، از اهل سلیمانیه؛ شخص معقولی، مؤدب؛ با من کمال مهربانی را به جای آورد، همین [که] فهمید از اهل طبع هستم.

درین قرنطینه به طور اردو بازار، یک طرف چادر کسبه مأكولات موجود بود. آشپزی، خبازی، همیه عطاری، سایر ملزومات حاضر. فقرای قرنطینه را از دولت عثمانی روزی یک چارک نان و یک قمی تفضلاً می‌دهند بدون اکراه.

بیست و چهارم شوال، پست به بغداد می‌رفت، مراسله خصوصیت آمیزی به جناب میرزا محمدخان، کارپرداز اول دولت علیّه، و مقیم بغداد نوشتم و ماندن در قرنطینه فیض افندی و پول دادن و صدمات توقف کربلا را شرح دادم، جواب دو روز بعد آمد؛ با کمال مهربانی، که انشاءالله تلافی صدمات، در بغداد خواهد شد و نوشته‌ای از حکیم‌باشی‌کل، که از حاجی‌میرزا مشرتی، وجه مطالبه مکنید، با کمال احترام بعد از اتمام قرنطینه، او را روانه نمائید، والسلام.

بعد از رسیدن این نوشته، سید مصطفی بر احترامم افزود. اغلب روزها تا شام به مصاحبت ایشان مشغول بودم و هجو قرنطینه فیض‌افندی را می‌خواندم، از نیک‌ذاتی که داشتم، می

گفت: راضي نيستم؛ ولي در باطن، خوشش مي‌آمد. اين چند شعر را در تعريف قرنطينه مسيب گفتم. ۱۲۰

دوم ذيقعدة که تذکره آزادي از قرنطينه را دادند، سويد مصطفي محض مهرباني، مي‌گفت: خيلي دلم مي‌خواهد هميشه با هم باشيم؛ با ايشان وداع کرده، شب را در مسيب، مهمان احمدبيک نايب بودم، که شب مرا مهماني خوبي نمود؛ سگش به حسن قزويني نايب کربلا، شرف دارد؛ مالِ کي، براي من کرايه کرد، چهارم ماه مرا راه انداخت.

قرنطين مسيب احمدم شد بود از هواداران

به سوي خان محمودي روانم کرد
با ياران

ز مکه باز گشتم ديدم اندر کربلا محنت

... خواندم اخيار جهان از
خيل ابراران

عجب نبود شود گر عاقبت محمود در گيتي

کسي کاندر طريق خير تازد چون
سبکباران

دلا راهي به جز کوي حسين ابن علي مسپر

اگر اندر زمانه باشي از نيکان
و هشياران

ز بهر آنکه در روز جزا مهر و ولاي او

سوي جنت کشانندت به خوبي چون پرستاران

من و توفيق بي‌پايان ندانم خواب مي‌بينم

غلط گفتم سعادت باشد و هستم ز
بيداران

طواف کعبه ام تکمیل در کرب و بلا بالله

از آن غمها که من دیدم ز
دزدان و ز مکاران

مرا یزدان سرشته دل ز مهر آلپیغمبر

یقین دارم که هستم روز محشر از
نکوکاران

چو فردا کاظمینم شود منزل بدان درگه

بخوام ریخت از مژگان گهر
ماننده باران

[کاظمین]

ششم ماه ذیقعده، با کمال سعادت و سلامتی به کاظمین رسیدیم. به حمام رفته، بعد از غسل زیارت و مشرف شدن به حرم، عرض شد:

مرا سعادت و اقبال و بخت ز بهر طوف حـریم دو حجت
آمد یار دادار

به آستانه شاهان چو سر از شـرف برساندم به
پای بنهادم اختر سیار

تبارك الله از این بـارگه نهاده بر زبر فـرق مشتري
که پایه او معمار

چو اهلحاج به حرمت روان شدم پی زیارت شاهان ایـ زدی
به حرم دیدار

زهی ستوده رواق و زهی خجسته که جبرئیل بود حاجبش به لیل
و نهار حریم

به يك ضریح دو صندوق عـلم فرشتگان ز پی طوفشان هزار
ربانی هزار

يک-ي ام-ام ام-م پ-پا ک دگ-ر تق-ي جواد آفتاب شرع
موسي جعفر و تبار

پس از زیارت آن هر دو سبط پاک دلم چ-و آی-نه گردید-د
بتول مطلع انوار

تو اي خدای به حبّ و ولای این دو م-را ب-بر ز ج-هان این
امام امید بنده برآر

به منزل که دم در صحن، معین شده بود، رفتم. این قطعه
عرض شد:

این بارگه که پایه اش از عرش برتر است

فرخنده آستانه موسی ابن جعفر است

سبط رسول حجت هفتم امام دین

کز نور قبه اش همه عالم مذکور

است

باب الحوائج است همیشه به انس و جن

روی نیاز شاه و گدا سوی این

در است

در يك حرم غنوده دو سلطان حقپرست

این طرفه بارگه صدف آن دو گوهر است

موسی کاظم آن يك و این دیگری جواد

جبریل خاکروب حرمشان به شهپر

است

مهر و هوای این شرف و عزّ و دولت است

حبّ و ولای آن چو بشت است و کوثر است

يك طوف طواف در حرم این دو نور پاک

اندر چه آن مقابل صد حج
اکبر است

یک دم ز آستانه ایشان مشو جدا

گر شوق ایمنی تو از روز
محشر است

ای مشتری مگوی به جز مدح و منقبت

کز هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است

روز بیدست و هفتم، به دیدن من آمد شیخ محمد، ولد مرحوم
میرزا حسن، کلیددار سابق کربلا. بیست و هشتم، که به
بازدیدش رفتم، در تعریف صحن شعر خواست، عرض کردم:

زهی عالی بنا صحنی که پنداری جنان استی

همه اوصاف جنت از فضایی او عیان
استی

نهاده گوئیا بر پشت ماهی پایه معمارش

که از رفعت گذشته قبّه اش از آسمان
استی

غنوده در همایون قصر وی دو حجت یزدان

که هر یک از ازل فرمانده کون و مکان
استی

همه شاهان عالم خادمنند این شهریاران را

یکی ز ایشان بهین عم^{۱۲۶} شه صاحبقران
استی

ستوده معتمدوله ملک فرهاد شه کایزد

۱. فرهاد میرزا معتمدالدوله، عموی ناصرالدين شاه است که در توسعه
حرم کاظمین^۱ خدماتی انجام داده و مزار وی نیز در آن مکان مقدس است.

معینش در همه کار آشکارا و نهان
استی

ز پاکي عقيدت باني اين صحن عالي شد

از اين خدمت به گيتي زنده نامش جاودان

استی

نکرده هیچ کس کار ثواب اینگونه در عالم

مگر آن کس که با تأیید یزدان

هم عنان استی

دو سبط مصطفی گشتند از این اخلاص او شادان

خوشا آن کس که سبط پیمبر

شادمان استی

بقای عمر و دولت باد این عم شهنشه را

که از یمـن مدیحش مشتري با نام و

نان استی

[بغداد]

بیستونهم ذیقعدہ، میرزا محمودخان کارپرداز، رقعہ نوشت.
به گاري نشسته، رفتم بغداد، از ملاقات ایشان خوشوقت شدم؛
این قطعه گفته شد:

زین پس مکن ای دل صفت خوبی	صد لعن به منـ صور که
بغداد	بنیادش بنهاد...

شهری که بود مسکن هفتادو	البته در او مردم دانـ
دو ملت	نزید شاد

غیر از ... و سنی و نصارا	آدم نه درین شهر چه در تیر
و یهودی	چه مرداد

از قفّه و از دجله و طرّاده مگذر که شود خاطرت از رنج و
و کشتیش غم آزاد

سلخ‌ماه را در بغداد، خدمت میرزا محمودخان، بسر بردم. در تدارک راه برای بنده، کمال دلسوزی را به جا آورد؛ کجاوه‌خوبی برای نشستن، یک شیشه گینه گینه، چون هنوز کسالت باقی بود، لطف فرمود، شلووار ماهوت، جلیقه به جهت گرمی که سرما نخورم، قند و چای، تا کرمانشاه محبت کرد؛ یک خدمتکار دیگر به جهت آسودگی همراه نمود؛ به نایب خانقی سفارشی نوشت، مشکل رشم را بخواند. غزه ماه آمدیم به یعقوبیه.

که آرام دل و به یعقوبیه یوسف طلعتانند
آشوب جانند...

با بعضی از زوّار به جهت زیارت صاحب^{۱۲۷} [×]، مصمم شدیم، بعضی دیگر پیش از مشرف شدن به عتبات، به صاحب [×] رفته بودند. شب سیّم ماه، اسبابی که باید درجزانیّه سپرده شود، علیحده در خورجین دیگر نهاده، به قدر کفاف دو سه روزه ماندن [در] صاحب، اسباب برداشته، با دو نفر نوکر، نماز صبح را خوانده، با زوار راه افتادیم:

روشن سپیده دم چو ز جستم ز جای خویشتن
خورشید شد جهان آسوده از غمان

از بهر خاکبوس شه بستم ز روی شوق
دین امام عصر کمرتنگ بر میان

با چند تن مسافر رفتیم زی^{۱۲۸} جزانیّه
و زائر به انبساط خرسند و شادمان

هم بود فصل معتدل هم همدم موافق وهم
و هم طریق، امن یار مهربان

۱. منظور سرداب مقدّس در سامرا است که محلّ غیبت امام عصر# بوده.

۲. سوی.

ان — در جزانیّه کـــردیم شـــکر
 برسیدیم بی‌گزند بارخداوند غید — ب
 دان

در آن مکان به مرد سیم و زر و تجمّل آن
 امینی سپرده شد طرفه کاروان

من بنده را که هیچ جز اندکی دلم ز
 نبود از منال و مال ستم بود در امان

باشید — ده بودم آن که بسیار کس نهاد در آن
 ز بیداد راهزنش راه مال و جان

خانی که بوده شهره شد جایگاه و منزل هم
 به نجار بهر خلق پیر و هم جوان

[جزانیّه]

جزانیّه جای خوبی است. ظهر رسیدیم؛ مثل سایر زائرین،
 خورجین و فرش زیادی را سپرده، نصف شب چهارم ماه، به راه
 افتادیم.

[خان نجار]

چهارم ماه در خان نجار بودیم.

[سامره]

با سعادت و صحت و سلامتی پنجم ماه ذیحجه، به صاحب^x
 رسیدیم؛ عرض شد:

لوحش الله کوي وشهر حجت ثانی عشر

گر فرشته بود در آنجا حشر
 اندر حشر

دیده بر در گوش بر فرمان همه افرشتگان

تا برون آید شه و در دست تیغ
جان شکر

بر در آن شهر بنهادم چو پای از راه شوق

دیدم افزون از بهشت او را جمال و
زیب و فرّ

می ببايد خلد خواند آنجای را نه سامره

زان که دیدم قدسیان آنجا فزون از
حدّ و مر

هست در آتش صفا و حسن روی حورعین

هست از خاکش ملایک اطهر از بال و
پر

قبّه او نور بخشاید به ماه و آفتاب

گرد ایوانش بود جبریل را کُحل
بَصَر

چون به راهی حاج از رحمت خدای عرش را

باشد اندر

روز و شب بر زائران او نظر

خاک او سوی فردوس برین روح الامین

بهر زلف و گیسوی حوران برد شام و
سحر

هر که فیروزی و نصرت خواهد از پروردگار

از منش بر گوی گردد سوی صاحب

بی‌سپر

چون رسم زوّار در مراجعت از اماکن متبرّکه، به جهت کمی
مخارج، عجله دارند، دو روز بیشتر در صاحب [x]، توقف
نکردند؛ با وجودی که مثل عید اضحی، عید بزرگواری، نزدیک

در ك عرفه، در آستان سه امام ثواب^{۱۲۹} داشت، هر چه اصرار کردم اقلأ سه چهار نفر بمانند، قبول نکردند؛ باچشم گریان و تأسف بیشمار، زیارت وداع خوانده، يوم الترویة^{۱۳۰} به طرف جزانیة مراجعت شد. در آنجا گفتم:

خرم و شاد سحرگه ز خواستم اذن وطن
حضور سه امام باشرف و عز تمام
نه به تن خستگی ره نه به خاطر ز غم آسیب
نه به دل رنگ گنه نه در جسم آلام
با احببا به تن تا جزانیة که آن مرد
آسای و شادی رفتیم امین داشت مقام
آنچه اندر بر او آفرین باد به آن
بود گرفتیم همه مرد نکوکار همام
یک نید — از ز ره کرد تحسین که چنین است
مهر بدادیم او را ره و رسم کرام
پس دعا گفت و به یاران ما از او خوشدل و از
همگی کرد وداع ما شده او شیرین کام
از جزانیة به بنهادیم سوی راه
آسودگی و خرسندی عجم یکسره گام
لیکن از واهمه دزد خواب در دیده ما
عرب در شبتار غمزدگان بود حرام
چه ره پر خطری بود و که ربودندی مهر
چه بیداد گران از فلک آینه فام

روز عرفه در جزانیة بودیم.

۱. در نسخه <صواب> آمده است.

۲. روز هشتم ماه ذی الحجة.

[شهروان]

نصف شب عید به راه افتاده، به طرف شهروان روانه شدیم؛
هر ساعت، هنگامه غریبی، از حرامی حرامی، بلند می‌شد؛ لله
الحمد، بدون خطر به شهروان رسیدیم.

سپیده دم آمدیم به منزل شهروان

ز خستگی تن دژم

شمیده از غم روان

ز حال خود دم مزن ز مال غافل مشو

دلا چو منزل کنی به ساحت شهروان

هزار دزد و دغل، ستمگر و بد عمل

در آن زمین دیدمی، شده پی هم

روان

ز زائران چند تن بیاد دادند مال

همه به هم داشتند ز جور

دزد الامان

تمام دشت آب بود از آن بماندم شگفت

یکی ز یاران مرا بگفت کی

نکته دان

به شهروان دختری است ز خیل عثمانیان

درین زمین کرده وقف ز جهل آب روان

که هر زمانی ز راه رسند زوار شاه

به راه جاری کنند مر آب را

ناگهان

که در گل افتند و لای گروه بی‌دست و پای

روان شیخین از او همی شود شادمان

بگفتم اي دخترک به دوزخش جاي باد

هزار لعنت بر او ز کـردگار

جهان

از شهر روان، وقت طلوع فجر روز یازدهم ماه، به راه افتادیم؛ در میان تپه ماهورها، چند نفر از زوار سابق را لخت کرده بودند، يك نفر هم کشته [شده] بود.

[قزل رباط]

در منزل قزل رباط گفته شد:

از شهر روان به وقت سحر با	سوي قزل رباط برانديدیم
هزار بيم	اي نديدیم
وقت نهار منزل ما شد قزل	در آن زمين شدیم به صد خوشدلي
رباط	مقيم
ليکن ز شرّ مردم آنجا خبر	کان فرقه راست صبح و مسا عادت
شدیم	ذميم
دزدند و بي مروّت و بدخواه و	خونخواره و ستمگر و خيره سر
نابکار	و لئيم
نبود شبی که از ستم آن بد	بر اوج چرخ مي نرسد
اختران	نالاه يتيم
در دست دزدها همه دبّوسها	کز ضرب او شود دل بيچارگان
زقير	دو نيم
هر يك دونده از پی زائر به	از بهر مال بردن و هميان
سان برق	زرّ و سيم
من تا سحر نخفتم و مي گفتمی	فريادرس به خلق تو يا ربّ و
مدام	يا رحيم

این فرقه از قهر خود اندر برزن به جان شراره ای از آتش
 حیاتشان
 جهیم
 دوازدهم شهر ذیحجه منزل قزلرباط بود.

[خانقی]

نصف شب سیزدهم، به طرف خانقی راه افتادیم؛ نزدیک ظهر
 منزل رسیدیم. زوار زیاد هم از عجم، آمده بودند، کربلا می
 رفتند؛ از دست نایب خانقی گله داشتند:

خانقی شهره اگر در عرب و در عجم است
 عرب آنجای فزون است و عجم سخت کم است
 همچو بغداد که آبادی او باد خراب
 شیعیان را به شب و روز ز سنی ستم
 است

قطره آب ننوشیده کس آنجا به خوشی
 زان که آمیخته خاکش همه با رنج و غم
 است

این قدر کاوش عشار بود بر زوار
 که ز بیدان کردن او مرد سخندان،
 بکم است

وای از آن نایب ایران دغل اسمعیل
 گرچه نزدیک خردمند وجودش عدم است
 نتواند بکند دفع ستم از زوار
 زان که از دولت عثمانیه اش پُر شکم
 است

یار با قافله‌ها، لیک شریک است به دزد

آن دو سر قاف ندانم ز کدامین حشم
است

ای وزیر دول خارجه معزولش کن
مایه عزل وی از حضرت تو یک رقم است
مشتری، شکوه مکن، هیچ مگو خرم باش
که غم و شادی ما شکر و حنظل به هم
است

[قصرشیرین]

صبح چهاردهم، نماز خوانده، از خانقی راه افتادیم به طرف
قصرشیرین؛ از برج سرحد که عسکر عثمانی قراول دارد، چون
گذشتیم، سجده شکر به جای آوردم که از دزدها نجات یافتم؛
در قصرشیرین گفته شد:

به سوی قصرشیرینت دلا روزی گذر باید
اگر از حالت فرهاد مسکینت خبر
باید

ببین ایوان خسرو را شده از آه او ویران
ولیکن این سخن را در دل عاقل اثر
باید

به گیتی هر که خواهد وصل چون شیرین نکاری را
همش در خانه نقل و می همش در بدره زر
باید

چو فرهاد آنکه او را نیست بر این هر سه فیروزی
طمع به کشتنش از وصیل یار
سیمبرباید

نباید کوهکن گردد ببايد جان کند از غم
 ز سيم و زر درخت عشق بازي را ثمر
 بايد

دلا گر اندر اين عالم بخواهي عشق ورزیدن
 تو را مانند ده پ روی ز گز - ج
 بیشمَر بايد

همت چون باربُد بايد به مجلس مطربي زیبا
 هم اندر محفلت معشوق شیرین چون شکر
 بايد

فراوان دید فرهاد از فراق و عشق شیرین غم
 ز نقش طاق بستانت پُرسندت

خبر بايد

غرض نبود براي عاشقي جز خون دل خوردن
 بگو عاشق شود آن را که خون اندر جگر
 بايد

لله الحمد چون راه امن بود، نصفشب از قصر به راه افتادیم.
 نزدیک به پل ذهاب باران زیاد، باریدن گرفت؛ خدا رحم کرد،
 چیزی به منزل نمانده بود، من که در کجاوه بودم، ولي بر
 دیگران تلخ گذشت، تا به منزل رسیدند، متصل باران میبارید.
 در آن منزل گفته شد:

در سر پل ذهاب نکن منزل اي پسر
 کاناچا بیفتد خر تو در گل
 اي پسر

با مردم مجزب و دانا سفر بکن
 شاید که تجربت بکني
 حاصل اي پسر

در منزلي كه هستي و باران بباردي

هرگز مشـو به رفـتن مستعـجل اي

پسر

كاندر ميانه كند ابر آنچنان نمت

كه آري برون خروش و فغان از دل اي

پسر

بشنو نصيحت پدر پير خسته را

تا در سفر خرد شـودت كـامل اي

پسر

كز اندام آنكه كه بوده است پيش از اين

كـانجـاي طـاق سـاخـته و مـحـفل اي

پسر

باران به پاي طاق چنان ريخت بر سرم

كـز گـل بيـوفـتـاد^{۱۳۱} مـرا مـحـمل اي

پسر

مانند موش آب كشيده شدم به راه

گـردـيد عـقل از سـر مـن

زايـل اي پـسر

بالاي طاق از يخ و سنگ و نسيم برف

شـد مـشـتـري بـه مـردن خـود مـايل اي

پسر

اول آفتاب هفدهم ماه، راه افتاديم؛ كم كم باران ميباريد؛
در وسط راه قدري آفتاب شد، باز نزديك پاي، باران باريدن

گرفت، بالای طاق گرفتار برف شدیم، تا به منزل رسیدیم. در میان طاق گفته شد:

لرز لرزان و به اندوه تمام
به میان طاق مرا گشت مقام

آتش کردم و چون گرم شدم
بفرستاد بزم
ابر پیام

گفت فردا به نثار
ریزم از راه کرم
قدمت
نقره خام

تا که شکوه نکنی از گل و لای
آب را سخت کنم همچو
رخام

ریش بگرفتم و در پاسخ
با دو صد عجز بدادم
ابر
پیغام

که به خیر تو مرا نیست
امید
مهران شربه من
گمشده نام

ابر از رعده چنان
تیزی داد
که بلرزید هـوای
در و بام

میخ یکسو بشد و برف
استاد
خوش به جنگل بنمودیم
خرام

آرزو کرد دل ای کاش که
بود
می که نوشیدمی از وی دو
سه جام

شب را برف زیاد باریده بود، ولی صبح آفتاب شد، به راه افتادیم؛ درختان جنگل تماشا داشت از برف؛ مثل پر حواصل. از جنگل که بیرون آمدیم، جای آن داشت که قصیده کمال اسمعیل را در روزنامه بنگارم.

[کرنند]

هجدهم ماه، منزل کردند بود:

معروف به گیتی همه جا نام کردند است

همسایه خورشید در و بام کردند است

با چشم دل آنجای نظر کن که ببینی

تشریف هوا راست به اندام

کردند است

می خوردن عشاق به هنگام بهاران

در سایه بید و گل بادام کزند

است

از صبح نشابور دوصد بار نکوتر

در دیده ارباب خرد شام کردند است

ای آنکه تنت خسته شد از برف و ز باران

آسودگی از رنج به حمام کردند است

کانجا بچه دلاک خوشی دیدم دلخواه

گفتند که این سرو گل اندام

کردند است

زر دادم و بر کام دلم خدمت او بود

گفتا که عطایت به من انعام کردند

است

سر حدّ عراق عرب از بیم دلیران

چون توسن بدخوی فلک رام کردند است

کرمانشه با آن همه نعمت که ببینی

آباد به اعزاز و به اکرام کردند

است

شب را در کردند، صاحب خانه، کرسی به جهت ما علیحده گذاشت؛ استراحت کردم، ولی نزدیک بود تنبل بشوم.

[هارون آباد]

لا علاج، آفتاب که طلوع [کرد]، به طرف هارون آباد روانه شدیم؛ بعد از ظهر، منزل رسیدیم. این قطعه در هارون آباد به مناسبت گفته شد:

به آن منزل رسیدم من که، هارون کرده آبادش

ز بچو کز کلهرها نمی‌باید کنم
یادش

به خاک و باد او گفتم بدی باشد که من آنجا

ندیدم هیچ نیکویی نه از خ - اکش نه از
یادش

بدان سان در فروش مال جان سازند خلق او

که گویی هر یکی را بوده شیطان پیر و
استادش

اگر اسبی بود صد ساله سازندش چنان فربه

تو گویی کز شر او رخس رستم مادیان
زادش

یکی اسبی خریدم من به از شب‌دیز پرویزی

سوارش چون شدم دیدم بسی سست است بنیادش

چو از سنش پرسیدم مرا گفتند سی و چهل

ولی اهل نظر گفتند از هفتاد و
هشتادش

یکی گفتا مرا کی مشتری این اسب را بی‌شک

که طوفان برون آورده نوح از شط
بغدادش

زیاران من آنجا يك نفر بخريد يابويي

بماند از قافله واپس نمي دانم چه
افتادش

ميفکن اندر آنجا بار, بيغوله است ايوانش

مکن آن جایگه منزل که ویرانست
آبادش

روز نوزدهم شهر, در هارون شب کردیم. قافله زیاد از
اطراف, به جهت شرفیابی عتبات, در خانه ها و طویله ها منزل
کرده بودند, بعضی آشنایان طهران که مرا دیدند, حیرت
کردند؛ گفتند: در طهران معروف بود [که] در راه مگه, به
رحمت خدا پیوسته [اي]؟ گفتم: کاش چنین بود.

[ماهی دشت]

شب به طرف ماهی [دشت] روانه شدیم.

فریاد ز ماهی دشت کاجا گل بسیار است

افتاده به گل آنجا صد قافله
با بار است

گاهی برف گهی باران بر فرق سر یاران

اي وای بر آن کس کو بی موزه و دستار
است

گوئی تو که با خاکش بسرشته سریش و قیر

از گل نتواند خواست مردی که گران بار
است

خلقش علي اللّهي^{۱۳۲} هستند و از این دعوی

۱. گروهی که در مورد امیر المؤمنین x, غلو می کنند..

هر کس که خردمند است زان طایفه

بیزار است

... از ره نرود هرگز با وسوسه شیطان

اندر پی آن فرقه آنرا که خدا

یار است

[کرمانشاه]

در منزل ماهی دشت شنیدم حشمة الدوله در کرمانشاه تشریف دارند، خوشوقت شدم. شب راه افتاده، روز بیستم وارد کرمانشاه شدیم.

خوشا به روز ورود که برگذشت سر مشتری
بلاد کرمانشاه ز تارک ماه

دلم ز دیدن یاران قرین شادی و عیش آمد
و دوستان قدیم و رفیق رفاه

عجب دیار پر از بلاي قحط و غلا هیچ‌گه
نعمتی بود کانجا نیافته رها

چو يك فلوس دهی در دگر گرسنه نگردی
بهاي نان و خورش به مدت يك ماه

ز فرّ مقدم و از عدل حشمة الدوله
که کردگارش دارد ز حادثات نگاه

شده ولایست کرمانشهان چنان
که با بهشت زند به ناز نعمت و جاه آباد

مرا به نزد خود بخواند و برتریم
آن شاهزاده والا داد از همه اشباه

به يك قصيده كه اندر عطا نمود با اين
حضور او خواندم بنده اشرفي پنجاه
هميشه باد به معين و ياور بادش
فرماندهي و بخت بلند هميشه عون اله

نواب اشرف والا، حشمة الدوله، عبدالله ميرزا - دام اجلاله -
به جهت سابقه ولي نعمتي شاهزاده مغفور، حشمة الدوله حمزه
ميرزا، كمال مداح نوازي را به جاي آوردند؛ خصوص اسدالله خان،
و بيچاره ميرزا مهدي مهندس باشي، به ناخوشي سختي مبتلا
بود؛ مشكل جاني بيرون ببرد.

[بيستون]

بيست و سيم، از كرمانشاه به طرف بيستون روانه شديم.

كاشكي بيستون نبود كندي از تيشه اش ز بن فرهاد
آباد

گرچه سر منزل فرحناكي است از هوايش روان غمزده، شاد

لي - ك بسيدار بد گذشت به كه به صد نامه شرح نتوان
من داد

راست گويم به نيم شب زمهريرش سرشته اند به
گفتي باد

دادم اندر بهاي هيمه تا دم صبح زر و سيم
تر زياد

هيچ از آتشش نگشتم گرم لعن بادا برآن خراب
آباد

بامدادن چو گشت نوبت برکشيدم ز جان و دل فرياد
بار

عصري به منزل بيستون رسيديم. خستگي خيلي تأثير كرد؛ باد
زياد ميوزيد سرد؛ هرچه خواستم به سبب آتش خود را گرم كنم،

ممکن نشد، شام خورده، خوابیدم. پرستاران خیلی محافظت مرا می‌نمودند، از آنها راضی بودم.

[صحنه]

صبح علی الطلوع بیدست و چهارم ماه، به طرف صحنه روانه شدیم. صحنه، خوب جایی از حیثیت آب و هوا است، آنجا منزل خوبی قسمت شد.

[کنگاور]

در بیست و پنجم، به طرف کنگاور روانه شدیم، در رسیدن به منزل گفته شد:

گر دزد و دغل خواهی روی آر به کنگاور	کان قصبه پر دزد است شیطان به همه یاور
رو از دگری می پرس از شومی آن منزل	بر این سخندان من گر نیست تو را باور
تا بر تو شود پیدا دعوی من شیدا	از پای برنندت کفش دستار و کلاه از سر
دزدان قوی چنگند آن جای به هرگوشه	خاصه ز لرستانی و ز ایمل خزل یکسر
در چشم نیاید خواب از بیم در آن منزل	از بس که هیاهوی ات از اکبر و از اصغر
در راسته بازارش بنشسته ز هر ملت	فرقی ندهد دانا از مؤمن و از کافر
یک قصر بدیدم من از سنگ و شده ویران	کاندر صفت و مدحش عاجز شده دانشور
گفتند بذای او از دخت - ر نمرود است	کش پاییه نهاده بود بر تارک دو پیکر

گر صدق بیان من خواهی به رو کن سوی کنگاور آثار
عیان بینی
ورا بنگر

[فرسفج]

از کنگاور به فرسفج می‌رود. کوه الوند همدان چشم انداز
راه است. هوا سرد بود، رفیق کجاوه‌ام که یکی از مجاورین
کربلاست، به طهران کار دارد، در راه تب کرد، مرا به تعب
انداخت. در فرسفج، منزل گرم خوبی قسمت شد. در آن منزل
گفته شد:

زی فرسفج چون ز کنگاور فرو بستیم بار

دست و پای من برفت از برف و از سرما ز
کار

خود تو گفתי اندر آن صحرا نسیم زمهریر

هر زمان آید به رویم از یم-ین و
از یسار

هیچکس را دم زدن یارا از آن ما نبود

الامان زان باد و سردی دوستاران
زینهار

تا مگر زودی به منزل زان بیابان در رسیم

همـرهـان را چشم همچون برف شد در
انتظار

گاه گریه، گاه ناله، گاه فریاد و خروش

شیخ و شاب و پیر و برنا از صغار و
از کبار

از هوا می‌آمدی چون آرد از غربال برف

از زمین هی آب می‌جوشید - سد چون دریا
کنار

مـرکبان ماننده کشتی روان بر روی آب

تا به منزل در رسیدیم و
بیفکنیدیم بار

همه بسیار آتش کرده و گشتیم گرم

بعد از آن هر یک نهاده دیگ خود بر
روی بار

شام چون آماده شد خوردیم و خفتیم و سحر

خواستیم از جای از بهر دوگانه^{۱۳۳}
کردگار

[نهج]

امروز که بیست و هفتم ذیحجه است، باید به نهج خان بابا
خان رفت. در هنگام حکومت نواب، محمد امین میرزا، در ملایر
آشنا و دوست، خیلی در نهج داشتم؛ از جمله شیر علیخان.
عصری به منزل رسیدیم، همان شیرعلیخان بودم. در آنجا گفته
شد:

نهج ملک ملایر چو بهشت عدن است

آب و خاکش به صفت راحت جان است و تن است

مردمانش همه بسرشته ز مهرند و وفا

هر یک از عقل و خرد زینت صد انجمن

است

گلستانی که بود شیر علیخانیش میر

اندر او محفل آسایش اهل سخن
است

از بر شاخ گل و بر سر سرو و سمنش

بلبلان نغمه سرا فاخته اش چنگ زن
است

پسرانش همه غلمان وش و حورا نسبند

دل من در خم زلف همگی مرتهن
است

همه طناز و شکر بوسه و شیرین دهند

خاصه آن مه که خجل از لب لعلش لب
است

زلف از روی چو یک سوی کند پنداری

گل به خروار بود عنبر ساوذن به من
است

دل من شیفته هیچ نگاری نشود

تا که آن شاهد شکر لب معشوق من
است

دوستی من و او بی حسد و جور رقیب

مَثَل خسرو و شیرین و غم کوهکن
است

صبح بعد از نماز و خوردن چای شیر، از منزل شیرعلیخان و
نهنج بار کردیم به طرف دیزآباد. متصل برف و مه می‌آمد.
حالت رفیق کجاوه ام، بهتر است؛ شکر کردم؛ وگرنه باید در
نهنج بمانیم.

[دیزآباد]

بیست و هشتم، دیزآباد رسیدیم. گفته شد:

هزار داد ز سرمای راه دیزآباد

درست گفت — — — تکی کز زمهری —
آید یاد

شدیم دور ز خاک نهنج چو یک فرسنگ

تمام خلق ز سرما شدیم در
فریاد

زبان به کام همه کاروانیان افسرد

چنانکه رفت جواب و
سؤالشان از یاد

گاهی ز میغ بشد تار جامه‌ها پرپر

گاهی ز صولت سردی
دماغها پر باد

نعوذ بالله از آن راه سخت دور و دراز

چنانکه فرسخ هفتش بدیده
اند هفتاد

خوشا هوای بهاران و فصل تابستان

که هر مسافر در کوه و دشت باشد شاد

ز سبزه بستر و بالین کند بخسبد خوش

به زیر سایه سرو و صنوبر و شمشاد

اگر رفیق موافق به هم رسد به سفر

در آن سفر همه جا داد عیش
باید داد

غرض به فصل زمستان سفر سقر باشد

نصید - ب هیج مسلم - ان پ - ا
برهنه مباد

[ساروق]

بیست و نهم، از دیزآباد به طرف ساروق روانه شدیم. ساروق از املاک میرزا علی قائم مقام است. حاجی میرزا بزرگخان، پسرآقا نگذاشت کاروانسرا منزل کنم، مهمان ایشان بودم، خوش گذشت.

چون سوی منزل ساروق سحر رو کردیم

پی نگار نهنجی ییاد زیارو
کردیم

برسیدیم به منزل چو گرفتیم آرام

ییاد معشوق شکر بوسه خوشخو
کردیم

مژده دادند که آمد پسری سیم سرین

سر راهش ز وفا با مژه جارو
کردیم

خستگی داشت دل غمزده زان راه دراز

رفع آن خستگی از کشمش و گردو
کردیم

تا شبیخون نکند بر سر ما لشکر غم

گرد خود ز آتش می قلعه و بارو
کردیم

چون بخوردیم دو سه جام از آن جوهر زر

درد دیریند - ه خود را هم - ه
دارو کردیم

يك برادر كه به كرمانشه از ما ببريد

مست گشتيم بسى ياد بـ رارو
كرديم

صبح خورشيد نياورده برون سر از كوه

سـ سـ يـ ايـ سـ وان سـ واوش همگي رو
كرديم

[سياوشان]

صبح، وقت حرکت به طرف سیاوشان، قدری سوقات، از قبیل
كشمش و شیره و جوجه كشته و نان خوب، حاجي ميرزا بزرگخان،
محبت كرد، معلوم است <قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهري>؛
سیاوشان از املاك مستوفي الممالك است. سلخ در سیاوشان
بوديم.

سیاوشان كه تمام ماه
بمنزلگه سیاوشند جمالنند و پرنیان
پوشند

به پشت گرمی مستوفی ستیزه جوی تر از
الممالك شاه مردمان می نوشند...

[جهرود]

غزه ماه محرم الحرام ۱۲۹۹، از سیاوشان به طرف جهرود
روانه شدیم. هوا صاف و آفتاب خیلی طراوت داشت؛ قافله،
زیاد در عبور بودند كه به عتبات می رفتند؛ خصوص از اهل
هرات. عصری منزل رسیدیم. آتشی افروخته، تدارك شام خوبی
پرستاران كردند. خوردیم، خوابیدیم.

خوشا هوای فرح بخش ساحت جهرود	که در شمیم خیزد نسیم عنبر و عود
به باغ و راغش دیدم به موسم دی ماه	همان طراوت دلخواه جذبت موعود
بسه منزلی که مرا بود آمدی بر گوش	به هر دقیقه همی سخن نغمه داود
تم مام مردم آن قریه سبط پیغمبر	حبیب یار خداوند احمد محمود
ولی به خانه ایشان هر آن که منزل کرد	بسه جز گرفتار زرشان نباشدی مقصود
مرا به منزل یک خانه خواه عهد قدیم	گذر فتاد و رسید و بگفت عز و رود
فرود آمد اندر وثاق مولانا	ز جای جست و بکرد آنچه خواستم موجود
ز روی مهر و محبت چو بود خدمت وی	از او فراوان گردید خاطرم خشنود
اگر بخوای اندر جهان تن آسائی	سراغ میر تقی کن رسی چو در جهرود

[قم]

دوم محرم، به جهت مشرف شدن به حضرت معصومه قم سلام الله علیها، حرکت کردیم؛ اگر چه راه دور بود، ولی به شوق زیارت، به هیچوجه خستگی دست نداد. غروب آفتاب وارد شهر شدیم. همین قدر شد، توانستم به حمام رفتم، به جهت غسل زیارت. بعد از شرفیابی حرم و سجده شکر به جای آوردن، منزل مراجعت کردم؛ تا وقت شام، این قطعه را عرض نمودم:

خوشا هوای خرم شادی فزای قم	گوی سرشته مشک ختن با هوای قم
یک ره به چشم دل نظری کن که بنگري	عرش خدای در حرم کبریای قم

از به - ر بار دادن خید - ل جبریل حاجب است به دولت سرای
 ملك مدام قم
 چون این حریم دخترسول است زین پیوسته باد بهشت زند بر
 فضاي قم سبب
 در مشهد مقدس و قم نور جانم فدای مشهد باد و
 فداي قم واحدند
 خوبی صفا و مروه به صد سعی از خوبی و طراوت و لطف و
 صفاي قم کرده ام
 همچون گل و گیاه بهشت مشک گلهاي تازه و تر و برگ
 بوي قم و گیاه قم
 دارند بهره العجب از خاک عبیر بوی و نسیم
 صباي قم معجز مسیح
 ای مشتری چو دولت و دینخواهی از برگوی صبح و شام مدیح و
 ثنای قم خدای

يك روز در قم به جهت زیارت توقف شد.

[پل دلاکی]

روز چهارم محرم صبح زود، قافله راه افتاد. منزل نزدیک بود. بعد از ظهر سرپل رسیدیم. کاروانسرا، جمعیت زیاد [داشت]، کثیف بود؛ بد گذشت. آنجا گفته شد:

چون رسیدیم در پل بهر قم گشت قلبها
 دلاک غمناک
 از خدا خواستم که قسمت من نماید
 دیگر بار ایزد پاک
 به یکی صفه طویله نشئه ام تخت گشت از
 تنگ تریاک

هر دم از سیم تلگراف	می‌زدم حرف مایه
زیاد	افلاک
پنج ماه این چندین	مشتی این سخنور
میداد	چالاک
حالی نزدیک ری	نامه‌ای کن روان به پاکت
رسیدستی	و لاک
ناگهان بانگ الرحیل به	آمد از قافله به
گوش	ناله‌ای راک
زود جستم ز جای و توشه	چت بستم ز مهر بر
راه	فتراک
شربه آب من شکست آنجا	تشنگی شد نصیب این
	غمناک

[حوض سلطان]

صبح پنجم محرم، قافله به طرف حوض سلطان حرکت کرد. در راه کویر، گل و لای زیاد بود. از ترس، پیاده، خیلی راه رفتیم، تا آنکه به منزل رسیدیم. هر دو کاروانسرا پر از جمعیت بود. در وشه [ای] منزل کردیم. این قطعه در آن منزل گفته شد:

مرا حوض سلطان چو آمد مقام	کشیدم ز آب خنک
انتقام	
بخواندم یک اخلاص با	به خرسنددی روح صدر
فاتحه	گرام
که آنجا لای کی برکه	از او یادگار است بر خاص و
دلپذیر	عام
چنان تشنه گشتم به راه	که خشکیدده آمد زبانم
کویر	به کام

مد - باد اي گروه مسافر	در آن راه بي شربه آب,
نهيده	گام
که - ه ت ف ه - و ا ت ابش	کنند بر شما زندگاني
آفتاب	حرام
فرو شد در اين راه بهرام	میان کويـر و از او
گور	ماند نام
کن - م شکر يزدان که رنج	به پايان رسيد و شد
سفر	اقبال رام
خوشا حال آنان که در	همه در حضر صـبـ حـدم تا به
راحتند	شام

[کناره‌گرد]

روز ششم محرم، از حوض به طرف کناره روانه شدیم. در راه از آب و گل، خيلي بد گذشت، کاروانسرا جا نبود، در قلعه رفتيم منزل کردیم، بعضي دوستان به استقبال سفریهاي خود آمده بودند، از حیات من شکر می‌کردند که خبر مردنت رسیده بود.

کناره‌گرد مرا گشت چون	بیدامندند همه دوستان
مقرّ جلال	به استقبال
بسه تندرستي من تحفه‌ها	زنقل و قند و لباس و ز نعمت و
بیاوردند	زر و مال
يکي به خنده فرو ریخت	يکي ز گـ ريه بيد - فشاند
تنگهاي شکر	عقدهاي لال
يکي بگفت که اي کاسته تن	به برّ و بحر بگو بر تو چون
از محنت	گذشت احوال
جواب دادم ایزد بود	که پيش دیده من بوده اد در
گواه زهي	همه حال

چه مکه و چه مدینه چه کربلا دعا نمودمتان بالغدو
 چه نجف والاصال
 اگر چه دیدم و بردم ملال ولی خیال شما بود دفع
 و رنج زیاد رنج ملال
 به وقت سعی و طواف و به مشعر و سؤال من این بود ز
 عرفات ایزد متعال
 که دوستان مرا ای خدا بده به دوسـتی و حرمت
 چنین توفیق محمد و آل

[حضرت عبدالعظیم]

روز هفتم ماه ۷ با سلامتی از کناره‌گرد، حرکت به طرف طهران نمودیم، در حضرت عبدالعظیم × که رسیدیم، چنان گمان کردم [که] اکنون نقل مکان کرده‌ام برای سفر مکه معظمه، آنچه صدمه رسیده بود، کلاً فراموش شد. این قطعه به شکرانه عرض شد:

ای همایون بارگاه خسرو عالی نسب

بـا هـوای باغ خلدی با شکوه عرش

رب

خوابگاه آن درخشان اختری کز نور او

روشن و تابنده باشد مهر و مه در روز

و شب

زاده زهرا و حیدر حضرت عبدالعظیم

خسـرو مـلک شـاهنشـه دین

عرب

زائران را در حریمت از ره معنی طواف

چون طواف قدسیان باشد به گرد عرش
ربّ

فرش درگاه ترا روح الامین گسترده پر

کز غبارش زیب تاج خسروان شد بی

عجب

ای خدیو خطّه امکان که باشد حبّ تو

کامرانی را اساس و رستگاری را

سبب

این خبر قول امام است این که طوف مرقدت

هست چون طوف حریم پادشاه

تشنه لب

هر که را از معصیت تاریک بوده چشم دل

گردد از این خاک درگاه تو

بینایی طلب

از تولای تو خواهم ایزد اندر روز حشر

مشتتری را بر به تن از مغفرت

پوشد سلب

بعد از شرفیابی حرم و زیارت و سجّادات شکر، به حرم
امامزاده حمزه مشرف شده، بیرون به کجاوه نشسته، داخل شهر
شدیم.

[طهران]

از قم به قبله السادات، آقای میرزا محمدحسین آقا، خبر
داده بودم و عریضه نوشته بودم که هفتم ماه خدمت خواهم
رسید. اطاق بالاخانه ام را فرش کرده بودند، عصر وارد شدیم.
غروب به خیابان رفته، برگشته، گفتم:

این نه طهران و نه آن شهر که دیدم پیرار

چون ز بهر سفر مگه فرو
 بستم بار
 رفتم و سیر جهان کردم و برگردیدم
 بی‌نم که به این خلق، دگرگون
 شده کار
 پسران جمله بَزْک کرده به مانند عروس
 که ز آرایش مشاطه شود طرفه نگار
 جامه‌ها در بر هر ساده ز اطریش و به روس
 خاصه با ... فرو جسته برون از شلوار
 بسته‌اندی همه غداره خرابان تاتار
 از چپ و راست در این زیر سپهر غدار
 خوبرویان فرنگی همه با همسر خویش
 دست بر دست به هر برزن و کوی و بازار
 بهتر از لندن و پاریس شده دارالملک
 از دل آرایبی و از خوبی سرباز و سوار
 هر خیابان چو گلستان ارم خرم و سبز
 ز گل و سنبل و ریحان و فراوان اشجار
 قهوه‌خانه بسی از هر طرفی ساخته‌اند
 نه یکی، نه ده، نه صد، که فزونتر
 ز هزار
 ای بسا کوزه نارنج و ترنج و گل یاس
 به لب برکه هر قهوه‌نهاد به
 قطار

ساتکینهای^{۱۳۴} بلورین به کف ساده رخان

تا لب یکسره از چای عقیقین سرشار

هر فروشنده کت بر سر ...

گرم با مشتـری خود به قرار و به
مدار

سر هر راهگذر محتسب استاده پلیس

کُنت مُنت آمده بر جمله ایشان سالار

عیسوی گشته تو گویی همه مردم ری

نام از اسلام نمانده به صغار و به
کبار

فرقه سیمسیرین یاور و سرهنگ شده

به میان بسته به مانند کشیشان
زَنار

همگی را به سر دوش علامات نشان

بافته از زر و خطی به میان مسطروار

آن یکی گوید هستم ز نظام کلنل

این دگر گوید اطریشیم و تاج تبار

همچو من از پیشان ساده پرستان فقیر

به گروگان همه را دست و ز غم و بیم
فشار

چند و چون همگی از عشرات است و مئات

نرخ آن حلقه که بودی دو هزار و
سه هزار

من دل خسته که برگشته ام از این ره دور

چه کنم آنکه نباشد به کفم یک
دینار

باید از بهر چنین کار روم گیرم زر

از ملک زاده نیک اختر
پاکیزه شعار

آقای بزرگوار حاجی میرزا جواد — حفظه الله — محض مهمانی
شب، از اندرون، بیرون تشریف آوردند؛ از زیارت جمالشان،
جهان-جهان، سعادت روی آورد و روبوسی کردیم. حکیم باشی هم
آمدند. سه روز دیگر از روضه خوانی آقا باقی مانده است، شکر
کردم که به این فیض عظمی هم رسیدم. وقت اذان به مجلس روضه
حاضر شدم. جناب امین خلوت و محمدابراهیم خان، پسر امین
الدوله مرحوم هم آمدند؛ از این توفیق یافتن من به سفر مکه
[و] مراجعت کردن، [اظهار خرسندی] نمودند. بسیاری از
دوستان، روز هشتم ماه، به دیدن آمدند، به هر یک
فراخورشان، سوقات مکه و مهر تسبیح کربلا، داده شد، کتاب
نزهة المجالس هم به جناب امین خلوت تقدیم گردید.

روز بعد عاشورا، کاغذ به فرزند عبد الوهاب نوشتم، با
این اشعار به خراسان فرستادم:

نور چشم مشتري فرزند من عبد الوهاب

ای پدر را بعد مرگ اندر زمانه
یادگار

گر خلف باشی تو خواهی یادگارم بود و بس

ور نه اشعارم مرا بس یادگار
پایدار

خیر دنیا گر همی خواهی و خیر آخرت

بندگی کن پاک یزدان را به هر لیدل
و نهار

از خداوند جهان نعمت بخواه و عز و جاه

بند - سدگی کردن به ابد - ای زمان
ماند نگار

از خداوند و رسول و عترتش دوری مکن

تا شوی در
روزگار و روز محشر رستگار

هست چندی بی خبر هستی ز احوال پدر

گوش جان بگشای تا آگه شوی زین
دلفکار

چون خداوند جهان داد استطاعت بهر من

مگه رفتن شد مرا واجب بدون
اعتذار

بار بستم رفتم از طهران سوی قم شادمان

عز و نعمت در یمین و بخت و همت در
یسار

در حریم حضرت معصومه اندر این سفر

ایم - نی که مردم طلا - ب از حضرت
پروردگار

چون دوروزی ماندم اندر قم...

سوی کاشان رونهادم از پی
دیدار یار

شهر کاشان چون عروسی در نظر آید مرا

خاصه آن ساعت که دیدم روی آن زیبا
نگار

آتش عشقش چنان شد بر دلم افروخته

کز دو چشم جای اشک آمد برون گفتم
شرار

توشه ره را ز رویش بوسه ای برداشتم

پس وداعش کرده و رفتم برون از آن
دیار

سوي ملك اصفهان گشتم ز کاشان پیسپر

بی غم و اندوه و رنج و محنت این
روزگار

بودم اندر اصفهان يك روز در روز دوم

جانب شیراز گشتم با احببا
پیسپار

فارس را دیدم ز عدل شاهزاده معتمد

روح پرور چون بهشت و ایمن از هر
گیردار

مدحتی خواندم به نزد شهریار ملك جم

داد پاداش نذایم زر و سیدم
بی شمار

در مزار خواجه و شیخ اوستادان سخن

هدیه ببردم شمع روشن کردم اندر
هر مزار

گاه اندر هفت تن گه باغ نو گه باغ تخت

بودم اندر عیش با شهزادگان
نامدار

هم پسرهای وصال و هم دگر دانشوران

داشتند از روی مهر اندر وثاق
من گذار

تا سه هفته بودم اندر فارس مردی محترم

کامجوی و کامیاب و کامران و
کامکار

هفته چارم سوي بندر با صد برگ و ساز

روي آوردم به اقبال بلند و
اقتدار

کوههاي سخت ديدم راههاي بس شگرف

کز فراز و از نشیبش خیره ماندي
هوشيار

دشت ارژن با کُدارپيرزن ديدم به راه

سند - گلاخ پر ز خ - ياري ديدم اندر
آن گذار

چون پياده طي نمودم آن ره صعب مهيب

در ميان دزه دختر، به شب گشتم
دچار

در گدوك دختر آخر اوفتادم از كمر

و اي از راه تـلـو آن گذار جان
شكار

آسمان گفـتـي زمين گرديده در زير قدم

مي نمودي كهكشان چون شاهراه از هر
كنار

بالغرض پررنج و غم راهي كه غول و ديو اگر

آمدندي اندر آن ره زود كردندي
فرار

من ز ضعف و ناتواني با غلام خويشتن

گه پياده مي شدم از محمل و گاهي
سوار

هشت منزل يا فزونتر شد چو طي اينگونه راه

ش - د - ن - م - ا - ي - ان بندر و آن بحر
ناپيدا كنار

موج از دريا پيايي آن چنان مي شد به چرخ

کز دل نظارگي مي بــــرد آرام و
قرار

چون به بندر بار افکندند يکسر حاجيان

هر يکي با ناخدای عهد بربست
استوار

تا دهد زر در جهاز او رود با ساز راه

روی سوي جدّه آر و بيغمــــان
انتظار

تا ببينم حکمران بندر بوشهر را

من به دربار حکومت روی کردم شاد
خوار

دیدم او را و ز من نیکو پذيرايي نمود

آنچنان کزوي شدم اندر حقيقت شرمسار

کس فرستاد از ملک تجار بندر بهر من

جاي دلخواهي بشد از کشتي او
خواستار

چون دو هفته شد تمام از سوي بصره در رسيد

کشــــتي او چون سپهري در سکون و در
مدار

چارصد پانصد تن از بغداد و بصره اهل حاج

جاي داده بود آنجا ناخدای
نابکار

عاقبت در کنج خن شد جایگاه مشتري

ساعتي نگذشته جنبش کرد آن چرخ
بخار

از عجایبهاي دریا و ز دیگر بندرات

حـاجیان
 را راه بود اندر میان کوهسار
 مسجد سعديّه جاي بستن احرام بود
 کـش يلملم
 خلق ميخواندند از خورد و کبار

 من در آن مسجد چو مُحرم گشتم از امر اله
 صد هـزاران
 راز پنهان شد به قلبم آشکار
 گفتم اللهمّ لبيك آن زمان تا شب رسيد
 روي بنهادم
 به کعبه پارسا و رستگار
 ما و اهلحاج را در اوّل ذيحجه بود
 کـز در و
 ديوار مکه گشت روشن چشم تار
 آمدیم اندر حریم مگّه از اشتر فرود
 با دگر
 ياران و همراهان به عجز و انکسار
 برزن و بازار مکه آمد اندر چشم من
 چون بهشت
 و باغ جنّت دور از عيب و عوار
 حمدگویان روي آوردم سوي بيت الحرام
 با
 خضوع و با خشوع و با هزاران اعتذار
 برنهادم پاي خود چون بر در باب السلام
 راست
 گویم بر سرم نور الهي شد نثار
 تا به جاي آرم طواف عمره را از امر حق

چشم گریان
 گرد کعبه شوط کردم هفت بار
 پس دو رکعت هم نماز عمره آوردم به جای
 در مقام
 پاک ابراهیم با جسمی نزار
 آنگه آوردم سوی کوی صفا و مروه روی
 بهر سعی
 و هروله چون بندگان حق گذار
 هفت بار آمد شدن کردم در آن راه دراز
 هم بدان
 رسمی که با من باز گفت آموزگار
 فارغ از اعمال عمره چون شدم جان و دلم
 گوئیـــــــــــــــــا
 رخشنده شد چون مهر بر چرخ چهار
 بازگشتم سوی منزل کردم اندر بر لباس
 چه لبـــــــــــــــــاسی
 کز سعادت بود او را پود و تار
 باقی ایام را گاهی به سیر و گه طواف
 هم به مگه
 هم به گرد خانه پروردگار

 روز هشتم را که می‌گویند یوم الترویة
 ز آب زمزم
 غسل کردم شستم از خاطر غبار
 بهر حج بار دگر احرام پوشیدم به تن
 رو[ی] کردم
 در منا از مغفرت بر تن شعار
 شب در آنجا مانده و وقت سحر بهر وقوف

ره سپر
 گشتم بدان معروف کوه پایدار
 چون وقوف آمد به جا از ظهر تا وقت غروب
 بازگردیدم به مشعر شادکام و بختیار
 ریگ بهر جمره از مشعر نمودم انتخاب
 اندر آن
 وادی تنم با نوبه و تب شد دچار
 صبح عید از مشعرم آورد یزدان در منا
 بهر قربان
 کز خلیل الله بمانده یادگار
 زود قربانی نمودم موی بستردم ز سر
 ز آنکه هر دم
 ز آتش تب بود بر جسمم شرار^{۱۳۰}



۱. در اینجا گزارش منظوم مراسم حج ناتمام رها شده و پنج صفحه در آخر نسخه سفید مانده است.

منابع

قرآن کریم

بحار الانوار، علامه مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفا، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

تاریخ ادبیات در ایران، صفا، تهران، ۷۰-۱۳۶۳ش.

الذریعة الی تصانیف الشیعة، آقا بزرگ تهرانی، چاپ دوم، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ق.

شرح حال رجال ایران، بامداد، تهران، زوار، ۱۳۷۱ش.

شرح مائة کلمة، بحرانی، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.

الطرائف، سید بن طاوس حسنی، چاپ اول، قم، ۱۳۷۱ش.

عیون الحکم و المواعظ، واسطی، قم، دارالحديث، چاپ اول.

فهرست کتابهای چاپی فارسی، مشار، تهران، ۵۳-۱۳۵۰ش.

فهرست نسخه های خطی آستان قدس رضوی، گلچین معانی، مشهد، اداره کتابخانه، ۱۳۴۶ش.

فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، محمدتقی دانش پژوه، طهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ش.

فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ابن یوسف شیرازی، تهران، مجلس، ۱۳۵۳ش.

فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی ملک، زیر نظر ایرج افشار و...، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴ش.

الکافی، کلینی، نجف، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۸۸ق.

لغت نامه دهخدا، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.

مناقب آل ابیطالب، ابن شهر آشوب، نجف، ۱۳۷۶ق.



عروض منظوم

تاج‌الدین علی بن صابر ترمذی (سده ۶ق)

بهروز ایمانی

مقدمه

زنده‌یاد عباس اقبال، رساله‌ای منظوم در عروض چاپ کرده ۱۳۶ که در دیباچه آن، رشیدالدین وطواط (درگذشته ۵۳۷ق) مصنف و ناظم رساله معرفی شده است:

... اما بعد، این رساله عروض اشعار است که امام عالم
فاضل... رشیدالدین... وطواط... نوشته و نظم کرده تا
بر خوانندگان آسان باشد... ۱۳۷.

همان رساله را با دیباچه‌ای دیگر - که به نام ناظم تصریح

۱۳۶. <یک رساله در عروض>، یادگار، سال اول، شماره ۱۰، خرداد ۱۳۲۴،
صص ۶۷ - ۷۱.

۱۳۷. همان، صص ۶۷ - ۶۸.

نشده - مرحوم مینوی با استفاده از دستنویسهای کتابخانه بریتانیا به شماره^{۱۳۸} or.۴۱۱۰ (برگ ۳۹۹ - ۴۰۲) و کتابخانه دیوان هند به شماره ۴۶۷۸ تصحیح و عرضه کرده^{۱۳۹} و آن را >شاید از ادیب صابر ترمدي< دانسته است. مینوی، تذکر داده که در دیباچه دستنویس کتابخانه هند، تصنیف رساله به وطواط نسبت داده شده است:

این جزوی است که درو اقسام عروض اشعار پارسی است تصنیف شیخ امام رشیدالدین سعدالاسلام محمد بن محمد بن محمد المعروف بوطواط - رحمة الله علیه و نورضریحه.^{۱۴۰}

انتساب رساله به وطواط

در چندی از دستنویسها، هم در عنوان رساله و هم در دیباچه های ساختگی و ناهمخوان آن - که افزوده کاتبان و محرران است - تصنیف رساله به رشیدالدین وطواط نسبت داده شده است: - دستنویس کتابخانه ایاصوفیا، شماره ۲۶۲۰/۴، تاریخ کتابت: ۸۷۴ق: ^{۱۴۱}

... و درین فن، چند نسخه و کتاب تصنیف و تألیف کرده اند عربی و پارسی و از آن جمله استاد الفصحا و البلغا خواجه رشیدالدین وطواط ... نسخه منظومه از قوت طبع سلیم و ذهن مستقیم مرتب کرده تا مبتدیان را از آن فایده تمام و بهره مالاکلام باشد... (برگ ۵۴).

۱۳۸. این نسخه، همان مجموعه لطایف و سفینه ظرایف تدوین سیف جام هروی است که در فهرست دستنویسهای کتابخانه موزه بریتانیا به نام دستور الشعراء معرفی شده است (ر.ک: مجموعه^{۱۳۸} لللطایف و سفینه ظرایف، منبعی کهن در شعر فارسی و صنایع ادبی: دکتر عارف نوشاهی، مقالات عارف، ج ۱، صص ۲۹ - ۵۰).

۱۳۹. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال نهم، شماره ۳، ۱۳۴۰، صص ۲۳-۳۴. جداگانه به صورت ضمیمه نشریه مذکور نیز به چاپ رسیده است.

۱۴۰. رساله ای در باب اوزان شعر عربی و فارسی، ص ۱.

۱۴۱. فهرست میکروفیلم های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، صص ۴۱۰ - ۴۱۱.

– دستنویس مورد استفاده عباس اقبال:

... اما بعد، این رساله عروض اشعار است که امام عالم فاضل، استاد الشعراء، ملک العلماء، رشیدالدین سعدالاسلام و المسلمین، محمد بن عبدالجلیل العمري المعروف بوطواط... نوشته و نظم کرده تا بر خوانندگان آسان باشد.^{۱۴۲}

دستنویس کتابخانه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، شماره ۳۷۴/۷:

الحمد لله رب العالمین ... اما بعد، این کتاب در عروض به آن صورت اشعار است که مولانای عالم فاضل، استاد الشعراء، رشیدالدین علی بن محمد الوطواط؟ ... نوشته و به رشته نظم کشیده...^{۱۴۳}

دستنویس کتابخانه آیتالله روضاتی (اصفهان):
بسمله. و بعد فهذه رسالة في فنّ العروض من تصانیف رشیدالملة والدين الوطواط^{۱۴۴}...

در دستنویس کتابخانه دیوان هند نیز تألیف رساله به ووطواط منسوب است^{۱۴۵}.

انتساب رساله به ادیب صابر ترمذی

محمد بن یوسف نوقارزی بیهقی، متخلص به وحیدی، کاتب دانشور سده ۷—۸ ق رساله مختصری در علم عروض در سال ۷۳۵ ق به جهت مبتدیان جمع کرده و در دیبچه خود از تصنیف >امام همام فاضل کامل، شهابالدین ادیب صابر< در عروض نام برده^{۱۴۶} و در جاهای متعدد از رساله خود از آن تصنیف بهره

۱۴۲. یادگار، همان شماره، صص ۶۷—۶۸.

۱۴۳. عروض منظوم، دستنویس شماره ۳۷۴/۷ کتابخانه مرکز مطالعات و تحقیقات، برگ ۳۷—۳۸.

۱۴۴. نسخه‌های خطی، دفتر ۵، ص ۱۳۹.

۱۴۵. ر.ک: رساله‌ای در باب اوزان شعر عربی و فارسی، ص ۱.

۱۴۶. مختصری در علم عروض، دستنویس شماره ۳۱۳/۴ کتابخانه مدرسه سپهسالار، ص ۷۲.

گرفته است.

نجاتی نیشابوری (زنده در ۷۳۸ق) نیز در رساله *الكافية في العروض و الصنعة و القافية* (ص ۲۱) به عروض منظوم ترمذی استناد جسته، اما معلوم نکرده این ترمذی پدر است یا پسر:
المقتضب: بذانک برین بحر، شعر کمتر گویند، و برین بحر جز مربع یافت نشود و تا این غایت، هیچ شعر ندیدم برین وزن که در وی عذوبتی و سلاستی بود، مگر آن بیت که ترمذی در عروض منظوم خود به تکلف آورده است و آن، این است:

بحر تنک مقتضب وزن نیک بلعجب
است است

افزون بر تصریح نوقارزی، در برخی از دستنویسهای عروض منظوم نیز، مصنف، شهاب‌الدین ادیب صابر معرفی شده است، چنانچه در مجموعه ۴۰۰۶ کتابخانه ایاصوفیا (تحریر سده ۹ق) ۱۴۷.
مرحوم مینوی نوشته است:

ادیب صابر ترمذی، معاصر وطواط بوده است و از اشعاری که بین ایشان، ردّ و بدل شده است، بعضی هنوز در دست است. من گمان می‌کنم درست همین باشد که ادیب صابر، این رساله را نوشته است، ولی این اعتقاد برای من از اینجا حاصل شده است که دیده‌ام عادتاً تألیفات اشخاص کم‌شهرتر را به مردان مشهورتر نسبت داده‌اند و عکس آن کمتر اتفاق افتاده است، و بین این دو نفر، رشید وطواط، بیشتر شهرت دارد، ورنه اسناد کتبی بر هر دو نسبت، تقریباً به یک قوت است ۱۴۸.

انتساب به شمس‌الدین علی الصابر ابن اسمعیل ترمذی

بنا به نوشته زنده یاد مینوی > در مجموعه ۱۸۷۸ جزء کتابخانه سلطان احمد ثالث (در طوپ قاپوسرای) که حاوی ۲۶ رساله است،

۱۴۷. ر.ک: رساله‌ای در باب اوزان شعر عربی و فارسی، ص ۲.

۱۴۸. همان، ص ۲.

از ورق ۴۵ آ تا ۴۷ آ (۵ صفحه) این رساله را درج کرده اند و اینجا... نویسنده به نام الشیخ شمس‌الدین علی صابر ابن اسمعیل الترمذی یاد شده است...^{۱۴۹}

انتساب به تاج‌الدین علی بن صابر ترمذی

در مجموعه شماره ۱۳۹۲ کتابخانه کوپریلی، در ادامه حدائق السحر رشیدالدین وطواط، که به قلم کاتبی به نام شمس بخاری در او آخر شهر ربیع الاول سال ۶۹۲ ق رقم خورده، رساله عروض منظوم (برگ ۲۰۰ - ۲۰۴) به همان قلم کتابت و در عنوان آن ثبت شده است: <کتاب العروض من تألیف الشیخ الادیب تاج‌الدین علی بن صابر الترمذی - رحمہ اللہ^{۱۵۰}>.

چنانچه می‌بینیم، در این مجموعه، رساله به علی بن صابر ترمذی انتساب یافته است، نه به صابر بن اسمعیل ترمذی، و نه رشیدالدین وطواط.

<شمس‌الدین علی صابر> یا <تاج‌الدین علی بن صابر> نمی‌تواند ادیب صابر ترمذی، همان سراینده معروف باشد، چرا که نام او صابر^{۱۵۱} است و نام پدرش اسمعیل^{۱۵۲}، و به لقب <شهاب‌الدین^{۱۵۳}>

۱۴۹. همان ص ۲.

۱۵۰. مجموعه شماره ۱۳۹۲ کتابخانه کوپریلی، برگ ۲۰۰.

۱۵۱. دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۱۲۴.

۱۵۲. رشید وطواط در مدح ادیب صابر سروده است:

بدیع شعر تو ای مرا به سوی امانی و
صابر بن اسماعیل! امن گشت دلیل

(دیوان رشیدالدین و طواط، ص ۳۲۳).

نیز: همان، ص ۵۸۵.

۱۵۳. رشید وطواط:

شهاب‌الدین، سپهر فضایل هست ذاتت
فضل، صابر را به فرمان

نیز، ر.ک: نامه‌های رشیدالدین وطواط، صص ۵۷-۵۸. (دیوان رشیدالدین

وطواط، ص ۱۶۰۰).

يك الفاظ او قوی و محکم بود سلاستندم نژاد و منتقل
 این است که
 حواجه رشید الهی نژاد باشد و شعرا شعر سلسله شعری را خوانند و در مطبوعه
 گفته است انما
 جان دایم کسایت بود و گفته اند که انت جزالت تعسف لنت و انت سلاست
 ضد معنی است
 آنرا که الفاظ او
 بکار گرفت
 رکاکت سهل ممتنع شعری باشد که آسان نیاید
 نژاد معنی آنرا
 گویند و آنرا
 اما مثل آن سوار توان گفت که تازی امیر ابو فراس و محکم
 که نسبت دارد
 متناسب گویند و الیز جنس نسیا بود و هر پارسی فرخی را و منیر لفظ فرخی این
 این کتاب
 تمام کردم همیشه روزگار را در اسلام فرخ و میوه
 همانند
 و لرزانی و مصائب مجرور و مضایق و الحمد لله جمیع
 و الصلوة علی رسولہ محمد و عبده و حبیبنا الله و نعم المعین
 و قد وقع الفراغ من تحریر فی اوایل شهر ربیع الاول سنه اربع و ستین
 و کتابه کاتبه میرد محمد الخاوری

کتاب العرف و من تألیف الشیخ الارب
 تاج التیس علی بن صابر الترمذی رحمه الله

عنوان رساله عروض در دستنویس کتابخانه کوپریلی
 اما < علی بن صابر ترمذی > همان کسی است که در دستنویس

کتابخانه احمد ثالث (توپقاپوسرای) به صورت <علي الصابر^{۱۰۴} ابن اسمعیل الترمذي> معرفی شده، جز آن که لقب او در این نسخه <شمس‌الدین> و در دستنوشته کوپرلی <تاج‌الدین> آمده است. عنوان <الشیخ> در هر دو نسخه یاد شده، برای <علي بن صابر> یا <علي الصابر...> مذکور است.

عروض منظوم از کیست؟

چنانچه در سطور پیشین خواندید، این رساله به رشیدالدین وطواط، ادیب صابر ترمذي و پسر او تاج‌الدین علي نسبت داده شده است. اما ناظم واقعي آن کیست؟

در منابع شرح حال ادیب صابر، هیچ اشاره‌ای نشده بر این که او در عروض، رساله‌ای نوشته و یا سروده بوده است. از دانشوران پیشین، تا آنجا که این ناچیز می‌داند، تنها نوقارزی بیهقی، از تصنیف ادیب صابر در عروض یاد و از آن در رساله عروضی خود استفاده کرده است^{۱۰۵}. در دیباچه‌های ساختگی و برافزوده برخی از دستنویسهای عروض منظوم نیز، آن را ساخته و پرداخته ادیب صابر دانسته‌اند^{۱۰۶}.

در تراجم احوال رشیدالدین وطواط – پارسی و تازی – نیز رساله‌ای از وی در عروض در فهرست آثار او نشرده و نام نبرده‌اند و تنها در دیباچه‌های ساختگی برخی از دستنوشته‌های همان عروض منظوم، نظم آن را به او نسبت داده‌اند^{۱۰۷} و بتدریج به نام او شهرت یافته^{۱۰۸} و چاپ شده است. البته بایسته ذکر است که در مجموعه شماره ۴۹۰ کتابخانه ملی ملک (برگ ۱۶۱) مختصری است در اوزان دوبیتی از انشای رشیدالدین وطواط، و باید با دلایل وافی، صحت انتساب آن به او روشن شود.

۱۰۴. اضافه بنوّت است.

۱۰۵. ر.ک: سطور پیشین.

۱۰۶. ر.ک: سطور پیشین.

۱۰۷. ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۳، ص ۲۱۶۷. فهرستواره دستنوشته‌های ایران، ج ۲، ص ۸۳، ج ۷، ص ۴۹۷.

۱۰۸. دیوان رشیدالدین وطواط، ص ۲۹ (مقدمه نفیسی)، نامه‌های رشیدالدین وطواط، صص ۶۷-۶۹.

من انشاء الامام الاجل رشيدالدين وطواط – &

مجلس رفيع – ادام الله رفعته – اشارت فرموده بود و درخواست از من ابیات اوزان دوبیتی و کمیت عدد آن و شرح علتها که در اوزان رباعي افتد، بر مقتضي اشارت نبشته آمد و فرستاده شد. والله الموفق.

اوزان دو بيتي، شش طبقه است:

طبقه اولي: خاصیت این طبقه، آن است که رکن اول در چهار وزن <مفعول> آمده و رکن دوم <مفاعله>.

۱. مفعول مفاعله مفاعله مفاعله مفعول

۲. مفعول مفاعله مفاعله مفاعله مفعول

۳. مفعول مفاعله مفاعله مفاعله مفعول

۴. مفعول مفاعله مفاعله مفاعله مفعول

طبقه ثانيه: خاصیت این طبقه، آن است که رکن اول در چهار وزن <مفعولن> آمده است و رکن دوم <فاعله>.

۵. مفعولن فاعله مفاعله مفاعله مفعول

۶. مفعولن فاعله مفاعله مفاعله مفعول

۷. مفعولن فاعله مفاعله مفاعله مفعول

۸. مفعولن فاعله مفاعله مفاعله مفعول

طبقه ثالثه: خاصیت این طبقه، این است که رکن اول او در چهار وزن <مفعول> آمده است و رکن دوم <مفاعله>.

۹. مفعول مفاعله مفاعله مفاعله مفعول

۱۰. مفعول مفاعله مفاعله مفاعله مفعول

۱۱. مفعول مفاعله مفاعله مفاعله مفعول

۱۲. مفعول مفاعله مفاعله مفاعله مفعول

طبقه رابعه: خاصیت این طبقه، آن است که رکن اول او در چهار وزن <مفعول> آمده است و رکن دوم <فاعله>.

۱۳. مفعول فاعله مفاعله مفاعله مفعول

۱۴. مفعول فاعله مفاعله مفاعله مفعول

۱۵. مفعول فاعله مفاعله مفاعله مفعول

۱۶. مفعول فاعله مفاعله مفاعله مفعول

طبقه خامسه: خاصیت این طبقه، آن است که رکن اول او در چهار

وزن <مفعولن> آمده است و رکن دوم <مفعول>.

۱۷. مفعولن مفعول مفاعیل فعول

۱۸. مفعولن مفعول مفاعیل فعل

۱۹. مفعولن مفعول مفاعیل فاع

۲۰. مفعولن مفعول مفاعیل فع

طبقه **سادسه**: خاصیت این طبقه، آن است که در رکن اول او در

چهار وزن <مفعولن> آمده است و رکن دوم هم <مفعولن>.

۲۱. مفعولن مفعولن مفعول فعول

۲۲. مفعولن مفعولن مفعول فعل

۲۳. مفعولن مفعولن مفعول فاع

۲۴. مفعولن مفعولن مفعول فع

این است بیست و چهار وزن دو بیتی که در شش طبقه آورده شد. ظاهراً کهن‌ترین دستنویس شناخته شده *عروض منظوم* همان نسخه محفوظ در کتابخانه کوپریلی است که در سال ۱۹۶۲ ق توسط شمس بخاری کتابت شده و تألیف و تنظیم آن به <الشیخ الادیب تاج الدین علی بن صابر الترمذی> نسبت داده شده است. در این نسخه، از دیباچه ساخته و برافزوده دیگران، نشانی نیست و با مبحث <بحر طویل> آغاز شده است. به اعتبار همین نسخه، می‌توان *عروض منظوم* را از آن تاج‌الدین علی بن صابر ترمذی، و انتساب آن را به رشیدالدین وطواط و ادیب صابر، منتفی دانست. چون *عروض منظوم* دیباچه نداشته و ناظم آن - تاج‌الدین علی - نیز مشهور نبوده، بنابراین در گذر روزگاران، تألیف آن به پدرش ادیب صابر که - مشهور بوده - نسبت داده شده^{۱۵۹}، و برخی نیز از آن رشیدالدین وطواط پنداشته‌اند.

علاوه بر دستنویس کتابخانه کوپریلی، در نسخه کتابخانه توپقاپوسرای (از مجموعه احمد ثالث) نیز <علی صابر ابن اسمعیل الترمذی> ناظم رساله دانسته شده است^{۱۶۰} و این نیز می‌تواند دلیلی دیگر بر تألیف *عروض منظوم* به قلم او باشد.

چنانکه ذکر کردیم، نجاتی نیشابوری نیز *عروض منظوم* را از

۱۵۹. شاید نام پدر و پسر را خلط کرده‌اند و پسر را پدر وانموده‌اند.

۱۶۰. ر.ک: سطور پیشین.

ترمذی دانسته و بدان استناد کرده است، اما معلوم نکرده ترمذی پسر یا پدر؟ به هر حال، اشاره او نیز انتساب رساله به وطواط را منتفی می‌نماید.

درباره علی بن صابر ترمذی

از این فرزند ادیب صابر ترمذی، اطلاع نداریم و ادیب صابر نیز در سروده‌های خود به وجود او اشاره نکرده است. تنها آگاهی ما از او قصیده‌ای است که تقی‌الدین کاشی از او نقل کرده، و نامه‌ای که رشیدالدین وطواط به ادیب صابر نوشته و خبر داده است که وقتی خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱ق) به خطه آمویه رسید، بزرگزاده، نجیب‌الافاضل، وحیدالزمان، علی، به خدمت خوارزمشاه شتافت و دو قصیده غزّاء، یکی سروده پدر، و دیگری سروده خود، بر او عرضه کرد و صله یافت:

... در این وقت کی ریات منصور خداوند، ملک معظم، خوارزمشاه عالم عادل مؤید مظفر منصور،... به خطه آمویه رسید، بزرگزاده، نجیب‌الافاضل، وحیدالزمان، علی - آدم الله عزّه - به خدمت بارگاه میمون... شتافت و سعادت تقبیل انامل مبارک دریافت و دو قصیده غزّاء، لابل دو خریدة عذراء، یکی از عرایس خاطر پدر و یکی از نفائس نوادر پسر عرضه کرد، و مجلس مبارک خداوندی... آن هر دو قصیده را به سمع رضا استماع فرمود، و حاضران در استعادت و استحسان مبالغت نمودند... و پادشاه اسلام، صله‌ای هنی و جایزه‌ای سنی، بر سنت قدیم و عادت کریم فرمود^{۱۶۱}...

از آثار و اشعار علی بن صابر، جز این عروض منظوم، قصیده واری نیز تقی‌الدین کاشی، ثبت و نقل کرده است:

در عهد خزان، برگ	صد رنگ چو بازارگه
رزان از مدد او	رنگرزانند
برخیز و به باغ آی و	از تا ختن باد
نظر کن که درختان	خزانی به چه
	سانند

۱۶۱. نامه‌های رشیدالدین وطواط، ص ۵۸.

بر سيب، نقطه‌هاي سیه
 بين که سياهيش
 در عين زمستان، ز
 هوا لشکر صنعش
 در فصل بهار از
 گرمش صحن چمنها
 در وقت تموز از
 نفس باد سمومش
 مخدوم جهان، آن که دل
 و همت و دستش
 جود و کرم او ست که
 ارباب طمع را
 چون من به گه نظم
 دلاویز، کسی نیست
 زان جمع نیم من که
 به نزدیک بزرگان
 در صنعت شعر ار سخنی
 پُرسی از ایشان
 ناخوانده نرفتم به
 در هیچ کسی من
 صد گنج به يك رنج
 نیرزد به بر من
 آسوده به تشریف تو
 گشتند جهانی
 باشند ترا دولت و
 اقبال مساعد

گویی ز دل لاله
 همی وام ستانند
 بر مشک زمین، خرده
 کافور چکانند
 پُر اطللس رومی و
 دبیقی و کتانند
 بستان به یکی بیشه
 آتشزده مانند
 مر خلق جهان را فلك
 و اختر و کانند
 با خواسته از دُل
 طمع باز رهانند
 خواهند که باشند
 ولیکن نتوانند
 در بندش رابی و
 دو سه لقمه نانند
 چون مردم مصروع،
 سراسیمه بمانند
 تا چون کس مقلوب
 از انجام برانند
 طبع و دل من بسته
 این بار گرانند
 تشریف من این بس که
 مرا از تو بخوانند
 تا هر چه تو خواهی،
 به مرادت برسانند^{۱۶۲}

از عناوین و القابی که تاج‌الدین علی بدانها خوانده شده:
 نجیب الافاضل، وحید الزمان، الشیخ الادیب، دانسته می‌شود که
 او در روزگار خود به زیور دانش و فضیلت آراسته و در میان
 افاضل، مشهور و مقبول بوده است.

دستنویسهای مورد استفاده:

۱. دستنویس کتابخانه کوپریلی، شماره ۱۶۳۱۳۹۲/۳ (برگ ۲۰۰ - ۲۰۴): این نسخه در ضمن مجموعه ای است که به خط نسخ محمد بن احمد بن عبدالعزیز السید شمس البخاری در سال ۶۹۲ق کتابت شده است. مجموعه، در بردارنده سه اثر است:

— معیار النظر في علوم الاشعار (برگ ۱ - ۱۱۴): تألیف عبدالوهاب بن ابراهیم بن عبدالوهاب زنجانی (درگذشته ۶۵۵ق). شمس بخاری، در منتصف ربیع الآخر ۶۹۲ق در محروسة <سرای> از تحریر این اثر، فراغت یافته است.^{۱۶۴}

— حدائق السحر في دقائق الشعر (برگ ۱۴۵ - ۲۰۰): تألیف رشیدالدین وطواط. شمس بخاری در اوآخر شهر ربیع الآخر همان سال ۶۹۲ق، تحریر این اثر را به انجام رسانیده است: و قد وقع الفراغ من تحريره في اوآخر شهر ربیع الآخر سنة اثنین و تسعین و ستمائة کاتبه سید شمس البخاری^{۱۶۵}.

— کتاب العروض من تألیف الشيخ الاديب، تاج الدين علي بن صابر الترمذي — & (برگ ۲۰۰ - ۲۰۴). این رساله رقم تحریر ندارد، اما به همان خط شمس بخاری است و یقیناً در همان سال ۶۹۲ق کتابت شده.

در پایان کتاب العروض علی بن صابر، سروده هایی از اوحدالدین کرمانی (۵۶۱ - ۶۳۵ق) درج شده است:

لاوحدالدین الکرمانی — &

— مادام که عصمت	گـر جمله جهان دیو
تو دارد پاسم	بُود، نَهْراسم
تو خواه مرا بخوان	من آن تُوم، بجز تو
و خواهی می‌ران	کس نَشْناسم

۱۶۳. فهرس مخطوطات مکتبه کوپریلی، ج ۲، صص ۱۰۸-۱۰۹.

۱۶۴. همان، ص ۱۰۸.

۱۶۵. مجموعه شماره ۱۳۹۲ کتابخانه کوپریلی، برگ ۲۰۰.

با دشمن و با دوست	— در عشق تو ترک
هویدا گفتیم	دل شیدا گفتیم
<یا لیکنی مت	آن روز که گشتیم
قبل هذا ^{۱۶۶} > گفتیم	جدا از رُخ تو
گفتیم	
کارت شب و روز با	— خواهی که ترا
خدا می‌باید	از تو خدا برباید
وان را که خدا بست،	کان در که خدا گشود،
کسش نگشاید	کی بندد کس؟
نام حرفی که به نوک	— نیست در دیده من
قلمت گشت سیاه	خوبتر از روز سپید
دارم از بهر شرف، خطّ	عرض من بنده چنان است
شریف تو نگاه	که تا آخر عمر
من ندارم چو تو مخدوم	— ورچه در خدمت تو
به عالم دگری	بنده چو من بسیارند
کین مال پدر خرج توان	— میراث پدر خواهی،
کرد به ده روز	علم و ادب آموز
درد و غم بی	— جاننا! دل بی
شم — — — ار دارم بی	ق — — — ار دارم بی
تو	تو
من خود به جهان چه	— هر گه گویی چه
کار دارم بی تو	کار داری با من

۲. مختصری در علم عروض^{۱۶۷}: رساله‌ای است کوتاه که محمد بن یوسف بن محمد بن یوسف ابی‌عقیل نوقارزی بیهقی^{۱۶۸}، متخلص به وحیدی (ادیب، دانشور و کاتب سده ۸ق) در سال ۷۳۵ق^{۱۶۹} به جهت مبتدیان جمع کرده و در آن از تصانیف ادیب صابر، رشیدالدین

۱۶۶. مریم / ۲۳.

۱۶۷. این رساله، توسط نگارنده تصحیح شده و انشاءالله در اوراق عقیق منتشر خواهد شد.

۱۶۸. مختصری در علم عروض، ص ۷۲.

۱۶۹. همان، ص ۹۵.

آغاز رساله مختصري در علم عروض

منقول مناعیل فاعلان ^۱ ای خدمت تو دولت محمد ^ص
 نوعی دیگر هم از قریب آخرب از گفته سلطان سناری حکم
 کامل اوحد الدین انوری قدس الله روحه در عرض خود آورده است
 با مردم ناساز دارد طبع ^۲ بجاره شود مورد جاره ساز
 منقول مناعیل فاعلان منقول مناعیل فاعلان
 نوعی دیگر هم در عرض آورده است از قریب آخرب بویژه مثال
 گو آصف جم گو بیابین ^۳ برخت سلیمان راستین ^۴
 پیشتر آنست که میان این نوع و آنکه بون مقدم است فنی نیست
 بل که مورد یکی است بنا بران اصل که دو حرف ساکن در آخر کلام
 در توان این طایفه قایم مقام یک حرفست ^۵ در سخن حکم کامل
 اوحد الدین انوری طایب ثراه جعل الجنة ثواه این مختصرا
 تمام کردم روز جمعه او اخر ماه مبارک شعبان سنه ۷۳۰
 والک در اجل تا خیری بعد دعوی فا کند در روزگار مساعدت نماید
 و توفیق دینی کردن در خاطر هیت که در فن عروض طولی ترتیب داده
 شود مثل بر ^۶ و نوع ^۷ عدنی و یادی و بر علم قایمه و قواین

و السلام علی من اتبع الهدی و فرغ و بر بنس برین فن در روز ^۸
 ویرا که برین قسم است و در آن ^۹ و او در ^{۱۰}

پایان رساله مختصری در علم عروض
 در پایان، سپاسگزار از دانشور گرامی، جناب آقای دکتر نجدت
 طوسون (استاد دانشگاه مرمره - استانبول) که تصویر دستنویس
 کتابخانه کوپریلی را برای ناچیز ارسال فرمودند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 جبر طویل
 جبر طویل مدبری شعره تریازی بر بنساز بودا رکابو طبعش
 منقول مناعیل فاعیل ^{۱۱} جو عیش ^{۱۲} خوش طبعی جو عری ^{۱۳} برم
 جبر مدید

آغاز رساله عروض، دستنویس کتابخانه کوپریلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب العروض من تألیف الشيخ الاديب تاج الدين علي بن صابر
الترمدي - &

بحر طويل

به بحر طويل آمد بسی شعر در تازی^{۱۷۳}

بدین سان بُود اركان چو تقطیعش آغازی

فعولن مفاعیلن فعول مفاعیلن

چو عیشی به خوشطبعی، چو عمری به دمسازی^{۱۷۴}

بحر مدید

از مدیدش وزن ^{۱۷۵}	گاه جُستن چُن
خوش بازیابی	سوی او شتابی ^{۱۷۶}
فَاعَلَاتِن	از خطا چون بگذری
فَاعَلَاتِن	بر صوابی ^{۱۷۷}
فَاعَلَاتِن	

بحر بسیط

بحر بسیط شنو گر	تقطیع او به صفت ^{۱۷۸}
عاشق سخنی	الْأَچْنِینِ نَکْنِی
مستفعلن فعلن ^{۱۷۹}	خرشید یا قمری،
مستفعلن فعلن ^{۱۸۰}	نسرین یا سمنی ^{۱۸۱}

۱۷۳. م - : شعرها تازی.

۱۷۴. م : زهی دولتت را با فلک دام دمسازی.

۱۷۵. م : گاه دعوی چون بر او شتابی.

۱۷۶. م : گر چنین دانی، همی بر صوابی.

۱۷۷. م : سخن.

۱۷۸. م : سخن.

۱۷۹. م : فاعلن.

۱۸۰. م : فاعلن.

۱۸۱. م : ای زلف دلبر من! پُربند و پر شکنی. [این مصرع از امیرمعزی است:

دیوان امیر معزی، ص ۷۲۸].

بحر وافر

ز وافر اگر همی سزد که ز خامه دُر
 طلبی نشانی سخن فشانی^{۱۸۲}
 مفعلاعلتن بزگر جهان [و]
 مفعلاعلتن نادره زمانی^{۱۸۳}
 فعولن

بحر کامل

چو فتد به کاملت از همه رکن او ز عروض ما
 قضا طَرَف سخن^{۱۸۴} بجز این مکن^{۱۸۵}
 متفاعلن بشود ز دولت
 متفاعلن تازه چهره تو کهن^{۱۸۶}
 متفاعلن

بحر هزج

هزج را گر تمام ارکان بخواهی در سخن یکسر^{۱۸۷}

بگیر این نظم^{۱۸۸} را یاد و بکن این قطعه^{۱۸۹} را از بر

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

زهی با طَره مشکین، زهی با غَره انور^{۱۹۰}

-
۱۸۲. م: سزد که همیشه دُر ز سخن چکانی.
 ۱۸۳. م: بزگر زمین و نادره زمانی.
 ۱۸۴. م: چو به بحر کاملت اوفتد طرف سخن.
 ۱۸۵. م: همه وزن او به گه عروض چنین بکن.
 ۱۸۶. م: مشواد دولت تازه، چهره تو کهن.
 ۱۸۷. م: از او مگذر.
 ۱۸۸. م: قطعه.
 ۱۸۹. م: وزن.
 ۱۹۰. م: زهی با فرّ یزدانی، زهی فرزند پیغمبر.

بحر مكفوف

چو مكفوف ز ارکان بـدین طـرز بُود
 هزج^{۱۹۱} گشت دل افروز شـعر^{۱۹۲} که گفتیم
 بیاموز
 مـفـاعـیل مـفـاعـیل خوشـت باد همه عمر،
 مـفـاعـیل مـفـاعـیل بهت^{۱۹۳} باد همه روز

هزج مسدّس

چو از بحر هزج، مسـدّس کن از این
 خـزّم کنی^{۱۹۴} دل ارکان به حاصل^{۱۹۵}
 مـفـاعـیلن چنـین تقـطیع
 مـفـاعـیلن کردش مرد عاقل
 فعولن

هزج اُخرب

وزن هزج اُخرب، هر چند بخوانیش،
 وزنیست میسر بُود خوشتر و بهتر
 مـفـعـول مـفـاعـیل ای رایـت اقبـال ز
 مـفـاعـیل فعولن رای تو مظـر

اُخرب المسدّس

در بحر هزج مساز اُخرب شمر و مسدّش
 تأخیر گیر^{۱۹۶}
 مـفـعـول مـفـاعـیل ای پـاک دل
 مـفـاعـیل خجسته تدبیر

الرباعیات کُلّها علی وزن هزج

-
۱۹۱. م: چو مكفوف شود رکن هزج.
 ۱۹۲. م: بیت.
 ۱۹۳. م: خوشت.
 ۱۹۴. م: شود.
 ۱۹۵. شود آسایش جانها به حاصل.
 ۱۹۶. م: حالی ز شمار آخربش گیر.

در بحر هزج، زحاف	وین بحر ^{۱۹۸} همه
بسیار آید ^{۱۹۷}	ترانه را کار
	آید ^{۱۹۹}
مفعول مفاعیلن	اقبال غلام و
مفاعیلن فع ^{۲۰۰}	دولتت یار آید ^{۲۰۱}

بحر رمل

خوشر است از بحرها	بیش باشد طبعها را
بحر رمل در اتفاق	سوی نظمش اشتیاق
فاعلاتن فاعلاتن	ای به تو آراسته صدر
فاعلاتن فاعلاتن ^{۲۰۲}	خراسان و عراق

مخبونه

رمل مخبون را هست	چون بپرسم ز تو ^{۲۰۳} ،
لطافت به کمال	تقطیع چنین کن همه
	حال ^{۲۰۴}
فاعلاتن ^{۲۰۵} فاعلاتن	ای مبارک نفس خوشسخن
فاعلاتن فاعلاتن ^{۲۰۶}	خوبخصال ^{۲۰۷}

بحر رجز

۱۹۷. م: بود.
۸. م: وزن.
۹. م: بود.

۲۰۰. م: مفعول مفاعیلن مفاعیل فعل.
۲۰۱. م: درتقطعیش همه بیدار بود.
۲۰۲. م: فاعلان.
۲۰۳. م: بپرسندت.
۲۰۴. م: سال.
۲۰۵. م: فاعلان.
۲۰۶. م: فاعلان.
۲۰۷. م: ای مبارکقدم خوشسخن نیکوفال.

بحر رجز را گر تمام ارکان بخواهی در سخن
 بی‌هیچ شکل تقطیع او چُن پُرسمت زین گونه کن
 مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
 هر روز بختت نو شود از گردش چرخ کهن

مخبونه

طریق خَبَن در رجز	عروض او چنین بُود
بُود روا	به نزد ما
مفاعِلن مفاعِلن	همیشه باد در
مفاعِلن	جهان ترا بقا

مطویه

از رجز مطوي اگر	وزن خوشش برشمر ار
باخبري	باهنري
مفتعلن مفتعلن	نيك بدانى چو
مفتعلن	نكو درنگري

مخبونه المطوي

بحر خوش است خَبَن	بلعـجبست وزن
طي	وي
مفـتعلن	روي تو به ز ملك
مفاعِلن	ري

خيز بيار آنچ هي^{۲۰۸}

بحر خفيف

خوشـترين^{۲۰۹} وزن او اصل

۲۰۸. این دو بحر اخیر در مختصری در علم عروض، دستنویس ایاصوفیا و نسخه‌های چاپی عروض منظوم نیست.

۲۰۹. م: خوشتر است از.

بحرهاست بحر خفیف مثنوي لطیف
 فاعلاتن کُلُّ شَیْءٍ مِنْ
 مفاعِلن الظَّرِيفِ ظَرِيف
 فعلات^{۲۱۰}

بحر مضارع

ز بحر مضارع است سخن به^{۲۱۱} تقطیع رُکنه‌اش
 را همه جمال بُود جمله زین مثال
 مفاعیل فاعلات زهی آسمان به قدر،
 مفاعیل فاعلات^{۲۱۲} زهی مشتري به فال

نوعُ مِنْهُ

نوعي است از مضارع، تقطیع او چو کردی،
 با رُکنه‌های اُخرب گردد سخن مهذب
 مفعول فاعلاتن ای دلبر^{۲۱۳} سمن بر،
 مفعول فاعلاتن وای گل رخ^{۲۱۴} شکر لب

اُخربه

چون پُرسم از مضارع تقطیع او چنین کن در
 اُخرب ز تو نشان حال و در زمان
 مفعول فاعلات ای تـ سیره را جمال
 مفاعیل فاعلات تو خُرشید آسمان

بحر مجتث

به بحر مجتث از آن کزو سخن همه^{۲۱۵}
 طبعها شتاب کنند لؤلؤ خوشاب کنند

۲۱۰. م : فعلان .

۲۱۱. م : که .

۲۱۲. م : فاعلان .

۲۱۳. م : مه رخ .

۲۱۴. م : دلبر .

۲۱۵. م : سخن را چو .

مفاعـلن فعـلاتن چـنـن کـنـنـد چـو تـقـطـیـع
مفاعـلن فعـلات او صواب کـنـنـد

بحر مقتضب

بحر خوب مقتضب است، وزن نیک بوالعجب است

فاعلات مفتعلن از بحور منتخب است

بحر سریع

بحر سریع است خوش جمله ارکانش
[و] دلگشای بُود^{۲۱۶} جانفزای
مفتعلن هرچه بخواهی
مفتعلن بدهادت خدای
فاعلات^{۲۱۷}

بحر منسرح

منسرح از بحرهایست، خوشتر و بهتر به نام

وزن خوشش در عروض، راحت و خوشی به کام^{۲۱۸}

مفتعلن فاعلات^{۲۱۹} مفتعلن فاعلات^{۲۲۰}

ای رخ خوب ترا خسرو و انجم غلام^{۲۲۱}

المرفل

منسرح است ای پسر! رکن مرفل درو شدست
چو نیک بدانی نهانی

۲۱۶. م: همه.

۲۱۷. م: فاعلان.

۲۱۸. م: راحت ذوق است و کام.

۲۱۹. م: فاعلان.

۲۲۰. م: فاعلان.

۲۲۱. م: مطرب! پرده بساز، ساقی! پیش آرجام.

مفتعلن فاعلات نيك بدانى اگر
مفتعلن فـع به ذوق بخوانى^{۲۲۲}

بحر قریب

قریب^{۲۲۳} است زهی بدان نیک و بکن
بحر بی نظیر نقش برضمیر
مفاعیل مفاعیل درین بحر^{۲۲۵}، تو
فاعلات^{۲۲۴} این شعر یاد گیر

بحر اُخرَب

خواهی که بدانى تا شاه^{۲۲۶} سخن را
قریب اُخرَب شوی مقرب
مفعول مفاعیل ای خدمت تو دولت
فاعلاتن مجرب

المتقارب

چو اندر مقارب بدین گونه تقطیعش
کنی تا فزون آید برون
فعولن فعولن زهی دولتت را
فعولن فعول بقا رهنمون

بحر مُحَدَّث

نظم را بعد از زین سپس یاد کن^{۲۲۷}
این بحر محدث بحر محدث چنین
گزین

۲۲۲. م: گردد معلوم چون به ذوق بخوانی.
۲۲۳. م: غربت.
۲۲۴. م: فاعلان.
۲۲۵. م: وزن.
۲۲۶. م: اصل.
۲۲۷. م: یاد کن بعد از این.

فاعِلن فاعِلن آمِد این قِطعِها^{۲۲۸}
 فاعِلن فاعِلن از در آفرین

افزوده های دستنویسها:

چنانچه نوشتیم، عروض منظوم تاج‌الدین علی صابر درگذر روزگاران، در دست تصرف افتاده و برخی از مصراعها و ابیات را دگرگون نموده‌اند و نمونه و نمودار این دگرگونیها در پاورقیها مشخص شده است. اما بعضی از دستنویسها مطالب افزونتر نیز دارند:

... و مثال مزاحفی که آن را رمل مسدس مخبون مقصور خوانند، هم ادیب صابر گوید:

چو ز شش رکن رَمَل	هست تقطیعش از
یافت نظام	ین گونه تمام
فَعَلاتِن	به سحرگاه شو
فَعَلاتِن	از مه به جام
فَعَلان	

(مختصری در علم عروض، ص ۸۷)

نیز: رساله‌ای در باب اوزان شعر عربی و فارسی، ص ۵، >یک رساله در عروض<، یادگار، سال اول، شماره ۱۰، خرداد ۱۳۲۴، ص ۶۹.

درین حجر تو اینست عیاد کید

حجر اخیس

فواهی که بدانی قریب افرت تا شاه سحر را شوی مقرب
مفعول منها عیاد فاعلات له خدمت تو دولت خرد

لمتقارب

بوا در مقارن که تا فزون هم برین گونه تقطیعش آید
نقول نغول نغول نغول نه زهی دولت را بقان چون

حجر محمدش

نظم رابع درین حجر محمدش کنین

نیز سببش یل کن حجر محمدش حسین

فَاعِلٌ فَاعِلٌ فَاعِلٌ فَاعِلٌ

آمد این قطع طعمها لزم آفرین

لمتقارب

منابع

- خلاصة الاشعار: تقي الدين كاشاني، دستنويس شماره ٦٨٤ كتابخانه خدابخش (پنتا - هند).
- ديوان اديب صابر ترمذي، به كوشش احمد عبدالله، تهران، الهدي، ١٣٨٠.
- ديوان امير معزّي، تصحيح عباس اقبال آشتياني، تهران، چاپ دوم، ساطير، ١٣٨٩.
- ديوان رشيدالدين وطواط: تصحيح سعيد نفيسي، تهران، كتابخانه باراني، ١٣٣٩.
- رساله اي در باب اوزان شعر عربي و فارسي: شايد از اديب صابر ترمذي، تصحيح مجتبي مینوي، ضمیمه مجله دانشكده ادبيات دانشگاه تهران، شماره ٣، سال نهم.
- فهرست مخطوطات مكتبة كوپريلي: الدكتور رمضان ششن، جواد ايزكي و جميل آقپكار، تقديم الدكتور اكملالدين احسان اوغلي، استانبول، ١٤٠٦ هـ . ١٩٨٤ م.
- الكافية في العروض و الصنعة و القافية: نجاتي نيشابوري، دستنويس شماره ٣١٣ (ففسه صدر) كتابخانه مدرسه سپهسالار.
- مقالات عارف: دكتور عارف نوشاهي، تهران، بنياد موقوفات دكتور محمود افشار، ج ١، ١٣٨١.
- نامه هاي رشيدالدين وطواط: به كوشش قاسم تويسركاني، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ١٣٨٣.
- نسخه هاي خطي، (نشریه كتابخانه مركزي دانشگاه تهران): زيرنظر محمّدتقي دانش‌پژوه و ايرج افشار، تهران، دانشگاه تهران، دفتر ٥، ١٣٤٦.

نسخه های عکسی کتابخانه حضرت آیتالله العظمی مرعشی نجفی &

ابوالفضل حافظیان

مقدمه

گنجینه کتب عکسی کتابخانه بزرگ آیتالله العظمی مرعشی نجفی & یکی از گنجینه های مهم و با ارزش این کتابخانه به شمار می رود. این بخش در برگیرنده عکس هایی از نسخه های خطی مهم است که اصل دستنویس آن ها در کتابخانه ها و مراکز علمی خارج از کشور و یا در دست اشخاص نگه داری می شود. تعدادی از این تصاویر نیز از نسخه های خطی موجود در کتابخانه های عمومی داخل کشور تهیه شده است.

تاکنون پنج جلد از فهرست نسخه های عکسی کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی & به چاپ رسیده که در آن نسخه های شماره ۱ تا ۲۰۰۰ به تفصیل معرفی شده است.

اینک معرفی نسخه های شماره ۲۰۰۱ به بعد تقدیم می شود.

بسم

(آیات الأحكام – عربي) (٢٠٠١) **زبدة البيان في براهين أحكام القرآن**

از: ملا احمد بن محمد، مقدّس اردبيلي (٩٩٣ق)

تفسير آيات الأحكام از قرآن كريم است به ترتيب كتب فقهي از طهارت تا ديات.

منابع: التراث العربي ١٦٢/٣.

آغاز: بسمله. اعلم انّ هنا فائدة لابّد قبل الشروع في المقصود من الاشارة اليها و هي انّ المشهور.

انجام: لا يبعد التعميم لفهم العلة فيستخرج الباقي فتأمل...

نسخ، بدون نام كاتب و بي تاريخ، صفحات اول و آخر نسخه نونويس است و تاريخ ١٢ جمادي الثاني ١٢٤٠ را دارد، نشانيها شنگرف، در حاشيه تصحيح شده و علامت بلاغ دارد و با حواشي به نشاني <فيض ره> و <ن> و <س> و <م ح ره>، نام كتاب و مؤلف در صفحه عنوان به خط يوسف نجفي جيلاني درج شده و ركابه نويسي دارد.

٤١٧ صفحه، ٢٤ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه آيتالله العظمي گلپايگاني، قم، شماره ١١/٢٩.

فهرست كتابخانه آيتالله العظمي گلپايگاني، عربزاده ٣٩٢.

بصحة

(آيات الاحكام – عربي) (٢٠٠٢) **زبدة البيان في براهين أحكام القرآن**

از: ملا احمد بن محمد، مقدّس اردبيلي (٩٩٣ق)

نسخه كامل است.

نستعليق، نعمتالله بن عنایت فراهاني، شب شنبه سلخ شعبان ١٠٧٩، در مدرسه محرميه اصفهان، مقابله و تصحيح شده و بلاغ مقابله دارد، با حواشي <منه>، ركابه نويسي شده، در اول نسخه مهر كروي به سجع <يعقوب بن سعيد الموسوي> كه

قیمت نسخه را یک تومان و دو هزار دینار تبریزی نوشته است و تملکي در ماه رمضان ۱۳۵۸ با مهر بیدضوي به سجع <الراجي احمد بن محمدرضا الحسيني>.

۳۷۴ صفحه، ۲۲ سطري.

نسخه اصل: کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی، شماره ۳۰/۶۱.

فهرست نسخه‌های خطي کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی، عربزاده ۳۹۲.

بصحة

(آیات الاحکام - عربي) (۲۰۰۳) زبدة البيان في براهين أحكام القرآن

از: ملا احمد بن محمد، مقدس اردبيلي (۹۹۳ق)

نسخه کامل است.

نسخ، شيخ حسين بن بخش الكتاب جيلاني، دو شنبه ۶ ربيع الاول ۱۰۸۴، عناوين و نشانيها شنگرف، در حاشيه تصحيح شده و حواشي با نشاني <منه> و <فيض> دارد، در اول نسخه مهر مستطيلي حاج سيد سعيد دیده مي‌شود.

۴۳۰ صفحه، ۲۱ سطري.

نسخه اصل: کتابخانه جامع گوهرشاد مشهد، شماره ۲۳۲.

فهرست نسخه‌های خطي کتابخانه جامع گوهرشاد ۲۰/۱.

بصحة

(آیات الأحکام - عربي) (۲۰۰۴) زبدة البيان في براهين أحكام القرآن

از: ملا احمد بن محمد، مقدس اردبيلي (۹۹۳ق)

نسخه کامل است.

نستعليق، آیات نسخ معرب، بدون نام کاتب، از سده ۱۱ق، مقابله و تصحيح شده و در آخر نسخه یادداشت مقابله با نسخه صحيح به وسيله مير محمدباقر بن محمدامين حسيني طالقاني در ۱۰۷۹ق. با حواشي <فيض>، فهرست مطالب کتاب در اول نسخه درج شده است، رکابه‌نويسي دارد، در اول

نسخه فایده‌ای به خط محمدقاسم بن محمدرضا در جمادی
الاولی ۱۱۱۷ که برای محمدهادی قهبایی نوشته است.

۴۷۲ صفحه، ۲۱ سطری.

نسخه اصل: کتابخانه مدرسه حجتیه، قم، شماره ۱۲۹.

فهرست کتابهای خطی کتابخانه مدرسه حجتیه ۶۰.

بسم

(۲۰۰۵) زبده البیان فی براهین أحكام القرآن (آیات الأحكام - عربی)

از: ملا احمد بن محمد، مقدس اردبیلی (۹۹۳ق)

نسخه کامل است.

نسخ، بدون نام کاتب، ۸ شعبان ۹۹۵، از روی نسخه اصل
مقابله و تصحیح شده است، آیات معرب، نشانیها شنگرف،
با حواشی <فیض>.

۴۶۲ صفحه، ۲۰ سطری.

نسخه اصل: کتابخانه آیتالله العظمی مرعشی نجفی، شماره ۸۹۰۶
(فهرست ۲۳/۸۸).

بسم

(۲۰۰۶) زبده البیان فی براهین أحكام القرآن (آیات الأحكام - عربی)

از: ملا احمد بن محمد، مقدس اردبیلی (۹۹۳ق)

نسخه کامل است.

نستعلیق، محمد بن محمود طبسی گیلکی، چهارشنبه ۲۲
رمضان ۱۰۳۸، عناوین و نشانیها شنگرف، مقابله و تصحیح
شده از روی نسخه امیر فیض‌الله حسینی و نسخه محمد بن
نعمه‌الله حسینی شولستانی (که با نسخه مؤلف تصحیح شده
بود)، در آخر نسخه گواهی قرائت کتاب و اجازه به کاتب
درج شده که اسم مجیز از بین رفته است، با حواشی به
امضای <فیض>، در اول نسخه تملک احمد بن محمد بن نجیب‌الله
بلادی بحرانی در ۲۵ رجب ۱۲۱۱ و تملک احمد بن زین‌الدین

احسايي در ۲۹ رجب ۱۲۱۱ با مهر بيدزوي به سجع >احمد بن زين الدين<، ركابه نويسي دارد.

۵۹۸ صفحه، ۲۵ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه آيتالله العظمي مرعشي نجفي &، شماره ۵۲۲۵ (فهرست ۲۴/۱۴)

بصحة

(۲۰۰۷) زبدة البيان في براهين أحكام القرآن (آيات الأحكام – عربي)

از: ملا احمد بن محمد، مقدس اردبيلي (۹۹۳ق)

اين نسخه از آغاز اندكي افتادگي دارد.

آغاز: و فروغ الأحكام و أما الذي لا يعلمه إلا الله عزوجل فهو ما يجري مجرى الغيوب.

نستعليق، محمدشريف طالقاني، جمعه ۱۹ رمضان ۹۹۳ در نجف اشرف، در حاشيه تصحيح شده و علامت بلاغ دارد، با حواشي به نشاني <ف>، ركابه نويسي شده است.

۶۴۰ صفحه، ۱۹ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه حضرت آيتالله العظمي مرعشي نجفي &، شماره ۳۱۴۵ (فهرست ۳۷۷/۸).

بصحة

(۲۰۰۸) حاشية زبدة البيان (آيات الأحكام – عربي)

از: ملا محمد بن عبدالفتاح سراب تنكابني (۱۱۲۴ق)

حاشية مختصري است با عناوين (قوله – قوله) بر >زبدة البيان في براهين أحكام القرآن< ملا احمد مقدس اردبيلي (۹۹۳ق) كه فرزند محشي ملا محمد صادق تنكابني از روي نسخه وي تدوين کرده

است. این حاشیه اخیراً در دفتر هشتم میراث حوزه اصفهان به چاپ رسیده است.

نسخه حاضر از انجام افتادگی دارد.

آغاز: بسمله. حمدله. و الصلوة و السلام علي سيد المرسلين و خاتم النبيين و اهل بيته... و بعد فهذه حواشي و تعليقات قد كتبها والدي العلامة... قوله بيانه انّ الشيخ أبا علي ره قال في أول تفسيره و التفسير معناه كشف المراد من اللفظ.

انجام نسخه: و شرطه القبول هو عدمه المتحقق في العادل و الواسطة و في مجهول الحال.

نسخ، بدون نام کاتب و بی‌تاریخ، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و رکابه‌نویسی دارد.

۲۰۴ صفحه، ۱۶ سطری.

نسخه اصل: کتابخانه وزیری یزد، شماره ۱۲۹۰.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزیری یزد ۳/۹۱۸.

بصری

(آیات الأحكام - عربي) (۲۰۰۹) حاشية زبدة البيان

از: ملا محمد بن عبدالفتاح سراب تنكابني (۱۱۲۴ق)

نسخه حاضر از آغاز یک صفحه افتادگی دارد.

آغاز نسخه: و دونتها لتكون محفوظة عن الذهاب و أنا أفقر الخلاق الي عفو ربه الخالق محمد المدعو بصادق.

انجام: لم يقبل خبر الفاسق بلا تثبت هذا آخر ما كتبه قدس سره بخطه الشريف علي حواشي كتابه.

نسخ، محمدباقر بن سلطان محمود، جمعه ۷ ربیع‌الثانی ۱۱۲۷ در کربلا، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و رکابه‌نویسی دارد.

۳۵۸ صفحه، ۱۴ سطری.

نسخه اصل: کتابخانه وزیري يزد، شماره ۲۷۳۰.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزیري يزد ۱۴۰۶/۴ (در فهرست بدرستی شناخته نشده است).



(آیات الأحكام - عربي) (۲۰۱۰) حاشیه زبده البيان

از: ملا محمد بن عبدالفتاح سراب تنكابني (۱۱۲۴ق)

انجام نسخه از کتاب مواريث افتادگي دارد.

انجام نسخه: بلفظ دال علي الشك بقوله كأنه و أمر بالتأمل قوله و فيه تأمل الخ.

نسخ، بدون نام کاتب و بی‌تاریخ، از عصر محشی، عناوین شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و متن خط خوردگی دارد، در اول نسخه تاریخ وفات سراب تنكابني در شب دو شنبه ۱۸ ذیحجه ۱۱۲۴ (در آستانه ۸۵ سالگی) ثبت شده است و تملک محمد قمي در ۱۳۰۸ق، اصل این نسخه اهدای مرتضی مدرس چهاردهی در ۱۴۰۷ق به کتابخانه است.

۲۵۶ صفحه، ۱۷ سطری.

نسخه اصل: کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی &، شماره ۴۹۳۲، (فهرست ۱۳/۱۲۷).



(فقه - فارسي) (۲۰۱۱) ارشاد = فقه شاهي = الزبده في الفقه

منسوب به: تاج‌الدین حسن بن غیاث‌الدین جرجانی (زنده در ۹۳۵ق) و دیگران

فقه فتوایی شیعی است مشتمل بر ۱۸ کتاب دارای ابواب از کتاب الصلاة تا کتاب الديات.

تحریرهای مختلفی از این کتاب سراغ داریم و در منابع و فهرس کتب خطی به نامهای مختلف خوانده شده همچون <ارشاد>، <فقه شاهي> و <فقه فارسي>، <الزبده في الفقه> و <جامع المسائل في فقه الامامية> و تألیف آن به افراد مختلف منسوب

شده از جمله: مقدّس اردبيلي، تاج الدين حسن ا سترآبادي، ملا محمّدتقي مجلسي، الهي اردبيلي، ملا محمّدباقر مجلسي و... .

نسخه هايي از اين كتاب در كتابخانه حضرت آيتالله العظمي مرعشي نجفي^{۲۲۹}، كتابخانه مركزي دانشگاه تهران^{۲۳۰}، كتابخانه مجلس و كتابخانه وزير يزد و كتابخانه هاي ديگر يافت مي شود.

منابع: فهرست دانشگاه تهران ۱۷۶۶/۵ و ۸۰/۱۶؛ فهرست مجلس ۲۴۶/۱۷؛ فهرستواره فقه هزار و چهارصد ساله اسلامي در زبان فارسي ۳۹-۴۰؛ مقدمه اي بر فقه شيعه ۳۸۰.

آغاز: بسم الله. الحمد لله العلي الذي اجتبي حبيبه المجتبي و اصطفي المصطفي.

انجام: و اگر قاتلان متعدّد باشند لازم گردد بر هر يك كفاره كامله.

نستعليق، بدون نام كاتب، ربيع الثاني ۱۰۷۰، صفحات
مجدول محرر، عناوين و نشانيها شنگرف، ركابه نويسي
دارد.

۷۰۲ صفحه، ۱۵ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه وزير يزد، شماره ۳۳.

فهرست نسخه هاي خطي كتابخانه وزير يزد ۱/۴۴.

بسم الله

(عقايد - فارسي) (۲۰۱۲) سراج اليقين

از: عبدالرحيم حزين شيرواني شيرازي (زنده در ۱۱۹۱ق)

۱. فهرست نسخه هاي خطي كتابخانه حضرت آيتالله العظمي مرعشي نجفي &
۱۷۴/۱۶.

۲. فهرست كتابخانه اهدايي سيد محمّد مشكوة به كتابخانه دانشگاه
تهران ۱۷۶۳/۵.

ترجمه <عقاید الاسلام> ترکی مذسوب به مقدس اردبیلی است در ۱
<مقدمه> و ۵ <مطلب> و ۱ <خاتمه>.

منابع: فهرستواره کتابهای فارسی ۳۴۳/۹؛ معجم التراث
الکلامی ۵۲۹/۳.

آغاز: بسمله. حمد بی‌نهایت و حد واجب الوجود یگانه را سزااست
که هیچ فردی از افراد مخلوقات کنه ذاتش را نشناخت.

انجام: که نفس ناطقه کسب کمال ازین بدن میکند و حشر میشود
و السلام علی من اتبع الهدی.

نستعلیق، بدون نام کاتب، ۳ رمضان ۱۱۹۵ در دارالعلم
شیراز، عناوین و نشانیها شنگرف، نیمی از صفحات نسخه
جدول دارد.

۱۸۸ صفحه، ۱۵ سطری.

نسخه اصل: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۶۲۷.

فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۲۶۳۱/۱۲.

بصحة

مجموعه (۲۰۱۳)

۱. **سراج الیقین (ص ۱-۱۷۵)** (عقاید _____)
(فارسی)

از: عبدالرحیم حزین شیروانی (زنده در ۱۱۹۱ق)

به شماره ۲۰۱۲ رجوع شود.

۲. **رسم خط (۱۷۶-۲۳۷)** (خوشنویسی _____)
(فارسی)

از: مجنون بن محمود رفیعی مشهدی (قرن ۱۰ق)

منظومه‌ای است در آداب خط.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۱۹۱۲/۳.

که از حرف کنش کونین **آغاز:** ثنای بیحد و عد ایزدی راست برپاست.

کند مجنون و **انجام:** بیامرز آنکه بی روی و ریایی کاتب را دعایی.

(خوشنویسی) ۳. **رسم الخط نستعلیق (۲۳۷-۲۴۹)**
- فارسی)

آغاز: قال امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی ابن ابیطالب علیه السلام اعلم ان حسن الخط فی تعلیم الاستاد و قوامه فی کثرة المشق.

انجام: اما حرف دال و ذال همین حال دارد دیگر بایشان متصل تواند شد.

نسخ و نستعلیق، محمد بن زین العابدین، رساله یکم ۲۳ ذیقعه ۱۲۲۶، رساله سوم: دوشنبه ۵ جمادی الثانی ۱۲۲۷، در دارالمرز چنارستان از توابع سربند. ۲۵۰ صفحه، ۱۲ سطری.

نسخه اصل: کتابخانه آستان قدس رضوی، مشهد شماره ۱۲۴۲۱.

بسم

(۲۰۱۴) **مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان** (فقه - عربی)

از: احمد بن محمد مقدس اردبیلی (۹۹۳ق)

حاشیه استدلالی مفصّلی است بر <ارشاد الأذهان> علامه حلی (۷۲۶ق).

منابع: التراث العربی ۴/۴۵۰.

نسخه حاضر جزء اول کتاب است و کتابهای طهارت و صلاة را در بر دارد.

آغاز: بسمله. الحمد لله خالق الهدایة و الارشاد و ممیز الانسان من بین المخلوقات بالكرامة و الوداد.

انجام نسخه: مع السفر بعد مضي وقت الاداء قبل محل الترخص فتذكر.

نسخ، بدون نام كاتب و بي‌تاريخ، عناوين و نشانيها شنگرف، در حاشيه تصحيح شده و حواشي دارد، ركابه‌نويسي شده، در اول نسخه تملك محمدرضا بن صدرالدين محمد شيرازي با مهر مربعي وي، و مهر كتابخانه مباركاه دارالفنون در ۱۳۳۳ق.

۴۳۸ صفحه، ۲۵ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه ملي، تهران، شماره ۹۸۳/ع.

فهرست نسخه‌هاي خطي كتابخانه ملي ۸/۴۷۲.

بسم

(فقه - عربي) (۲۰۱۵) حاشية مجمع الفائدة و البرهان

از: ملا محمداقرب بن محمد اكل، وحيد بهبهاني (۱۲۰۵ق)

حاشية مختصري است بر مجمع الفائدة و البرهان مقدس اردبيلي، كه آن شرح <ارشاد الأذهان> علامه حلي است.

اين حاشيه از كتاب متاجر تا كتاب قضاء را در بر دارد.

آغاز: بسمله. حمدله. و صلي‌الله علي محمد و آله الطاهرين قوله و يدل عليه ايضاً الآيات و الأخبار الكثيرة جداً اه في الفقه الرضوي اعلم يرحمك الله.

انجام: ان يسلم نفس العبد و ليس له الرجوع الي البايع كما في صورة اعطاء الدية.

نسخ، محمدهسين بن عبدالوهاب سراياني توني خراساني (شاگرد وحيد بهبهاني)، ۱۱۸۳ق.

۳۰۱ صفحه، ۲۲ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه حضرت آيت‌الله العظمي مرعشي نجفي &، شماره ۸۵۶۵ (فهرست ۲۲/۱۴۴).

بسم

(كلام - عربي) **(٢٠١٦) حاشية شرح التجريد الجديد**

از: ملا احمد بن محمد، مقدّس اردبيلي (٩٩٣ق)

حاشيه مفصلي است بر بخش الهيّات شرح تجريد الاعتقاد قوشچي، كه براي فرزندش ابوالصلاح تقي الدين محمد نكاشته و در روز سه شنبه ١٣ ربيع الاول ٩٨٦ به انجام رسانيده است.

اين حاشيه با تحقيق دكتور احمد عابدي به وسيله انتشارات دفتر تبليغات اسلامي در قم به چاپ رسيده است.

منابع: التراث العربي ٢/٢٩٨؛ الذريعة ٦/١١٣؛ كتابشناسي تجريد الاعتقاد ١٣٦؛ معجم التراث الكلامي ٣/٣٤.

آغاز: بسمله. تزيين حواشي شرح تجريد الكلام يستدعي حمد واجب الوجود الملك العلام... قوله رحمه الله و في صفاته أي في اثباتها سواء كانت ثبوتية أو سلبية.

انجام: ليس هذا محله فليرجع اليه هذا آخر ما أردناه من القيود علي الهيّات التجريد لبيان ما ينتفع به الولد الأعزّ وفقه الله بالعلم و العمل ابتغاء لمرضات الواحد الأحد.

نستعليق، بدون نام کاتب و بی تاریخ، رکابه نویسی شده است.

٢٦٩ صفحه، ١٥ و ١٩ سطري.

نسخه اصل: کتابخانه آستان قدس رضوي، مشهد، شماره ١٢٥٨٤.

بسم

(كلام - عربي) **(٢٠١٧) حاشية شرح التجريد الجديد**

از: ملا احمد بن محمد مقدّس اردبيلي (٩٩٣ق)

نسخه حاضر ديباچه مؤلف را ندارد.

نسخ، زين العابدين بن مير محمدتقي حسني اصفهاني، شعبان ١١٧٠، عناوين و نشانيها شنگرف، در حاشيه تصحيح شده و رکابه نویسی دارد.

۲۴۰ صفحه، ۲۱ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه حضرت آيتالله العظمي مرعشي نجفي &، شماره ۷۱۲۸ (فهرست ۲۷۹/۱۸).

بصحة

(کلام - عربي) (۲۰۱۸) حاشية شرح التجريد الجديد

از: ملا احمد بن محمد مقدس اردبيلي (۹۹۳ق)

نستعليق، بدون نام کاتب و بي‌تاريخ، عناوين و نشانيها شنگرف، رکابه‌نويسي دارد، در اول نسخه يادداشت تملک مير محمد مهدي بن محمد باقر و محمد بن محمد زمان و محمد مهدي بن محمد حسين حسيني و محمد علي بن عبدالعظيم گلپايگاني و کتابخانه شاهزاده ميرزا علي‌قلي ميرزا و مهر مربعي <اعتضاد السلطنه> و مهر وقف کتابخانه و مدرسه ناصري در ۱۲۹۷ق.

۳۵۵ صفحه، ۲۰ سطري.

نسخه اصل: کتابخانه سپهسالار، تهران، شماره ۱۴۴۶.

فهرست کتابخانه سپهسالار ۲۰۹/۴.

بصحة

(کلام - عربي) (۲۰۱۹) حاشية شرح التجريد الجديد

از: ملا احمد بن محمد، مقدس اردبيلي (۹۹۳ق)

نسخ، يوسف بن عبدالعظيم تبريزي، يکشنبه ۳ رمضان ۱۳۰۸، عناوين مشكي درشت، رکابه‌نويسي دارد.

۲۵۱ صفحه، ۲۰ سطري.

نسخه اصل: کتابخانه حضرت آيتالله العظمي مرعشي نجفي &، شماره ۸۳۴۹ (فهرست ۳۰۸/۲۱).

بصحة

(کلام - عربي) (۲۰۲۰) حاشية شرح التجريد الجديد

از: ملا احمد بن محمد، مقدس اردبيلي (۹۹۳ق)

نستعليق، محمدنصير بن ملا حسن تنكابني جيلاني، ۹ رجب
۱۱۲۱، در حاشيه تصحيح شده است.

۳۷۲ صفحه، ۱۵ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه آيتالله العظمى گلپايگاني، قم، شماره
۳۴/۱۵۷.

بصحة

(كلام - عربي) (۲۰۲۱) حاشية شرح الجديد للتجريد

از: شمسالدين محمد بن احمد خفري (۹۵۷ق)

خفري دو حاشيه بر شرح تجريد قوشچي نوشته: ۱. مقصد اول
امور عامه ۲. مقصد سوم الهيئات. اين حاشيه بر مقصد سوم
شرح تجريد (بخش الهيئات) نوشته شده و داراي سه فصل است:
اثبات واجب ۲. صفات واجب ۳. افعال واجب.

منابع: كتابشناسي تجريد الاعتقاد ۹۷-۱۰۱.

آغاز: بسمله. حمدله. و الصلوة... فيقول الفقير الي الله الغني
محمد بن احمد الخفري هذه تعليقات اتفقت مني علي شرح الهيئات
التجريد قد جمعها تذكرة لمن كان له قلب.

انجام: اثبات عدم زيادتها مستلزمات لاثبات البقاء و عدم
زيادته، الي هنا انتهت الحاشية.

نسخ، بدون نام كاتب و بي‌تاريخ^{۲۳۱}، صفحات جدول محرر،
داراي سرلوح مذهب، در حاشيه تصحيح شده و حواشي به
امضاي <عبدالغفار> و <جيلاني> دارد.

۲۱۰ صفحه، ۱۰ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه آستان قدس رضوي، شماره ۴۲۷.

۱. در فهرست آستان قدس، كاتب و تاريخ كتابت اين نسخه چنين درج شده
است: محمد بن محمدحسين همداني، ۱۵ جمادي الثاني ۱۱۱۰.

فهرست کتابخانه آستان قدس رضوي ٧٧/٤ .

بصحة

(٢٠٢٢) مجموعه رسائل مقدّس اردبيلي

١. حاشية شرح التجريد الجديد (ص١-٣٥٤)

(كلام ، عربي)

از: ملا احمد بن محمد مقدّس اردبيلي (٩٩٣ق)

به شماره ٢٠١٦ رجوع شود. تکرار تصویر شماره ٢٠١٨ است.

٢. رسالة في الرد علي الفخر الرازي في مقال في تفسير آية

<ولا يأتل اولوا الفضل منكم و السعة> (٣٥٥-٣٦٦)

(تفسير - عربي)

از: ملا احمد بن محمد مقدّس اردبيلي (٩٩٣ق)

رديه اي است بر قول فخر رازي در تفسير آيه ٢٢ سوره نور
که در ضمن <هفده رساله مقدّس اردبيلي> به چاپ رسیده است.

آغاز: بسمله. و به نستعين با سمه سبحانه قوله تعالي و لا
يأتل اولوا الفضل منكم و السعة أن يؤتوا أولي القربي و
المساكين... و لا يأتل افتعال من الايلاء بمعني اليمين.

انجام: علي مسطح و ذكره غيره ايضاً بل يفهم الاتفاق و الاجماع
علي ذلك.

٣. من افادات ملا احمد مقدّس اردبيلي (٣٦٧-٣٦٨)

(كلام - عربي)

از: ملا احمد بن محمد مقدّس اردبيلي (٩٩٣ق)

آغاز: بسمله. و به ثقتي قوله قلت لأنهم كانوا يعبدون الخ لا
يخفي ما فيه فأنه بظاهرة يدل علي انه (ص) ما يعبد الرب قبل
البعثة مدة أربعين سنة و هو ظاهر البطلان.

٤. تعلیقة علي ما قال البیدضاوي في تفسير آية <ولو شاء ربك
لجعل الناس أمة واحدة> (٣٦٨)
(تفسير - عربي)

از: ملا احمد بن محمد مقدس اردبيلي (٩٩٣ق)

تعلیقه اي است بر قول بیضاوي در تفسير آیه ١١٨ سوره هود
که در <هفده رساله> به چاپ رسیده است.

آغاز: قوله تعالی و لو شاء ربك لجعل الناس أمة واحدة قال
القاضي مسلمین کلهم و هو دلیل ظاهر.

انجام: مسامحة بأنه عينها فهو مبالغة لا يفهم الحقيقة
فافهم.

٥. تعلیقة علي ما قال البیدضاوي و الزمخشري في تفسير آية
<يا ايها الذين آمنوا اركعوا و اسجدوا> (٣٦٩)
(تفسير - عربي)

از: ملا احمد بن محمد مقدس اردبيلي (٩٩٣ق)

فايده کوتاهي است در تعلیقه بر قول بیضاوي و زمخشري در
تفسير آیه ٧٧ سوره حج. در <هفده رساله> چاپ شده است.

آغاز: قوله تعالی يا ايها الذين آمنوا اركعوا و اسجدوا في
آخر سورة السجدة (كذا) قال القاضي و الآية آية السجدة
عندنا.

انجام: غير سجدة الصلوة لم يدل علي السجدة أيضا حين
القراءة.

٦. كفاية بسملة الجنب بقصد سورة العزيمة في التذكية
(٣٦٩-٣٧١)
(فقه - عربي)

از: ملا احمد بن محمد مقدس اردبيلي (٩٩٣ق)

در <هفده رساله> به چاپ رسیده است.

آغاز: استشكل في عدم حصول التذكية إذا قصد الجنب بتسمية بسملة السورة العزيمة. لعلّ وجهه صدق التسمية و النهي عنها.

انجام: كما يظهر في بعض كلامهم فافهم و انصف فأنه المخطور بالبال الله يعلم بحقيقة الحال. كتب في مشهد الحسين × من غير رجوع إلي كتاب أصلاً لعدم الحضور.

٧. **تعليقة علي ما قال الزمخشري في تفسير آية <يوم يأتي بعض آيات ربك> (٣٧١-٣٧٥)**

(تفسير - عربي)

از: ملا احمد بن محمد مقدّس اردبيلي (٩٩٣ق)

تعليقه اي است بر قول زمخشري در تفسير آيه ١٥٨ سوره انعام. در <هفده رساله> به چاپ رسیده است.

آغاز: قال في الكشاف في آخر سورة الأنعام في تفسير قوله تعالى <يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً> و بعض الآيات علامات اشراط الساعة.

انجام: إلا أنّ اللفظ لا يساعده و هو ظاهر فتأمل.

٨. **تعليقات علي بحث الاجماع من شرح العضدي علي مختصر الأصول (اصول ٣٧٥-٤٠١)**

فقه، عربي)

از: ملا احمد بن محمد مقدّس اردبيلي (٩٩٣ق)

در <هفده رساله> به چاپ رسیده است.

آغاز: بسمله. و به نستعين هذه تعليقات علي مبحث الاجماع من كتاب شرح المختصر ابن حاجب للعضد قوله في تعريف الاجماع و الدنيوي في كون اتفاهم علي أمر دنيوي محض.

انجام: اللهم صلّ علي محمد و آله الهادين المهديين و اهد الطالبين و المجتهدين بحقّ محمد و آله أجمعين.

٩. رسالة في أنّ الأمر بالشيء يقتضي النهي عن ضده الخاص
(٤١٠-٤١١) (١ صول)

(فقه - عربي)

از: ملا احمد بن محمد مقدّس اردبيلي (٩٩٣ق)

در <هفده رساله> چاپ شده است.

آغاز: بسمله. و عليه اتوكل مسئله و اعلم أنّ الأمر بالشيء
من غير تقييد بوقت خلّو المأمور عن الضد.

انجام: و ليس الغرض اتمام ذلك لك بل اتمام المسئلة الأصولية
فتأمل.

١٠. تقليد الميّت (٤١١-٤١٧)

(فقه - عربي)

از: ملا احمد بن محمد مقدّس اردبيلي (٩٩٣ق)

به شماره ١٣٥٤ مراجعه شود.

١١. تعليقة علي رسالة تقليد الميّت للمقدّس الأردبيلي
(٤١٧-٤٢٤) (فقه - عربي)

از: عبدالواحد بن علي تستري

به شماره ١٣٥٤ مراجعه شود.

آغاز: بسمله. و به اعتمد قوله بأنّ التكليف في زمان الغيبة
لايسقط بالاجماع الخ فيه تأمل لأنّ المراد من قوله التكليف.

انجام: و لا يخفي أنّ الدليل و الجواب المذكورين في المتن
مما نقلناه من الدليل و الجواب.

١٢. الخراجية الاولي (٤٢٤-٤٣١)

(فقه - عربي)

از: ملا احمد بن محمد مقدّس اردبيلي (٩٩٣ق)

در <هفده رساله> چاپ شده است.

آغاز: بسمله. و به نستعين باسمه سبحانه اعلم وفقك الله لمرضاته أنّ الخراج لا يخلو عن شبهة فأنه علي ما فهم من كلامهم.

انجام: و كذا المعطي و يفهم من شرح الشرائع أيضاً.

۱۳. الخراجية الثانية (۴۳۲-۴۳۵)

(فقه - عربي)

از: ملا احمد بن محمد مقدّس اردبيلي (۹۹۳ق)

در <هفده رساله> به چاپ رسیده است.

آغاز: بسمله. و به ثقتي الذي اظنّ تحريم ما يأخذون في هذا الزمان باسم الخراج بغير إذن الامام.

انجام: يأخذه الوالي أو وكيله و يصرف في مصالح المسلمين.

نستعليق، محمدعلي گلپایگانی، رمضان ۱۱۱۷، رکابه نویسی و تصحیحات اندکی در حواشی دیده می شود، در اول نسخه تملک محمد بن محمدزمان و محمدمهدي بن محمدحسن حسینی و محمدباقر بن میر محمدمهدي و محمدعلي بن عبدالعظیم گلپایگانی و یادداشت وقف برای مسجد و مدرسه ناصري در جمعه ۱۵ ذیحجه ۱۲۹۷ و چند مهر ناخوانا و فهرست رساله های مجموعه و در آخر نسخه فوایدی پراکنده درج شده است.

۴۴۰ صفحه، ۲۰ سطری.

نسخه اصل: کتابخانه مدرسه سپهسالار، تهران، شماره ۱۴۴۶.

بصحة

(۲۰۲۳) حدیقة الشیعة

(عقاید —)

(فارسی)

از: ملا احمد بن محمد مقدّس اردبيلي (۹۹۳ق)

درباره انتساب کتاب به مقدّس اردبيلي و بخش الحاقی آن در ردّ صوفیه و نسخه تحریف شده آن موسوم به <کاشف الحق>، بحث های فراوانی در منابع کتابشناسی مطرح شده است از جمله

بحث مبسوطي در فهرست نسخه هاي خطي كتابخانه حضرت آيتالله العظمي مرعشي نجفي & (ج ۲۹ صص ۴۷۷-۴۸۲) آمده است.

منابع: الذريعة ۱۰۷/۳ و ۳۸۵/۶؛ فهرستواره كتابهاي فارسي ۲۶۷/۹ و ۴۷۸؛ مقالات كنگره محقق اردبيلي ۵۱۹/۲—۶۳۲؛ معجم التراث الكلامي ۱۰۲/۳؛ موسوعة مؤلفي الامامية ۳۱۷/۳_۳۱۹.

آغاز: بسمله. و به نستعين زيب و آرايش آغاز و انجام نعت و صفات انبياي عظام و اوصيائي كرام.

نستعليق، مسلم بن حكيم حيدري، غره رجب ۱۰۹۸، عناوين شنگرف، ركابه نويسي دارد.

۷۲۰ صفحه، ۲۰ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه ملي، شماره ۲۰۴۷/ف.

فهرست نسخ خطي كتابخانه ملي ۴۶/۵.

بسمه

(عقايد - فارسي) (۲۰۲۴) حديقه الشيعة

از: ملا احمد بن محمد مقدس اردبيلي (۹۹۳ق)

نستعليق، شيخ عابد ابن شيخ شهاب، ظهر دوشنبه ۱۵ ربيع الآخر ۱۰۹۴، ركابه نويسي شده است.

۶۳۲ صفحه، ۲۴ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه وزيري يزد، شماره ۱۶۴.

فهرست نسخه هاي خطي كتابخانه وزيري يزد ۱۹۸/۲.

بسمه

(عقايد - فارسي) (۲۰۲۵) كاشف الحق

از: معزالدين محمد حسيني اردستاني (قرن ۱۱ق)

تحریر تازه ای است از <حدیقه الشیعه> مقدس اردبیلی. تفاوت‌های این دو کتاب، در مقاله‌ای مبسوط بررسی شده است.

منابع: فهرستواره کتابهای فارسی ۹/۴۷۸؛ مقالات کنگره محقق اردبیلی ۲/۵۱۹-۶۳۲.

آغاز: بسمله و به نستعین. حمدي که حامدان ملأ اعلي و ذاكران كره غبرا از ادای آن عاجز آیند.

نسخ زیبا، محمدصادق، ۱۰۹۸ برای مطالعه امام ویردی بیک، صفحات جدول، صفحه نخست دارای سرلوح، چند یادداشت و مهر تملک در اول و آخر نسخه دیده می‌شود، رکابه‌نویسی دارد.

۵۶۶ صفحه، ۲۷ سطری.

نسخه اصل: کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۸۲۶.

فهرست الفبایی آستان قدس رضوی ۴۵۵.

بسم

(عقاید - فارسی) (۲۰۲۶) کاشف الحق

از: معزالدین محمدحسینی اردستانی (قرن ۱۱ق)

نسخ، محمدیوسف بن محمود بن حاج حیدر، چهارشنبه ۲۲ شوال ۱۰۶۵

۵۲۶ صفحه، ۲۵ سطری.

نسخ اصل: کتابخانه مدرسه حجتیه قم، شماره ۸۲.

فهرست کتابخانه مدرسه حجتیه قم ۲۲.

بسم

(عقاید - فارسی) (۲۰۲۷) کاشف الحق

از: معزالدین محمدحسینی اردستانی (قرن ۱۱ق)

نستعلیق، عبارات عربي نسخ معرب، بدون نام کاتب، رجب ۱۰۸۴، صفحات مجدول، رکابه‌نویسی دارد، در اول نسخه یادداشت تملک محمد بن عبدالله نوري صديق در ۱۳۰۰ق.

۸۲۹ صفحه، ۱۷ سطري.

نسخه اصل: کتابخانه ملي، شماره ۲۰۳۶.

فهرست کتابخانه ملي ۳۳/۵.

بصحة

(عقايد - فارسي) (۲۰۲۸) کاشف الحق

از: معزالدين محمد حسيني اردستاني (قرن ۱۱ق)

نستعلیق، عبارات عربي به نسخ، ابن حاجي ابراهيم، ۱۹ محرم ۱۰۸۹،

۵۰۶ صفحه، ۲۳ سطري.

نسخه اصل: کتابخانه آيتالله گلپايگاني &، شماره ۱۷/۱۸.

بصحة

(عقايد - فارسي) (۲۰۲۹) کاشف الحق

از: معزالدين محمد حسيني اردستاني (قرن ۱۱ق)

این نسخه اندکی از آغاز افتادگی دارد.

نستعلیق، حاج محمدشريف بن جواد، سلخ جمادي الاول ۱۰۹۱، عناوين و نشانيها شنگرف.

۷۰۰ صفحه، ۲۱ سطري.

نسخه اصل: کتابخانه وزيري يزد، شماره ۱۶۲.

فهرست نسخه‌هاي خطي کتابخانه وزيري يزد ۱/۱۹۷.

بصحة

(عقايد - تركي) (۲۰۳۰) عقايد الاسلام = اصول دين

منسوب به: ملا احمد بن محمد مقدّس اردبيلي (۹۹۳ق)

در اصول دين است شامل چهار باب: ۱. اثبات واجب ۲. نبوت
۳. امامت ۴. معاد.

اين كتاب، به عربي و فارسي ترجمه شده است.

منابع: الذريعة ۲۸۱/۱۵ و ۲۸۴؛ معجم التراث الكلامي ۲۴۲/۴؛
موسوعة مؤلفي الامامية ۱۵۰/۵.

اين نسخه از انجام افتادگي دارد.

آغاز: بسمله. شكر بيحد اول واجب الوجوده كيم اثبات الوهيتي
الشمس في كبد السماء كيني ظاهر و پيدا.

انجام نسخه: اندن صنكره عمر بن خطاب او لحضرتنك قارشو سنه
كلوب.

**نسخ، بدون نام كاتب و بي تاريخ، عبارات عربي معرب،
ركابه نويسي دارد.**

۱۱۸ صفحه، ۱۶ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه آيتالله العظمي گلپايگاني &، قم، شماره
۴/۸۰.

بصحة

(۲۰۳۱) ترجمه عقاید الاسلام

(عقاید

– عربي)

مترجم: محمد بن نقي تبريزي

ترجمه عربي عقايد الاسلام منسوب به مقدّس اردبيلي است. متن
تركي آن به شماره (۲۰۳۰) گذشت.

منابع: الذريعة ۱۱۷/۴؛ معجم التراث الكلامي ۲۵۱/۲.

آغاز: بسمله. الحمد لله الذي دلّ علي ذاته بذاته و تنزّه عن
مجانسة مخلوقاته و جلّ عن ملائمة كيفياته.

تصویر از روی چاپ سنگی: تهران، ۱۳۲۱ق، به خط نسخ
 عبدالصمد بن احمد تبریزی.
 ۱۴۴ صفحه، ۲۱ سطری.

بصحة

(عقاید — (۲۰۳۲) ترجمه عقاید الاسلام

(فارسی)

مترجم: میرزا اسماعیل بن حسین تبریزی

ترجمه فارسی عقاید الاسلام منسوب به مقدس اردبیلی است.
 متن ترکی آن به شماره (۲۰۳۰) گذشت.

منابع: فهرستواره کتابهای فارسی ۴۲۴/۹.

آغاز: بسمله. و به نستعین، شکر بیحد بر آن واجب الوجودیکه
 اثبات الوهیتش.

تصویر از روی چاپ سنگی: تبریز، مطبعه مشهدی اسد آقا،
 ۱۳۲۲ق، به خط نسخ، بدون نام کاتب.

۳۲۹ صفحه، ۱۵ سطری.

بصحة

مجموعه (۲۰۳۳)

نسخه بسیار نفیس، به خط شهید ثانی، شامل:

۱. المسائل (ص ۱-۱۰۱)

(فقه - عربی)

از: ابن طمی، ابوالقاسم علی بن علی بن محمد بن طمی عاملی
 فقحانی (۸۴۱ یا ۸۵۵ق)

به شماره ۱۰۸۸ رجوع شود.

نسخه حاضر شامل کتابهای الطهارة، الصلاة، الزکاة، الخمس،
 الصوم و الاعتکاف است.

آغاز: بسمله . الحمد لله الذي خلق الخلق بغير مثال و لا احتذاء... فهذه مسائل مفردة و ملتقاة من ألسنة العلماء... كتاب الطهارة مسألة الفرق بين النفساء و الحيض من تسعة أوجه .

انجام: مسألة ناسي الغسل يقضي الصوم و الصلاة في رمضان و كذا النذر المعين و مطلق الصوم .

٢ . الحثّ علي صلاة الجمعة (١٠٥-١٠٨)

(فقه - عربي)

از: شهيد ثاني، زين الدين بن علي عاملي (٩٦٥ق)

آغاز: بسمله . مقالة في الحثّ علي صلوة الجمعة أرسلها إلي المؤمنين بالتماس بعض الاخوان اعلم انّ صلاة الجمعة من أعظم فرايض الاسلام و أفضل العبادات .

انجام: و نصحت بما يجب عليّ و ما عليّ الاّ الاصلاح ما استطعت و ما توفيقني الاّ بالله عليه توكلت و إليه أنيب و الحمد لله وحده و صلي الله علي محمّد و آله .

٣ . أجوبة المسائل الثلاث (١٠٩-١٢١)

(فقه - عربي)

از: شهيد ثاني زين الدين بن علي عاملي (٩٦٥ق)

آغاز: بسمله . الحمد لله حقّ حمده و الصلوة علي سيّد رسله محمّد و آله و صحبه اللهم اهدنا لما اختلف فيه من الحقّ... فقد وصلت رسالتك أيها المولي الجليل الفاضل... المشتملة علي الأسئلة الثلاثة و طلب الجواب عنها .

انجام: بعض الأخبار مع أصالة براءة ذمته من ذلك ليس بجيد فحمله علي الأمرين هو الوجه .

٤ . الحبوة (١٢١-١٥٣)

(فقه —

عربي)

از: شهيد ثاني زين الدين بن علي عاملي (٩٦٥ق)

آغاز: بسمله. الحمد لله الذي حباننا بدينه القويم و هدانا إلي الصراط المستقيم... و بعد فهذا تحقيق لمسألة مهمة يعمّ بها البلوي للمكلفين.

انجام: بحيث لا يكاد يسلم منها فرداً من أفرادها كما عرفت و الحمد لله وحده و صلواته علي خير خلقه محمّد و آله و صحبه و سلم و فرغ منها مؤلفها الفقير الي الله تعالى وجوده و كرمه زين الدين بن علي بن احمد الشامي العاملي...

نسخ تحريري، زين الدين بن علي عاملي (شهيد ثاني)، سه شنبه ۲۵ ذیحجه ۹۵۶، رکابه نويسي شده، در اول نسخه فهرست رساله ها درج شده و تملک محمدرحيم بن سيد مرتضي حسيني و محمّدعلي بن محمود تبريزي با مهر مربعي مورخه ۱۰۴۷ق دیده مي شود، سيد محمّد مشکوه در ذیحجه ۱۳۶۵ در تهران اين نسخه را به دويست تومان خريده و در ۱۵ شعبان ۱۳۶۹ در حضور عشقي مدرّس سپه سالار و سيد جعفر سجادي و ادهمي اين نسخه را به کتابخانه آستانه حضرت عبدالعظيم* وقف نموده و افراد مذکور وقف نامه را امضاء کردند.

۱۵۳ صفحه، سطور مختلف.

نسخه اصل: کتابخانه آستانه حضرت عبدالعظيم حسني*، شهرري، شماره ۷۰۱.

فهرست نسخه هاي خطي کتابخانه آستانه حضرت عبدالعظيم حسني*
۵۵۱/۲

من تركه وان كان تركه غير غفلي فنقض الوصية وتبطل بها العمل لو امتد
 حر المقتدر لهما ان الوصية الواجب كونه من الاموال والجمع من الوصايا
 مضمون في الفلانة لو ادعى بعين غيرها كرجل في رجل من الاموال والجمع
 الزق من الجمع وغيرها من الحيوان الزكوة فانما سخر الاموال من اعيانها لغو
 على طبع الهبة على السوا كما انه لو لم يوصر، او فسد بعد ابراهم من اموال الزكوة
 على السوا كذا ذكره كلف المبتدئ فانما تقتصر بحد الوارث فادانت
 الوصية في ثنت عليه فاصح والا او جت من جميع الزكوة فانت على الجمع
 وهذا هو الاصح في الوصية الزكوة مطلقا ويجوز ان لا يدخل اجابة
 المجهول في العاقبة ولو كانت بين الاعيان او بعضها وموت
 على دين على الاب فممن عن الميراث على المولود من ذرية ابيك فممن
 من الزكوة ولا يدخل الوارث فلك للاسرة وحسب للولد ان يترك من مال
 ليخلفه من ولا يرحم بما يخرج من الزكوة ليرجع بالاداء ولو اختلفت الوارث
 فعل استحقاق الوارث حسب ما تقدم فيها لوقفي الدين المانفرد
 ولو كان لا يحق من اذالم يكن الدين مستوفيا لفسد
 ما اوصت به الى اليمين من ملك المسلم على ضيق الحال او شغل
 ابن الوارث من اكله الكرم الى عند المنوع والعفوق الزل
 فيما طغى العلم او زل في الفرائض عصب حريم واعلم ان الادل عندك حتى
 اجمع ان لا يخذ منها شيئا ككثرة ما يرد عليها من الشبهات بحيث لا يكاد
 يعلم منها في غير اركانها عفت والكثرة وحسن وصلوة
 على خيالة محمد وآله وصحبه وسلم ويزعمها مولوي العسقلاني في اوجون
 وكراهية زين الدين في الاموال في العملي عاملة في اركان الوصية
 وتماز عن نسبتها لغيره يوم الدين الحاضر والعرض من الزكوة الى
 اكرام عامست و...
 مستوفيا





(عقاید - عربي) (۲۰۳۴) **مناهج اليقين في اصول الدين**

از: علامه حلي، حسن بن يوسف بن مطهر (۷۲۶ق)

منابع: فهرست کتب خطي کتابخانه آستان قدس رضوي ۱/۲۳۸؛
مکتبه العلامة الحلي ۱۹۱-۱۹۳؛ معجم التراث الکلامي ۵/۲۸۲.

آغاز: بسمله. و به نستعين. الحمد لله منشي الفطر و خالق البشر
و مميزهم بقوتي العمل و النظر.

نسخ، علي بن حسن طبري، غزه شعبان ۷۲۴، عناوين به خط
در شت، درحاشيه تصحيح شده است، اين نسخه و قفي ابن
خاتون به کتابخانه آستان قدس رضوي در ۱۰۶۷ق است و چند
يادداشت عرض ديد دارد.

۳۰۶ صفحه، ۲۳ سطري.

نسخه اصل: کتابخانه آستان قدس رضوي، شماره ۲۵۱.

فهرست کتب خطي کتابخانه آستان قدس رضوي ۱/۲۳۸.



(عقاید - عربي) (۲۰۳۵) **مناهج اليقين في اصول الدين**

از: علامه حلي، حسن بن يوسف بن مطهر (۷۲۶ق)

نسخ، بدون نام کاتب و بي تاريخ، با نسخه اصل مقابله
شده و بلاغ قرائت دارد، نام کتاب و مؤلف در صفحه عنوان
درج شده است، حواشي دارد.

۳۳۸ صفحه، ۲۰ سطري.

نسخه اصل: کتابخانه مجلس شوراي اسلامي.



(عقاید - عربي) (۲۰۳۶) **مناهج اليقين في اصول الدين**

- عربي)

از: علامه حلي، حسن بن يوسف بن مطهر (۷۲۶ق)

نسخ، بدون نام کاتب، ۲۹ محرم ۷۲۲ق، از روی خط مؤلف نقل شده و در حاشیه تصحیح شده است، نام کتاب و مؤلف در صفحه عنوان درج شده است.

۲۹۶ صفحه، ۲۳ سطری.

نسخه اصل: کتابخانه ملی ملک، شماره ۷۳۶.

فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک ۱/۷۴۰.

بصحة

(۲۰۳۷) نزهة ذوي العقول في نسب آل الرسول (انساب، تاریخ - عربي)

از: عمادالدين ابوالحسن علي بن محي الدين محمد بن محيا عباسي (حدود ۷۵۰ق)

تکرار تصویر شماره ۱۸۶۱ است، با همان خصوصیات.

بصحة

(۲۰۳۸) اللمعة الدمشقية في فقه الامامية (فقه —)

(عربي)

از: شهيد اول، محمد بن مكي عاملي (۷۸۶هـ).

متن مختصر معروفی است در فقه امامیه از طهارت تا دیات که در پاسخ به درخواست علی بن مؤید — از ملوک سربداران خراسان - نگاشته است. شروح و حواشی فراوانی دارد.

منابع: الشهيد الأول حياته و آثاره ۱۹۲-۱۹۹.

آغاز: بسمله. الله احمد استتماماً لنعمته و الحمد فضله و ايّاه اشكر استسلاماً لعزّته.

انجام: و الباعث عليه اقتضاء بعض الطلاب و الحمد لله وحده و صلي الله علي محمد و آله الطيبين الطاهرين.

نسخ، ابراهیم بن علی بن احمد کشدیش، ۲۷ ذی‌قعدة ۸۴۹،
حواشی با نشانی <ز>، در آخر نسخه انهاء به خط شهید
ثانی در روز دوشنبه ۱۶ محرم ۹۴۰، این نسخه وقفی
ابن‌خاتون به کتابخانه آستان قدس رضوی است.

۲۱۳ صفحه، ۱۷ سطری.

نسخه اصل: کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۲۵۴۷.

فهرست آستان قدس رضوی ۲۱/۱۱۲۶.

بصری

(۲۰۳۹) استیعاب الوجوه الممكنة في صناعة الاسطرلاب (اسطرلاب - عربی)

از: ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (قرن ۵ ق)

ابوریحان بیرونی دانشمند برجسته ایرانی در نیمه دوم قرن
چهارم و اوایل قرن پنجم، صاحب آثار پر شمار در ریاضیات،
نجوم، داروشناسی، کانی‌شناسی و جغرافیا بوده است.

از ۱۸۰ عنوان تألیف، ترجمه، پیش‌نویس و آثار نیمه تمام
بیرونی، دست کم ۱۱۵ عنوان به ریاضیات، نجوم و مطالب وابسته
بدانها اختصاص داشته که ۲۸ عنوان از آنها به دست ما رسیده
است.

کتاب حاضر اثر مهمی است در تاریخچه ابزار نجومی که در
آن علاوه بر بررسی کلیه انواع شناخته شده اسطرلاب و گزارشی
از تاریخچه تحول فنی این ابزار نجومی یونانی تا قرن پنجم،
توضیحات مفصلی هم درباره انواع اسطرلابهای بدیع و شالوده
نظری آنها آورده است.

در این کتاب جداول و دوائر نجومی در توضیح مطالب رسم
شده است.

منابع: دانشنامه جهان اسلام ۱۶۴/۵ — ۱۶۹؛ فهرست مجلس
 ۸۱/۲-۸۲؛ کارنامه بیرونی ۳۹-۴۰.

آغاز: بسمله. حمدله. و الصلوة... و بعد فانّ محمد بن احمد
 البيروني يقول هذا كتاب في استيعاب الوجوه الممكنة في
 صنعة الاسطرلاب اعلم انّ الانفس الصافية ذوات نزاع و اشتياق
 الي تصور الموجودات.

نسخ كم نقطه، سعد بن عبدالغفار بن نصر بن عبدالكريم
 خطيبي مشكاني، نيمه محرم ۶۱۷، جداول و دواير نجومی در
 نسخه ترسيم شده است، در صفحه عنوان نام كتاب و مؤلف
 درج شده و يادداشتي درباره كتاب و مؤلف به تاريخ
 ۱۲۵۶هـ. آمده است.

۱۱۹ صفحه، ۲۲ سطري.

نسخه اصل: دارالكتب الوطنية في تونس، ش ۱۳۰۸۱.



نسخه عكسي شماره <٢٠٣٩>، استيعاب الوجوه الممكنة في
 ابوريحان بيروني، مورخه ٦١٧ق صنعة الاسطرلاب،

بم

(حدیث - عربي) (۲۰۴۰) الاعلام بسنته عليه السلام

از: مغلطاي بن قليج بكجري مصري حنفي (۷۶۲هـ.ق)

شرحي است بر سنن ابن ماجه قزويني (۲۷۳هـ.) كه شارح موفق به اتمام آن نشده است.

منابع: الاعلام ۲۷۵/۷؛ تاريخ نگارش هاي عربي ۲۱۷/۱؛ الفهرس الشامل، الحديث النبوي و علومه ۲۰۹/۱.

آغاز: بسمله. و صلي الله علي سيدنا و محمد و آله و صحبه و سلم قال الامام العلامة ابو عبد الله بن ماجه رحمه الله تعالى كتاب الطهارة باب ما جاء في مقدار الوضو و الغسل من الجنابة حد.

انجام نسخه: فائهم ضعفه آخر الجزء و الله اعلم يتلوه في الجزء الذي بعده ان شاء الله تعالى حديث اروي ابنه انيس.

نسخ، بي كا، يكشنبه ۲۶ جمادي الاولي ۸۰۷، در حاشيه تصحيح شده و ركابه نويسي دارد، در اول نسخه يادداشت وقف بر مدرسه مويديه.

۳۹۲ صفحه، ۲۴ سطري.

نسخه اصل: دارالكتب المصرية قاهره، حديث ۲۷۵.

بم

(لغت - عربي) (۲۰۴۱) الدلائل علي معاني الحديث بالشاهد و المثل

از: قاسم بن ثابت بن حزم عوفي سرقسطي (۳۰۲هـ.)

كتابي است در غريب الحديث كه مؤلف پيش از اتمام آن وفات يافت و پدرش ثابت بن حزم آنرا تكميل كرد.

دکتر شاکر فحام مقالاتي در معرفي اين کتاب نوشته است، نک: مجله مجمع اللغة العربية بدمشق، ج ۳، مجلد ۵۱، ص ۴۸۱—۵۰۴؛ مجله معهد المخطوطات العربية، مج ۱۰، س ۱۳۸۴ هـ.، ص ۱۶۷—۱۸۴.

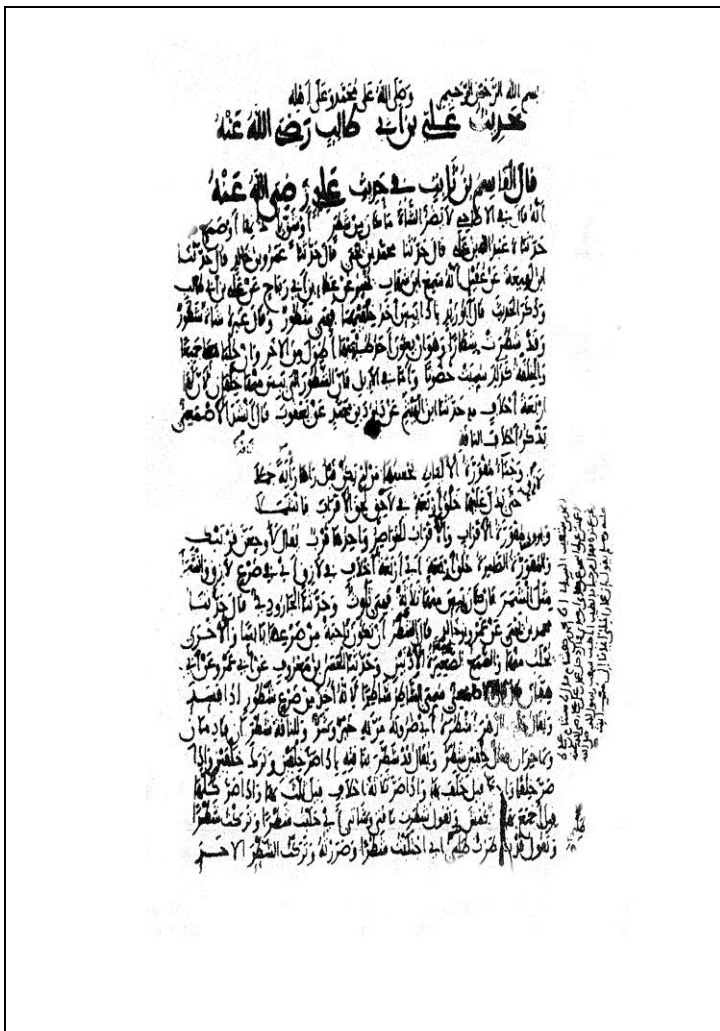
منابع: الاعلام ۱۶۴/۵؛ دليل مؤلفات الحديث المطبوعة ۱/۱۲۰؛ قيس من عطاء المخطوط المغربي ۲/۹۵۱.

نسخه حاضر سفر ثاني از کتاب را در بر دارد.

خط مغربي معرب، بدون نام کاتب، جمادي الاولي ۴۹۹ در قرطبه، با نسخه مؤلف مقابله و از روي آن تصحيح شده و در آخر نسخه شرح حال مؤلف درج شده است، نام کتاب و مؤلف در صفحه عنوان آمده است.

۳۶۰ صفحه، ۲۵ سطري.

نسخه اصل: کتابخانه صلاح بن عايض شلاحي (گويا در تونس)، ش ۱۰۵۸.



نسخه عكسي شماره <٢٠٤١>، الدلائل علي معاني الحديث،
سرقسطي، مورخه ٤٩٩ق

بصحة

(٢٠٤٢) المختصر في حلّ عقود الدرر في علوم الأثر (علوم حديث – عربي)

از: علاء الدين علي بن شهابالدين احمد بن عبدالؤمن زواوي
مالكي (قرن ٩ق)

شرحي است بر قصيده ابن ناصرالدين قيسي دمشقي (٨٤٢ق) ٢٣٢
در علوم حديث موسوم به <عقد الدرر في علوم الأثر> با اين
مطلع:

و الصبر عنكم ضعيف عز
وجدني صحيح بكم و الحسن قواه
ادناه

نسخه ديگري از اين كتاب در كتابخانه سلطنتي برلين به
شماره ١٠٧٠ موجود است.

منابع: فهرست المخطوطات العربية بالمكتبة الملكية في
برلين ١٨/٢؛ معجم المؤلفين ١٩/٧.

آغاز: بسمله. الحمد لله الذي شرح ما انتظم من الصدور بأنوار أنواع المأثوره... فالوجد أحد معانيه الحب يقال وجد به يجد وجدا احبه.

انجام: ختمناه اشارة الي الفراغ من القصيدة الذي شرحنا و بهذا تمّ و لله الحمد... التابعين لهم باحسان الي يوم الدين و الحمد لله رب العالمين. تمّ المختصر في حلّ عقود الدرر في علوم الأثر.

نسخ، عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن احمد بن عبدالله مقدسي شافعي، ٢٨ محرم ٨٧٧ در دمشق به يك واسطه از روي خط مؤلف، ركابه نويسي دارد.
٩٧ صفحه، ١٨ سطري.

بسمه

(٢٠٤٣) المسند الصحيح = صحيح ابن حبان = التقاسم و الأنواع

(حديث - عربي)

از: ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد بن حبان تميمي بستي (٣٥٤ق)

ابن حبان محدث، فقيه شافعي، مورخ و لغوي، داراي تصنيفات بسيار بوده كه اندكي از آنها باقي مانده است.

صحيح ابن حبان كه در مآخذ به اسامي <التقاسيم و الأنواع> يا <الأنواع و القاسيم> نيز خوانده شده، از منابع مهم حديث اهل سنت به شمار مي رود.

نسخه هاي خطي از اين كتاب به صورت اجزاي پراكنده در كتابخانه هاي مختلف موجود است و درباره نسخه هاي كتاب و كارهاي انجام شده پيرامون آن نگاه كنيد به: دائرة المعارف بزرگ اسلامي ٣/٣٠٣—٣٠٥ و الفهرس الشامل، الحديث النبوي و علومه ٣/١٤٥٦—١٤٥٧.

نسخه حاضر جزء اول كتاب را در بر دارد.

آغاز: بسمله. و به نستعين قال الشيخ الامام العلامة...
الحمد لله المستحق الحمد لآلائه المتوحد بعزه.

انجام نسخه: لا تخفي منه شيئاً فوالله لا تخفين منه شيئاً فيبارك
له فيه.

نسخ، بدون نام کاتب و بی تاریخ، گویا از سده ۷ و ۸ق،
عناوین به خط جلی، در حاشیه تصحیح شده و رکابه‌نویسی
دارد. در اول نسخه نام کتاب و مؤلف و راویان کتاب درج
شده است.

۱۴۱ صفحه، ۲۱ سطری.

نسخه اصل: دارالکتب، قاهره، ش ۲۱۷ مجامیع م.

بسم

(حدیث - عربی) (۲۰۴۴) مسند ابی‌علی الموصلی

از: ابویعلی احمد بن علی بن مثنی تمیمی موصلی (۳۰۷ق)

ابویعلی محدث برجسته حنفی مذهب موصل و صاحب مؤسسه که به
سبب کثرت استماع و کتابت حدیث و ثقه بودن به <محدث موصل>
مشهور گشته و عده‌ای از مشاهیر محدثان بلاد اسلامی آن روزگار
چون نسایی، ابن‌حبان، ابوالفتح ازدی، طبرانی، ابن عدی،
ابوعمر و بن حمران حیری و ابوالشیخ که برخی از آنان خود
صاحب سنن، صحیح و معجم بوده‌اند، از شاگردان او به شمار
می‌آیند.

مسند، مهم‌ترین اثر ابویعلی، مشتمل بر ۷۵۵۵ حدیث است و
در پرتو شهرت وی به دقت حفظ و اتقان در نقل حدیث، در کنار
مجامیع بزرگ و معتبر چون کتب سنن از حسن قبول علما و
محدثان برخوردار بوده است.

این کتاب به دو طریق روایت شده: ۱. روایت ابن مقری که
به <مسند کبیر> شهرت یافته ۲. روایت ابوعمر و بن حمدان که
به <مسند صغیر> مشهور و نسبت به روایت نخست مختصرتر بوده
است.

مسند ابی‌علی بارها به چاپ رسیده از جمله با تحقیق حسین سلیم اسد، دمشق، دارالمأمون للتراث، ۱۴۰۴هـ.، ۱۲مج.

منابع: دائرة المعارف بزرگ اسلامی ۶/۴۳۶—۴۳۷؛ دلیل مؤلفات الحدیث المطبوعة ۲/۵۱۲.

نسخه حاضر مسند ابی‌علی را به روایت ابوعمرو محمد بن احمد بن حمدان در بر دارد.

آغاز: بسم‌له. اللهم سهل المرتاد و حصل المراد بالخیر فی الاولی و المعاد اخبیرنا الحافظ ابوالقاسم زاهر بن طاهر بن محمد الشحامي قراءة علیه... قال انا ابوعمرو محمد بن احمد بن حمدان الجبري الفقيه قراءة علیه قال اخبیرنا الامام ابویعلی احمد بن علی بن المثنی الموصلي بالموصل سنة ست و ثلثمائة قال ثنا علی بن الحمد.

انجام: قال من تضمن لی ما بین لحيه و ما بین رجليه و اضمن له الجنة. آخر ما كان عند ابی‌عمرو بن حمدان الجبري من مسند ابی‌علی الموصلي.

نسخ، بدون نام کاتب و بی‌تاریخ، از سده ۷ق، نام کتاب و مؤلف و راویان آن در صفحه عنوان درج شده، در حاشیه تصحیح شده و چند گواهی سماع و قرائت در اول و آخر نسخه دیده می‌شود.

۷۰۵ صفحه، ۳۰ سطری.

بسم

(عقاید - فارسی) (۲۰۴۵) اللوامع الربانية في ردّ الشبه النصرانية

از: میر سید احمد بن زین‌العابدین حسینی علوی عاملی (قرن ۱۱ق)

کتابی است در ردّ کشیش‌فرنگی که در ردّ اسلام نوشته بود، یکسال پس از <مصل‌الصفاء> که در ردّ همان کشیش نگاشته بود، به سال ۱۰۳۱ق نگاشته است.

این کتاب به وسیله کتابخانه چهل ستون تهران در ۱۴۰۶ق به چاپ رسیده است.

منابع: الذریعة ۳۶۱/۱۸ و ۳۶۶؛ فهرستواره کتابهای فارسی ۵۰۱/۹؛ معجم التراث الکلامی ۵۷۴/۴.

آغاز: بسمله. الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله مخفي نماند بر مدارک اصحاب ایمان.

نستعلیق، بدون نام کاتب، ۱۰۵۸ق، رکابه‌نویسی دارد.

۱۸۴ صفحه، ۱۵ سطری.

نسخه اصل: در یکی از کتابخانه‌های آلمان.

بسمه

(۲۰۴۶) حدائق الشريعة في تراجم علماء الشيعة = بقايا الأقطاب في تنمة الكني و الألقاب

(تراجم - عربي)

از: سيد محمدرضا بن جعفر حسيني اعرجي فحام (معاصر)

تکمله‌ای است بر کتاب <الکني و الألقاب> حاج شیخ عباس قمی، در شرح حال ۱۴۴ تن از فقهای شیعه در سده ۱۴ق که نام‌شان در **الکني و الألقاب** نیامده است.

مؤلف، در ذیل شرح حال شیخ آقا بزرگ تهرانی، به شرح حال خود اشاره کرده است. وی مقدمه این کتاب را در سال ۱۳۸۶ق در کربلا نوشته است.

منابع: فهرست نسخه‌های عکسی مرکز احیاء ۴۵۸/۶، ش ۲۳۵۵.

آغاز: بسمله. الحمد لله الذي رفع درجات العلماء العاملين و فضل مدادهم علي دماء الشهداء.

انجام: و هو اليوم أحد فقهاء النجف دامت برکاته و عمت افاداته.

نسخ، به خط مؤلف، شروع در ۱۳۸۶ق در کربلا.

۱۴۳ صفحه، ۱۹ سطری.

نسخه اصل: کتابخانه مؤلف در قم.

بسم

(مناقب ———) (۲۰۴۷) مناقب آل ابی طالب

(عربی)

از: رشیدالدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروی
مازندرانی (۵۸۸ق)

ابن شهر آشوب مفسر، محدث، ادیب و فقیه امامی که اصلش از ساری مازندران بوده و سفرهای بسیاری در تحصیل علم نموده و درس استادان بسیاری را درک کرده است.

کتاب مناقب مهم‌ترین اثر وی است که طبق آنچه در مقدمه آمده، با ذکر مناقب پیامبر | آغاز می‌شده، سپس به ذکر ائمه می‌پرداخته و به ذکر صحابه و تابعین ختم می‌شده است، اما نسخ موجود کتاب با یاد امام حسن عسکری × پایان می‌پذیرد.

این کتاب نخست در ۱۳۱۳ق در بمبئی و پس از آن بارها در قم، تهران، نجف و بیروت به چاپ رسیده است.

گویا نسخه حاضر کهن‌ترین نسخه شناخته شده از مناقب است.

منابع: دائرة المعارف بزرگ اسلامی ۹۱/۴؛ معجم التراث الکلامی

.۲۶۸/۵

کتاب در سه جزء تنظیم شده و نسخه حاضر دو جزء از آنرا در بر دارد.

آغاز: بسمله. و به الثقة الحمد لله الذي خلقني فهو يهدين و الذي هو يطعمني و يسقيني و اذا مرضت فهو يشفين.

نسخه بسیار نفیس، نسخ، جعفر بن احمد بن حسین قمرویه حایری، شنبه ۲۱ رجب ۵۸۹، بیست و یک صفحه آخر نسخه به خط ابوالقاسم بن اسماعیل بن عنان کتبی وراق حلی در اواخر رجب ۶۵۸ نوشته شده، جزء اول نسخه بلاغ مقابله در روز ۳ شعبان ۵۸۷؟ در مسجد امیر زاهد نجم‌الدین عیسی بن نصر بن مدهر دارد، نام کتاب و مؤلف به خط حلی در صفحه عنوان درج شده و در حاشیه صفحه آغاز وقف محمدجعفر بن محمدصفي فارسي آباده‌اي در ۵ محرم ۱۲۹۷ بر فرزندان خود آمده است، نسخه را چنانکه در پایان آن آمده محمد بن موسی ابن محمد بن الزعفران فوعي در شب جمعه ۹ رجب ۷۳۶ و موسی بن محمد بن ابی‌الرجار سالم بن ابی‌الرجار فتیان بن ابراهیم بن فوعي حلبی در ۵ ربیع الثاني ۷۲۶ و علی بن یوسف بن علی فوعي در روز سه شنبه ۵ محرم ۷۵۳ و علی بن محمد بن حمید ابن موحی زعفران فوعي در ۷۵۹ق خوانده‌اند و خضر بن محمد بن خضر هم آن را در ۸۸۶ق خوانده و نسخه کرده است، تاج‌الدین بن محمد بن حمزة بن زهرة حسینی فوعي شعرهای دو جزء را شمرده و می‌نویسد که نزدیک به دو هزار بیت است مگر هفتاد بیت، تاج‌الدین بن محیی‌الدین بن تاج‌الدین بن محمد بن زهره حسینی حلبی در ۱ رمضان ۹۷۶ و دیگری در ۱۲ شوال ۸۶۸ هم آن را خوانده‌اند.

٤٦١ صفحه، ٢١ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه فرهنگ اصفهان، شماره ٣١٠٨.

نشريه نسخه هاي خطي ٣٢١/٥.

الْأَنْعَامِ الَّتِي أَصْحَابُهَا أَصْحَابُ الدَّارِ الْآخِرَةِ
الْأَنْعَامِ الَّتِي أُرِيَتْ مِنْ الْجَنَّةِ إِذَا سَمِعُوا نَادِيًا

حتمل ثلاث

لقوم التي امام الهدي و بعد الملائكة المنزلة
ان الرزق لا ياتي من السماء بل من الارض
من بطيئة اشرف على من ظلم الا ان يتوب او يتصدق
والكوكب الذي اصبح اولاً بالنور بعد الشمس وتصعد
لله ما يحب من ثمره من ثمرات سواي المسجد
بطيئة من السوم ومعها من وقد عرفوا الرسم ونهت
والمنجى ان ان من ارضه فاسير الجاهل الذي كان يصعد
وواضع آيات وناقض عالم ورفيع له فيه مصلح وسجد
عزوت بهار من الرسول وعهده وقد اراه وارتب طيار
وما وقت المانزلة من سجد ولا مثله حتى القيامة يقف

فقط

زاره عليه السلام عن ابي بكر عليه السلام من ان الجاهل من جنس اذنت له شفعا او شهدا
سور القياس مع ثم الجز الا قول وتتلوه الجز الثاني باب الامامة ان شاء الله

الماء الذي سماه
الاولى من سمته
منه

هذا هو الذي سماه
الاولى من سمته
منه

والله رب العالمين وصادق علي بن ابي طالب الطاهر من ذرية النبي
واقف الفرج من يوم السبت سادس عشر شهر ربيع من سنة تسع
وثلثون وخمس مائة سنة الفداء العقبين الى حرمه وشفاعه بينه
محمد بن ابي طالب عليه الله جعفر بن محمد بن الحسين بن محمد بن ابي طالب
الله وحده اعلاه وفضله على غيره من خلقه من جملة من نظر فيه
ودعا بالآية من سنة ثمان مائة وخمسة والاربعون

نسخه عكسي شماره < ٢٠٤٧ > ، مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب،

مورخه ٥٨٩ ق

بصحة

(۲۰۴۸) اختیار مصباح السالکین لنهج البلاغه من کلام امیرالمؤمنین ×

(ادب، حدیث - عربی)

از: میثم بن علی بن میثم بحرانی (قرن ۷ق)

گزیده شرح نهج البلاغه خود شارح با عنوان *مصباح السالکین* است که در ۱۱۸۱ق به نام دو فرزند علاء الدین عطاء ملک جوینی تلخیص کرده است.

این اثر با تحقیق مرحوم محمد هادی امینی از سوی بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی در ۱۴۰۸ق به چاپ رسیده است.

منابع: فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث ۱۰۲/۲—۱۰۵؛ کتابشناسی آثار دستنویس میثم بن علی بحرانی موجود در کتابخانه حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی & ۲۳-۳۳.

آغاز: بسمله. سبحان من حسرت ابصار البصائر عن کنه معرفته و قصرت السن البلغاء عن اداء مدحته.

نسخ معرب، حسین بن محمد جرجانی، ظهر پنجشنبه ۲۶ ربیع الآخر ۷۱۶ در حله، در آخر نسخه گواهی انهاء در ۱۳ شعبان ۷۱۶ درج شده، مقابله و تصحیح شده و بلاغ قرائت دارد و نسخه بدلها در حاشیه آمده است، عناوین به خط جلی، رکابه نویسی دارد، در آخر نسخه ابیاتی در توصیف نهج البلاغه دیده می‌شود.

۳۴۵ صفحه، ۲۷ سطری.

نسخه اصل: هدایی مرحوم کاظم مدیر شانه‌چی به کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۲۳۸۶.

نشریه نسخه‌های خطی ۵/۵۹۰.

بصحة

(۲۰۴۹) سفرنامه قم

(سفرنامه - فارسی)

از: حسین خان بهادر نظام (قرن ۱۴ق)

داستانی است خیالی از سفری که حاجی محمد فاضل تاجر حریر فروش به قم کرده و مقصود مؤلف شرح منازل میان راه است.

این سفرنامه در ۱۳۱۵ق یا پس از آن نگاشته شده و نسخه حاضر دارای ۹ تصویر نقاشی از مناظر این سفر است.

در *راهنمای کتاب* ش ۶ س ۶ (۱۳۴۲ش) از روی همین نسخه چاپ شده است.

منابع: فهرستواره کتابهای فارسی ۱/۱۱۷؛ فهرست مجلس ۶/۲۷۵.

آغاز: بسمله. تصویر. حاجی محمدفاضل تاجر حریر فروش است که چند روز قبل عیال و اطفال خود را بحضرت معصومه ÷ قم فرستاده.

انجام: تقدیم می‌نماید این است بنابر اصرار حاجی حسین خان این نسخه را سر تا پا عیب را تمام نموده امید است انظار عیب پوش شود.

نستعلیق شکسته، بدون نام کاتب، رجب ۱۳۲۶ در تهران، تقدیم شده به نصره الدوله، دارای ۹ تصویر رنگی از مناظر سفر با شرح آنها به زبان فرانسه، این تصویرها به صورت رنگی بر روی کاغذ گلاسه تهیه شده است.

۱۹ صفحه، ۱۵ سطری.

نسخه اصل: کتابخانه عمومی جمعیت نشر فرهنگ رشت، شه ۴۴س.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی جمعیت نشر فرهنگ رشت، محمد روشن ۵۶.

بصری

(تاریخ - عربی) (۲۰۵۰) فرحة الغری بصرحة الغری

از: سید غیاث‌الدین عبدالکریم بن احمد بن طاوس حلی (۶۹۲ق)

کتاب مهم و معروفی است در تعیین مدفن امیرالمؤمنین امام علی × در دو مقدمه و پانزده باب.

منابع: الذریعة ۱۶/۱۵۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی & ۱۲/۲۹۴-۲۹۵.

از آغاز یک صفحه افتاده است.

آغاز افتاده: الي مطابقه المراد من الله تعالی اسئل الله عناية عاصمة من الزلل.

انجام: الباقية و الزائلة و بثمر... غراس الأعمال بالنعيم
الواصله تمت.

نسخه بسيار نفيس و كهنترين نسخه شناخته شده از فرحة
الغري است، نسخ قديم، حسين بن علي حلي، جمادي الآخر
٦٨٨ق، عناوين و نشانيها شنگرف، ركابه نويسي دارد.

١٧٢ صفحه، ١٥ سطري.

نسخه اصل: كتابخانه بزرگ حضرت آيتالله العظمي مرعشي نجفي &،
ش ١٤٤٨٠.

فهرست كتابخانه بزرگ حضرت آيتالله العظمي مرعشي نجفي &، جلد
٣٦، ص ٤٧٢.

